



سیری در معارف اسلام

عقل و صراط مستقیم

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

شیراز - حرم احمد بن موسی علیه السلام - ذی القعدة - ۱۳۹۵ هـ ش



www.erfan.ir

عقل و صراط مستقیم

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: بهنام مشاک‌زاده
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۳	جلسه اول: سلوک الی الله.....
۱۵	به سوی خدا رفتن.....
۱۵	داستان شعر رباعی در کاغذ.....
۱۵	اهتمام به امور مسلمین.....
۱۶	ادامه داستان شعر رباعی.....
۱۶	یافتن راه درست.....
۱۷	شعور موجودات عالم.....
۱۸	آشنای هستی شدن.....
۱۸	داستان پیاده روی حمّال.....
۱۹	داستان حضور هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه.....
۱۹	چشم باطن و مکاشفه.....
۲۰	موانع شیطانی.....
۲۰	ادامه داستان حضور هفتاد هزار فرشته.....
۲۱	تامین سعادت انسان.....
۲۱	ناکارآمدی عقل.....
۲۲	ناکارآمدی علم.....
۲۲	امام و راه سعادت.....
۲۳	مناجات با خداوند.....
۲۴	روضه امام زمان <small>علیه السلام</small> برای سیدالشهدا <small>علیهم السلام</small>



- ۲۴ دعا
- ۲۵ **جلسه دوم: محدوده کارآمدی عقل**
- ۲۷ ناتوانی عقل در نشان دادن راه سعادت
- ۲۷ حریم عقل در قرآن
- ۲۷ محدوده عقل در آیه ۱۶۴ سوره بقره
- ۲۸ مسأله آفرینش
- ۲۹ آفرینش آسمان
- ۲۹ آفرینش زمین
- ۳۰ رفت و آمد شب و روز
- ۳۱ سامان دادن کشتی
- ۳۲ فرو فرستادن باران از آسمان
- ۳۳ پخش کردن موجودات زنده در کره زمین
- ۳۳ گرداندن بادهای
- ۳۳ حکم عقل به وجود آفریننده
- ۳۴ حرکت موجودات عالم
- ۳۴ عدم توانایی عقل از فهم جزئیات
- ۳۵ دلالت وجود انبیا بر محدودیت عقل
- ۳۵ ضرورت وجود راهنما
- ۳۶ کلام امام رضا درباره ضرورت وجود امام
- ۳۷ بطلان تعدد قرائت‌ها
- ۳۷ اشعار عرفانی
- ۳۷ روضه حضرت زهرا علیها السلام و وداع سکینه با امام حسین علیه السلام
- ۳۹ دعا
- ۴۱ **جلسه سوم: عقل‌گرایی افراطی**
- ۴۳ عقل‌گرایی مطلق
- ۴۳ نشاندن عقل به جای خداوند



فهرست مطالب

۴۴ ناتوانی عقل در نشان دادن راه
۴۴ اعتراف به جنایت
۴۴ بی‌توجهی به محدودهٔ فعالیت عقل
۴۵ جنایات مکتب عقل‌گرایی
۴۵ ترسیم محدودهٔ فعالیت عقل در قرآن
۴۶ وساطت عقل بین انسان و حقایق
۴۶ زنبور و ارتباط با خداوند
۴۷ سکونت زنبور
۴۷ تولید عسل
۴۸ قرآنی شدن
۴۹ تغذیهٔ مؤمن از وحی
۴۹ نشانه بودن زندگی زنبور
۵۰ یوسف <small>علیه السلام</small> سمبل زیبایی
۵۰ پروردگار خالق زیبایی
۵۱ صراط مستقیم
۵۱ مکاتب مختلف
۵۱ راهنمای صراط مستقیم
۵۲ علی <small>علیه السلام</small> و صراط مستقیم
۵۲ سوغات سفرهای تبلیغی
۵۳ اشعار عرفانی
۵۳ روضهٔ حضرت علی اصغر <small>علیه السلام</small>
۵۴ دعا
۵۵ جلسه چهارم: جاده‌های انحرافی
۵۷ صراط مستقیم
۵۷ تجلی اوصاف خداوند در صراط مستقیم
۵۷ راه‌های انحرافی



- ۵۸ گرایش به راه‌های انحرافی.....
- ۵۸ راه‌های انحرافی و تخریب انسانیت.....
- ۵۸ سه جاده انحرافی.....
- ۵۸ شجاعت پیامبر ﷺ.....
- ۵۹ ترس پیامبر ﷺ از سه جاده انحرافی.....
- ۶۰ آتش جهنم در کلام امام علی ﷺ.....
- ۶۰ امت نبوی ﷺ.....
- ۶۱ اخلاق انحرافی و دوزخی شدن انسان.....
- ۶۲ الف. جابه‌جایی هدایت به گمراهی.....
- ۶۲ جابه‌جایی یهودیان.....
- ۶۲ بیع با ربا.....
- ۶۳ مائده آسمانی با عدس و سیر و پیاز.....
- ۶۳ جابه‌جایی هدایت و گمراهی در ایران.....
- ۶۴ داستان ناراحتی امام علی ﷺ از براء بن عازب.....
- ۶۵ ب. فتنه‌های لغزان‌کننده.....
- ۶۵ ج. شهوت شکم و انحراف جنسی.....
- ۶۶ روضه وداع امام حسین ﷺ با حضرت سکینه.....
- ۶۸ دعا.....
- ۶۹ **جلسه پنجم: صراط مستقیم**.....
- ۷۱ مقدمه.....
- ۷۱ چگونگی ایجاد جاده‌های انحرافی.....
- ۷۱ معنای شیطان.....
- ۷۲ اختراع و القای باطل.....
- ۷۳ دعوت شیاطین به باطل.....
- ۷۴ سالکان صراط مستقیم.....
- ۷۴ نعمت معنوی.....



فهرست مطالب

۷۵ بیان معنای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»
۷۶ همراهی با چهار گروه در بهشت
۷۷ استقبال ملائکه
۷۷ صراط مستقیم در کلام امام علی <small>علیه السلام</small>
۷۷ مقام علمی امام علی <small>علیه السلام</small>
۷۷ راه میانه
۷۸ بطلان افراط و تفریط
۷۹ داستانی درباره امر به معروف
۸۱ اشعار عرفانی
۸۱ روضه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small>
۸۲ دعا
۸۳ جلسه ششم: محبت خداوند به انسان
۸۵ مقدمه
۸۵ سخن عشق
۸۵ تاثیر سخن عشق
۸۶ محبت الهی
۸۶ بیان آیه ۹۰ سوره نحل
۸۷ الف. دعوت به عدالت
۸۷ منشا مشکلات انسانی
۸۸ دعوت به عدالت ناشی از رحمت الهی
۸۹ عدالت در قضاوت دیگران
۸۹ عدالت در کلام
۹۰ ب. دعوت به احسان
۹۰ داستان محبت امام صادق <small>علیه السلام</small> به تهمت زنده
۹۲ چگونگی رفتار خداوند با محسنین
۹۲ داستان تکفیر شدن فیض کاشانی



عقل و صراط مستقیم

- داستان بدگویی از استاد انصاریان..... ۹۴
- ادامه داستان تکفیر شدن فیض کاشانی..... ۹۴
- ج. بخشش به نزدیکان..... ۹۵
- اشعار عرفانی..... ۹۵
- روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام..... ۹۵
- دعا..... ۹۶
- جلسه هفتم: معرفت الهی..... ۹۷**
- مقدمه..... ۹۹
- الف. علم پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۹۹
- عالم به علم ملکی و ملکوتی..... ۹۹
- خاطره‌ای از ملاقات با یک پرفسور مذهبی..... ۱۰۰
- ب. علم بی‌نهایت قرآن..... ۱۰۱
- علم قرآن در کلام علامه طباطبایی..... ۱۰۲
- قرآن در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۱۰۳
- علم پیامبر صلی الله علیه و آله به آینده..... ۱۰۳
- راه صحیح و راه انحرافی..... ۱۰۳
- معرفی صراط مستقیم..... ۱۰۴
- کلام امام صادق علیه السلام در معرفی صراط مستقیم..... ۱۰۴
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ..... ۱۰۵
- معنای لفظ «الله»..... ۱۰۵
- معنای لفظ «الرحمن»..... ۱۰۶
- معنای لفظ «الرحیم»..... ۱۰۷
- داستان دعوت شدن استاد انصاریان به تبریز..... ۱۰۷
- اشعار عرفانی..... ۱۰۹
- روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام..... ۱۱۰
- دعا..... ۱۱۰



فهرست مطالب

۱۱۳	جلسه هشتم: عبور از پل صراط.....
۱۱۵	مقدمه.....
۱۱۵	اقتدا به ائمه <small>علیهم السلام</small> و عبور از صراط.....
۱۱۵	عبور صراط از دوزخ.....
۱۱۶	چگونگی عبور خوبان از صراط.....
۱۱۶	معاد جسمانی.....
۱۱۷	آتش دوزخ.....
۱۱۷	الف. سرد شدن آتش بر ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۱۸	ب. نجات اهل تقوا از آتش.....
۱۱۸	عدم ارزش رفتن به جهنم.....
۱۱۹	زمان حسابرسی مومنان در قیامت.....
۱۲۰	اهالی صراط مستقیم.....
۱۲۰	الف. داستان بازاری منصف.....
۱۲۰	تأثیر معاشرت.....
۱۲۱	ادامه داستان بازاری منصف.....
۱۲۱	صداقت با خداوند.....
۱۲۱	ادامه داستان بازاری منصف.....
۱۲۳	ب. ملاقات با پاپ و عمل به وعده.....
۱۲۴	ادامه داستان بازاری منصف.....
۱۲۴	ج. کارمند حلال خور.....
۱۲۵	ضرورت ارتباط با عالمان دل سوز.....
۱۲۵	ادامه داستان کارمند حلال خور.....
۱۲۶	بزرگداشت یاد شهید باهنر و رجایی.....
۱۲۷	اشعار عرفانی.....
۱۲۷	روضه غربت حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۱۲۸	دعا.....



جلسہ اول

سلوک الی اللہ

به سوی خدارفتن

داستان شعر رباعی در کاغذ

در طول پنجاه سالی که از طریق منبر توفیق خدمت به قرآن کریم و ائمه طاهرين علیهم السلام و مردم را داشتم، پیشامدهایی اتفاق افتاده که این پیشامدها من را برای انتخاب سخن و انتخاب مطلب راهنمایی کرده است. یک شب در یکی از شهرهای پرجمعیت کشور بعد از تمام شدن سخنرانی در حالی که با جمعیت داشتم بیرون می‌آمدم، لابلای جمعیت یک مرد کهنه پوشی یک کاغذ کوچک تا کرده‌ای را به من داد؛ لابلای جمعیت نشد کاغذ را باز بکنم، بخوانم و ببینم چه درخواستی دارد؟ مادی است، معنوی است، اگر برایم امکان بود، جواب بدهم.

اهتمام به امور مسلمین

کم روایت نداریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امام دوازدهم علیه السلام که به ما سفارش کردند درخواست‌کننده را ناامید نکنید؛ اگر امکان مالی دارید، به او جواب بدهید؛ عبادت است؛ ثواب است. گره‌گشایی از مشکل‌دار سبب گشوده شدن گره کار خود انسان می‌شود، «ارْحَمَ تُرْحَمَ»؛ اگر امکان مالی ندارید، ولی امکان قدرتی دارید، با قدرت‌تان مشکل مردم را حل کنید؛ اگر با آبروی‌تان می‌توانید گره از کار مردم باز کنید؛ اگر با زبان‌تان می‌توانید، به داد

۱. الأمالی (للسدوق)، ص ۲۰۹.

مردم برسید. خدا، انبیاء علیهم السلام، ائمه طاهرين علیهم السلام، اولیای خدا آدم‌های بی تفاوت را دوست ندارند. در یک قطعه نابی سعدی می‌فرماید: تو کز محنت دیگران بی‌غمی، نشاید که نامت نهند آدمی. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»؛ آدمی که اخلاق گره‌گشایی ندارد، مسلمان نیست.

ادامه داستان شعر رباعی

وقتی آمدم خانه، خانه‌ای که در آن شهر بودم، این کاغذ کوچک تا کرده را باز کردم یک درخواستی به صورت رباعی نوشته بود، ولی من دیگر ندیدمش، اما برای خود من یک راهنمایی زیبایی بود! نوشته بود: نه در مسجد گذارندم که رندی، نه در میخانه کین خمار خام است، میان مسجد و میخانه راهی است، غریبم بی‌کسم آن ره کدام است؟

یافتن راه درست

همین جمله پایانی بخش چهارم شعر به من راهنمایی کرد که یکی از مباحث منبر را یافتن راه درستی که انسان را به خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا می‌رساند، بحث کنم؛ آن راهی که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین می‌کند، آن راهی که اگر ما سالک آن راه شویم، تبدیل به منبعی از خیر و منفعت و سود می‌شویم. اگر آن راه را طی کنیم، وجودمان هماهنگ با همه عالم هستی خواهد شد؛ چون هیچ موجودی در این عالم خلقت راه انحرافی ندارد. آن راه چه راهی است؟ که این قدر ارزش دارد و منفعت دارد که می‌تواند من یک نفر را، اگر سالک آن راه باشم با تمام موجودات غیبی و شهودی عالم همراه می‌کند، هماهنگ می‌کند که اگر آن راه را طی نکنم، یک جاده دیگر بروم، در تمام عالم خلقت بیگانه می‌شوم؛ می‌شوم غریبه و از منافع موجودات عالم چیزی که برای من برکت داشته باشد، نصیب من نمی‌شود و هیچ موجودی هم در عالم من را دوست نخواهد داشت.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۴۱۷.



شعور موجودات عالم

مگر موجودات عالم غیبی و شهودی شعور دارند که بفهمند من آشنا هستم یا بیگانه؟ تمام موجودات عالم شعور دارند؛ البته بخشی از این مساله را از قرن هجدهم تا الآن دانش بشری ثابت کرده است؛ ولی کلی مساله را خداوند اعلام کرده است، هم در سوره مبارکه اسراء و هم در سوره مبارکه نور و جلال الدین^۱ با تکیه بر این دو آیه در این دو سوره از زبان موجودات به ما می‌گوید: ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم، با شما نامحرمان ما خاموشیم. و گر نه اگر ما محرم بشویم، صدای محبت تمام موجودات عالم را می‌شنویم، اعلام آشنایی آن‌ها را هم با خودمان می‌شنویم، هم موجوداتی که در عالم غیب هستند و هم موجوداتی که در عالم شهودند؛ مطلب طول می‌کشد، من فقط خدمت شما عزیزان عرض می‌کنم امشب وقتی منزل تشریف بردید، جزء بیست و سوم قرآن سوره مبارکه مؤمن^۲ آیه هفتم و هشتم^۳ را ملاحظه کنید، ببینید؛ اعلام شده که ملکوتیان عالم بالا از عرش و حول عرش معرفت به آشنا دارند، می‌دانند، می‌فهمند که در بین این انسان‌ها آشنای جهان، آشنای هستی، آشنای با پروردگار عالم کیست؟ برای‌شان کار هم می‌کنند، یک بخشی از کار ملکوتیان را همان چند آیه سوره مؤمن برای آشناها بیان می‌کند؛ آشنا داند صدای آشنا، آری! آری! جان فدای آشنا.

۱. مولوی با نام کامل جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۷۲۲ق) شاعر ایرانی در قرن هفتم هجری است. مولوی به مانند اجدادش سنی حنفی بود؛ اما برخی به واسطه اشعار متعددی که مولوی در وصف امام علی^{علیه السلام} و واقعه کربلا داشته، او را شیعه می‌دانند. تاثیرگذارترین اتفاق زندگی مولانا، دیدار او با شمس تبریزی بود. او شیفته مرام و مسلک شمس شد؛ به طوری که مولوی درس و منبر را رها کرد و تا آخر عمر پیرو شمس گردید. مولوی هم به صورت نثر و هم به صورت نظم آثاری دارد که دو کتاب مثنوی معنوی و دیوان شمس مهم‌ترین آثار او در ادبیات فارسی به حساب می‌آید.

۲. نام دیگر آن سوره مبارکه غافر می‌باشد، علت این امر اشاره به مومن آل فرعون در آیه ۲۸ این سوره مبارکه می‌باشد.

۳. ﴿الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾





آشنای هستی شدن

یک مسأله‌ای که در یکی از منبرهای دیگر برایم پیش آمد که تأیید همین مسأله است، این است که اگر انسان سالک آن راه بشود، آن ره کدام است؟ میان مسجد و میخانه راهی است، غریبم بی‌کسم آن ره کدام است؟ اگر من آن راه را بشناسم، بفهمم، سالک آن راه بشوم، از غربت درمی‌آیم، از بیگانگی درمی‌آیم، آشنای تمام عالم هستی می‌شوم. شیراز داری زندگی می‌کنی؛ تمام ملکوتیان، تمام ارواح طیبه، تمام نعمت‌ها، زمین، هوا تو را می‌شناسند، موجودات به تو معرفت دارند، این‌ها را بعداً من با دلیل برای‌تان عرض می‌کنم. وقتی آدم را آشنا ببینند؛ برای آشنا با همه وجودشان کار می‌کنند و پیش پروردگار هم برای آدم دعا می‌کنند، هم شفاعت می‌کنند.

داستان پیاده‌روی حمّال

کسی قبل از چهل سال پیش، یک شب پای منبر آمد؛ من این قیافه را با همه قیافه‌ها متفاوت دیدم. همین‌جوری که روی منبر داشتم حرف می‌زدم، دلم رفت پیشش؛ آدم پابین، رفتم به او سلام کردم؛ عرض کردم برای کدام محله تهرانی؟ گفت من برای حدودهای شاپور تهران هستم، امیریه و شاپور و راه آهن. گفتم شغل‌تان؟ گفت حمّالی، باربری؛ اما قیافه واقعا قیافه حضرت مسیح علیه السلام بود، این قیافه غرق در نور بود، غرق در روشنایی بود. به ایشان گفتم: باز هم خدمت‌تان می‌رسم؛ فرمود: می‌آیم؛ چند ماهی یک بار می‌دیدمش. یک روز به من گفتم: من فردا می‌خواهم مشهد بروم، نهار پیش من بیا؛ گفتم: چشم! خواهرزاده‌اش با او بود، گفت: آدرس خانه را از این خواهرزاده‌ام بگیر؛ رفت، به خواهرزاده‌اش گفتم: چه کاره است؟ گفت: حمّال است، خوب هم به او بار می‌دهند، اما به اندازه صبحانه نهار شام، قناعتی از پول حمّالی برمی‌دارد، بقیه درآمد سال را فقط می‌دهد به خانواده‌های مستحق، تمامش را؛ گفت: این لباس‌هایی که به تنش دیدی، تمام پارچه‌هایش ایرانی است؛ می‌خرد خودش می‌دوزد، کفشش هم خودش درست می‌کند و دو بار از تهران پیاده رفته مکه، دو بار رفته کربلا، هر سال هم پیاده می‌رود برای حرم وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام.



فردا ظهر رفتم پیشش، گفتم: مسیر راهت کجاست؟ گفت: از تهران که می‌روم بیرون، جاده قدیم را می‌روم ولی از داخل جاده نمی‌روم، با فاصله از جاده می‌روم که از لابلای دهات‌های در کوهستان‌ها رد بشوم، اگردهاتی‌ها مطلبی دارند، مساله‌ای دارند، راهنمایی می‌خواهند، من در خدمت‌شان باشم. گفتم: شب‌ها کجا می‌خوابید؟ گفت: تا مشهد برسم در بیابان؛ من به ایشان عرض کردم: یک وقت باران بگیرد چه کار می‌کنید؟ گفت: یک لحاف نازک دارم، در آن یک پارچه‌ای دوختم که نم از آن رد نمی‌شود، ولی معمولاً هر سال تیرماه یا مرداد را مشهد می‌روم. به ایشان گفتم: از شاهرود من خبر دارم تا سبزوار دویست و چهل کیلومتر کویر است، سوزان است، خشک است، پر از رتیل، مار گزنده سمی، عقرب جرار است، شما شب‌ها در این بیابان‌ها چی کار می‌کنی؟ به خدا قسم با یک حالی که هنوز آن حالش بعد از چهل سال در دل من منعکس است گفت: راست می‌گویی، من گاهی شب‌ها که می‌خوابم، برای نماز شب که می‌خواهم بلند شوم، می‌بینم یکی دو تا مار، رتیل، عقرب آمدند روی سینه‌ام خوابیدند، اما وقتی برای نماز شب حرکت می‌کنم آرام از سینه‌ام می‌آیند پایین و می‌روند. گفتم: این چهل سالی که پیاده رفتی مشهد، یک دانه از این‌ها تو را نگزیدند؟ گفت: آشنا هستم، آن‌ها هم آشنا هستند؛ همین، بیشتر هم توضیح نداد، چیست؟ کدام است؟ آن راه که سالکش آشنای با کل هستی می‌شود.

داستان حضور هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه

رسول خدا ﷺ تشییع یک جنازه‌ای بود فرمود: هفتاد هزار فرشته آمدند تشییع جنازه‌اش. من در یک تفسیری دیدم، تفسیر ده جلدی نوشته قرن چهارم، نوشته بود که این مساله چه‌طوری به دست آمده؟ فقط نقل کرده بود؛ به احتمال قوی از طریق مکاشفه نه مشاهده به دست آمده بود.

چشم باطن و مکاشفه

ما یک دیدن ظاهر داریم، در و دیوار دنیا را می‌بینیم؛ یک مکاشفه داریم، کمی پرده دیده ما را کنار می‌زنند، یک حالی به ما می‌دهند، یک حقایق محدودی را می‌بینیم. یک مشاهده

داریم که این مشاهده را خدا در سوره اعراف درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بیان کرده: ﴿نُرى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾؛ ابراهیم به مشاهده ملکوت تمام آسمان‌ها و زمین موفق شد؛ من خودم احتمال می‌دهم، چون در این زمینه‌ها هم کار کردم، کار تحقیقی نه کار عملی، فکر نکنید چشم من می‌بیند، به خدا چشم من غیر از ظواهر هیچی را نمی‌بیند و این هم بدبختی است!

موانع شیطانی

این روایت چه روایت عجیبی است! پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لو لا تزييد في حديثكم و تمزيج في قلوبكم»؛ اگر شیاطین دل شما را چراگاه خودشان قرار نداده بودند، یک چوپانی پنجاه شصت تا گوسفند را می‌برد چرا، شیطان حیوانات عجیبی را برای چراندن وارد سینه می‌کند؛ حسد، بخل، کبر، ریا، سوء ظن، تنگ نظری، این‌ها گله شیطان هستند، اگر شیطان قلب شما را محل چراگاه خودش قرار نداده بود؛ «لَرَأَيْتُمْ مَا أرى و لَسَمِعْتُمْ مَا أسمع»؛ آن‌هایی که من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید؛ آن‌هایی که من می‌شنیدم، شما هم می‌شنیدید؛ حجاب خیلی است! پرده خیلی است! مانع خیلی است! همه این‌ها هم باعث می‌شوند ما نبینیم و نشنویم، الا چهره‌های ظاهر مادی و صداهاى مادی را. گفت: راست می‌گویی؛ مارها، رتیل‌ها، عقرب‌ها می‌آیند، اما با من آشنا هستند، من هم با آن‌ها آشنا هستم.

ادامه داستان حضور هفتاد هزار فرشته

این مسأله تفسیر ده جلدی قرن پنجم را من فکر می‌کنم از طریق مکاشفه به دست آوردند. می‌توانی را خاک می‌کنند، لحد می‌چینند، رویش خاک می‌ریزند، برمی‌گردند. می‌توانی را طبق آیات سوره مؤمنون وارد عالم برزخ می‌شود؛ حیات برزخی دارد، فرشتگان پاک پروردگار که

۱. أنعام: ۷۵.

۲. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج ۱، ص ۳۳۱.



بندگان خالص او هستند، در عالم برزخ می آیند به این میت می گویند: «من رُئِک؟»؛ اولین سوال است؛ من باید آشنا باشم با خدا که بعد از مرگم راحت بتوانم معروف خودم را، آشنای خودم را در پاسخ سوال آن‌ها بگویم؛ من باید با نبوت، با ولایت، با امامت، با قرآن در حدّ خودم آشنا باشم که اگر از من پرسیدند، بتوانم راحت جواب بدهم؛ لال نشوم، نترسم، نمازم. گفت: جوابتان را نمی‌دهم؛ گفتند: ما مأمور هستیم بپرسیم؛ معبود تو، خدای تو، ربّ تو چه کسی بوده؟ بعضی‌ها بدجواب می‌دهند، مخصوصاً خیلی از آن‌هایی که زمان ما می‌میرند، آن‌ها باید بگویند: معبود من دلار بوده، من اهل لا اله الا الله نبودم، من اهل لا اله الا الدلار بودم؛ معبود من شهوت جنسی بوده؛ معبود من فقط اضافه کردن زمین و پاساژ و مغازه و ویلا بوده؛ معبود من صندلی بوده؛ کم هستند آن‌هایی که معبودشان پروردگار مهربان عالم است، «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؛ گفت: من جواب سؤال شما را نمی‌دهم. خیلی جالب است! گفتند: ما سؤال‌مان خیلی سوال حکیمانه‌ای است! می‌خواهیم ببینیم تو در دنیا بنده چه کسی بودی؟ چه کسی را عبادت می‌کردی؟ گفت: من جواب نمی‌دهم، شما از پروردگار عالم سؤال کنید: پروردگارا! این آقای که تازه وارد عالم برزخ شده، به بندگی قبولش داری؟ اگر او قبول کرد، من با شما دیگر حرفی ندارم؛ چه از من می‌خواهید بپرسید؟ آن که مهم است، او شهادت بدهد که این بنده من بوده، نه بنده پول، نه بنده شهوت، نه بنده مقام، نه بنده ریاست، نه بنده شکم.

تأمین سعادت انسان

ناکار آمدی عقل

آن جاده کدام جاده است؟ متأسفانه هزاران سال است یک عده‌ای با ژست علمی به مردم روزگاران گذشته تا این روزگار تحمیل کردند و مردم هم قبول کردند که راهنمای به آن راهی که دنبالش می‌گردید، سعادت شما را تأمین کند؛ عقل است و در این زمینه بعضی از

فلاسفه یونان، هند، ایران قدیم، اسکندریه کمک کردند که عقل می‌تواند؛ آن جاده‌ای که تمام خیر ما را می‌تواند تأمین کند، همانی است که عقل می‌گوید. از این مردم جهان، از این اروپایی‌ها، از این آمریکایی‌ها سؤال کنیم شما که از گذشتگان‌تان این مساله به ارث رسیده که راهنمای به آن راه عقل است، چرا تا حالا جاده پیدا نشده که سعادت‌تان را تأمین کند؟ شما عقل را که در غرب دیدید با راهنمایی به روش کمونیستی شکست خورد، در آخرین مرحله راهنمایی عقل، عقل آن‌ها، عقل خودتان هم که در راهنمایی شکست خورده، کشورهای‌تان همه پر شده از انواع فساد، ناله، دیوانگی، روانی شدن، خودکشی، پس آن جاده‌ای که چند هزار سال است می‌گویید عقل به ما نشان می‌دهد، کجاست؟ راه همانی است که عقل قرائت می‌کند کجاست؟ آیا سعادت‌تان تأمین شده؟ آیا امنیت کامل دارید؟ آیا خوش رفتار هستید؟ آیا اخلاق انسانی دارید؟ آن راهنمایی عقل کجاست؟

ناکارآمدی علم

یک عده‌ای هم آمدند گفتند: نه! راهنمای به آن راه علم است، زمان‌های طولانی ملت را عقل‌گرا کردند، آن هم به عقل جزئی و دو قرن هم است که ملت را علم‌گرا کردند، گفتند: علم راهنمایی به آن راه است، کجاست؟ عقل که راهنمایی نتوانست بکند، علم هم که نکرده، علم راهنمایی‌های خوبی برای دندان‌پزشکی، برای شناخت بیماری، برای جراحی، برای جراحی هسته‌ای و انواع این مسائل کرده؛ جاده کجاست؟ این جاست که ضرورت وجود راهنمایی که آن جاده را به طور کامل می‌شناسد و خودش هم سالک آن جاده بوده و به خاطر سلوکش، وجودش ظرف همه ارزش‌ها شده حس می‌شود؛ چه کسی باید ما را به آن جاده راهنمایی کند؟ شما که چند هزار سال است سر مردم عالم را کلاه گذاشتید؛ عقل که آن جاده را نشان نداد، علم هم که نشان نداد.

امام و راه سعادت

آن که می‌تواند آن جاده را نشان دهد که خودش هم راه‌روش بوده؛ امام انتخاب شده توسط شخص پروردگار عالم است. ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ



إِمَامًا!؛ ای ابراهیم! تو که جاده هدایت من را طی کردی، تمام تکالیفی که به تو ارائه دادم عمل کردی و الآن وجودت ظرف ارزش‌هاست که در آخرین آیات سوره نحل آن ارزش‌ها را بیان می‌کند- که باید برای تان بخوانم- من تو را به عنوان راهنمای ناس، نه فقط مردم متدین، «لِلنَّاسِ إِمَامًا»، انتخاب می‌کنم، مردم نسبت به تو مسئولیت دارند، ماموم تو بشوند، جاده را راهنمایی بکنی؛ مرد و زن تا روز قیامت با سلوک در جاده‌ای که نشان‌شان می‌دهی، هر کدام در حدّ خودشان یک ابراهیم بشوند. امام هدایت، امام انتخاب شده حقّ، امامی که مستقیماً خود پروردگار تربیتش کرده، حرکت دنبال امام قرار گرفتن در همان جاده‌ای است که خدا اسمش را گذاشته، صراط مستقیم؛ خیر دنیا و آخرت ما را تأمین می‌کند؛ انحراف از امامت امام هدایت، راه ما را یقیناً به دوزخ منتهی می‌کند. این پیش درآمد مطلب که همان کاغذ پاره من را برای انتخاب این بحث هدایت کرد.

مناجات با خداوند

خدایا! باید لطف تو دست ما را بگیرد؛ خدایا! باید نظر و عنایت تو شامل حال ما بشود که ما امامان انتخاب شده تو را قبول کنیم و امامت آن‌ها را تصدیق کنیم و راهی را که به ما نشان می‌دهند، به عنوان صراط مستقیم، ما سالک آن راه باشیم؛ اگر لطف تو سراغ ما نیاید، رحمت تو سراغ ما نیاید، ما به قول ابی‌عبدالله علیه السلام در دعای عرفه: «لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ»؛ دنیا و آخرت بی‌آبرو می‌شویم، بیچاره می‌شویم، بدبخت می‌شویم.

لطف الهی به الهی زال، نیز امید است یار شود بر من خار و زار، یک نظر آن دلبر مهوش کند، عاقبت کار مرا خوش کند، در گذرد از گنهم لطف دوست، لطف چنین پرگنهی را نیکوست، ای کرم از ازل اول عطاء، زان کرم آمرز ز ما هر خطا، در گذر ای دوست گناه مرا، صبح کنید شام سیاه مرا، بر دلم افروز تو نور یقین، با همه اخیار کنم همنشین.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۲۴.

روضه امام زمان علیه السلام برای سیدالشهدا علیهم السلام

روز جمعه متعلق به امام دوازدهم علیه السلام دارد می‌گذرد. قسم خورده امام زمان علیه السلام به محضر ابی‌عبدالله علیه السلام که من هم روز برات گریه می‌کنم، هم شب برایت گریه می‌کنم؛ حسین جان! اگر اشک چشمم تمام بشود، خون برایت گریه می‌کنم؛ خون گریه می‌کنم بر آن وقتی که همه زن‌ها و دخترها منتظر بودند برگردی؛ سکینه از میان خیمه دید ذوالجناح دارد برمی‌گردد ولی زینش واژگون است، یالش غرق خون است، دارد سمّ به زمین می‌کوبد و همه‌ها می‌کند؛ آمد بیرون، چنان ناله زد که تمام زن و بچه با پای برهنه ریختند بیرون، منظره اسب را که دیدند، نماندند، امام زمان علیه السلام می‌فرماید: با پای برهنه، در حالی که موهای سرشان را می‌کندند، با دست به صورت و سینه لطمه می‌زدند، همه به جانب میدان کربلا دویدند، حالا زبان حال زینب را بشنوید؛ آن دم بریدم من از حسین دل، کامد به مقتل شمر سیه دل، او می‌دوید و من می‌دویدم، او سوی مقتل من سوی قاتل، او می‌نشست و من می‌نشستم، او روی سینه من در مقابل، او می‌کشید و من می‌کشیدم، او خنجر از کین، من ناله از دل، او می‌برید و من می‌بریدم، او از حسین سر من از حسین دل. امام زمان علیه السلام می‌فرماید: وقتی زن و بچه رسیدند، «و شمرٌ جالسٌ علی صدرک»^۱.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حقّ علینا؛ اللهم بحقّ الحسین
أهلك اعدائنا و انصر قائدنا؛ آید و احفظ امام زماننا و اجعل عاقبة امورنا خیراً».



جلسہ دوم

محدودہ کارآمدی عقل

ناتوانی عقل در نشان دادن راه سعادت

عقل بشر از اولین روزگار زندگی در کره زمین تا امروز از این که راه خیر و سعادت را به انسان نشان بدهد، ناتوان بوده؛ عاجز بوده؛ تجربه تاریخ زندگی هم این معنا را ثابت کرده است. تمام جاده‌هایی که برای زندگی بشر مخترعش عقل بوده به بشر خسارت زده، ضربه زده، زیان زده. انسان در طول تاریخ صدها مکتب را اختراع کرده و از اوایل قرن هجدهم میلادی تا الآن هم صدها راه را که نام آن راه‌ها به ایسم ختم می‌شود، ارائه کرده؛ ولی برای سالکان این جاده‌ها دردی را دوا نکرده و مشکلی را حل نکرده.

حریم عقل در قرآن

حدود هزار آیه در قرآن کریم درباره عقل نازل شده؛ به عقل ارزش داده، اهمیت داده، ولی نکته مهمی که در این نزدیک به هزار آیه به چشم می‌خورد، این است که خداوند مهربان حدود عقل و قدرت عقل و محدوده فعالیت عقل را بیان کرده است که اگر انسان عقل را وادار کند از این محدوده تجاوز کند، خسارت می‌زند؛ ضربه می‌زند؛ تولید ضرر می‌کند.

محدوده عقل در آیه ۱۶۴ سوره بقره

من برای نمونه دو آیه قرائت می‌کنم؛ یک آیه از سوره مبارکه بقره که حدود فعالیت عقل و سود عقل را بیان می‌کند، آیه صد و شصت و چهار ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ



اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْنِهَا وَتَ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَابَّةٍ وَنَضْرِبُ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^۱؛ این یکی از جالب‌ترین آیات کتاب خداست که حدود فعالیت عقل را بیان می‌کند و می‌خواهد بگوید عقل قدم توانمندی بیش از این ندارد؛ حدّ کارش، حدّ فعالیتش همین است.

مسأله آفرینش

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: شما وظیفه دارید که از آگاهان به هر امری سؤال کنید تا برای شما توضیح بدهند که در این جهان هستی چه اتفاقی افتاده؟ اگر بخواهید مسأله آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدانید و آنچه که بین آسمان و زمین است که نگاه پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است، باید به ده جلد کتاب بحار مرحوم مجلسی^۲ درباره آسمان‌ها و زمین و موجودات آسمان و زمین و بین آنها مراجعه کنید؛ ده جلد چهارصد صفحه؛ نگاه پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ درباره آفرینش؛ حدود چهار هزار صفحه‌اش را مرحوم علامه مجلسی نظام داده است. غیر از این کتاب باید به کتاب "الهیة و الاسلام" نوشته علامه شهرستانی^۳ مراجعه کنید

۱. بقره: ۱۶۴.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پر حجم حدیثی به نام بحار الانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.

۳. سید محمدعلی حسینی شهرستانی (۱۳۰۱-۱۳۸۶ق) ملقب به هبه‌الدین و معروف به شهرستانی از علمای قرن ۱۴ق است. او از درس محمدکاظم خراسانی، سید محمدکاظم یزدی و فتح الله شریعت اصفهانی بهره برد. شهرستانی بیش از صد جلد کتاب و رساله در علوم و زمینه‌های مختلف تألیف کرده است. شهرستانی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود مشارکت داشت. تأسیس مدارس اسلام و اصلاح و نیز تأسیس دعوت‌خانه در بحرین، انتشار نشریه‌های العلم و المرشد و تأسیس کتابخانه



که ترجمه هم شده. در کتاب‌های خارجی باید به کتاب "خدا در طبیعت"، "از جهان‌های دور"، "نجوم بی‌تلسکوپ"، "سرگذشت زمین"، "سرگذشت خورشید" مراجعه کنید.

آفرینش آسمان

در آن کتاب‌ها برای تان روشن می‌شود که آفرینش آسمان‌ها و زمین یعنی چی؟ و برای تان روشن می‌کنند که افق آسمان‌ها یک افق بی‌کرانه‌ای است و قرآن مجید می‌گوید: همین آسمان‌ها و زمین که می‌بینید، من آفرینشش را به پایان نبردم، ﴿إِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾؛^۱ به طور دائم در حال گستردن عالم خلقت هستیم، مرتب دارد - که دانش هم همین را ثابت کرده - کهکشان‌های جدید ساخته می‌شود، عوالم جدید ساخته می‌شود، ستارگان و خورشیدهای جدید ساخته می‌شود و این یک آیه کوتاه ﴿إِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾؛^۲ از معجزات ویژه قرآن مجید است، برای اینکه بدانید افق بی‌کران آسمان‌ها یعنی چه، من یکی از کشفیات جدید رصدخانه‌های مهم جهان را برای تان عرض می‌کنم، ولی قبلاً باید بگویم نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می‌کند؛ این را در ذهن تان داشته باشید که نور از جایی که حرکت می‌کند، مثلاً می‌خواهد خودش را به زمین برساند، در ثانیه سیصد هزار کیلومتر باید جلو بیاید؛ آخرین سیاره‌ای را که من در اخبار علمی دیدم کشف کردند، این است که می‌گویند: این سیاره اگر بخواهد نورش را به زمین برساند، پانصد میلیارد سال نوری طول می‌کشد.

آفرینش زمین

این افق عالم بالا؛ قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۳ خود آفرینش زمین از عجایب خلقت است؛ شما ببینید زمین است و اقیانوس است و جوی آب است و

→

عمومی الجوادین از خدمات اجتماعی شهرستانی است. او در مبارزه با دولت‌های استعماری در جریان جنگ جهانی اول نیز نقش داشت.

۱. ذاریات: ۴۷.

۲. ذاریات: ۴۷.

۳. بقره: ۱۶۴.

تابش نور خورشید است و صد کیلومتر هوایی که دور زمین خداوند قرار داده است و عمر زمین که چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است. این هوا از زمین خودش را جدا نکرده، چسبیده به زمین است و زمین را رها نمی‌کند. این آب زمین، خاک زمین، نور خورشید و هوای اطراف زمین چه گیاهانی، چه باغ‌هایی، چه گل‌هایی، چه حبوباتی، چه سبزیجاتی، چه دانه‌های نباتی، چه هسته‌های نباتی، چه رنگ‌آمیزی‌ها را دارد تولید می‌کند؟ این مساله چیست که ترکیب خاک، آب، هوا، نور به گونه‌ای نظام داده شده که این همه نباتات متنوع را در معرض تماشای بشر قرار می‌دهد و خود کره زمین هم انبار رزق و روزی مردم است از زمانی که خورنده دو نفر بوده؛ آدم و حوا، تا الآن که خورندگان هفت میلیارد نفر هستند؟ زمین از سیر کردن مردم و حیوانات بخل نکرده، انبارش هم خالی نشده؛ این زمین است. این غیر از معادنی است که در زمین است؛ معدن طلا، معدن نقره، معدن منگنز، معدن مس، معدن روی، معدن نفت، معدن گاز؛ شما ببینید در آفرینش کره زمین چه کرده؟ تنها اگر این کوه‌ها را روی زمین برافراشته نکرده بود؛ امروز، دیروز موجود زنده‌ای در زمین باقی نمی‌ماند؛ چون زمین دائماً گرفتار طوفان‌ها و بادهای بسیار سنگین بود، هیچ چیز را نمی‌گذاشت بماند، ولی این کوه‌ها علاوه بر منافع دیگرشان بادشکن هم هستند، در برابر باد می‌ایستند که شهرها و محل زندگی مردم همواره دچار طوفان نشود. خداوند متعال هفت شبانه روز باد را به کشور عادیان دمید، بعد از هفت شبانه روز بادهای و طوفان‌های سخت، نه موجود زنده‌ای باقی ماند و نه خانه‌ای باقی ماند. در خلقت آسمان‌ها و زمین، [یک و] دو: آسمان و زمین، اصلاً در این آیه می‌خواهد محدوده کار عقل را بگوید.

رفت و آمد شب و روز

در خلقت آسمان‌ها و زمین ﴿وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾؛ سه و چهار: روز و شب؛ چگونه شب می‌آید و می‌رود؟ چگونه روز می‌آید و می‌رود؟ چرا دائماً روز نیست؟ اگر دائماً روز بود، چه می‌شد؟ چرا دائماً شب نیست؟ اگر دائماً شب بود، چه می‌شد؟ اگر همیشه روز بود، تمام



موجودات زمین می سوختند؛ اگر همیشه شب بود، کل موجودات منجمد می شدند. چه می شود که روز می آید و بعد از دوازده، سیزده، چهارده ساعت می رود؟ چه می شود شب می آید بعد از سیزده، چهارده، دوازده ساعت یا کمتر و بیشتر می رود؛ علتش این است که پروردگار عالم کره زمین را که معلوم نیست چند میلیارد تن وزنش است، از زمانی که آفریده به او دستور داده: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾^۱، ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا﴾^۲؛ بعد از این که زمین را آفریدم به او دستور دادم، هر بیست و چهار ساعت یک بار دور خودت منظم بگرد؛ در گردش زمین است که نیمی از زمین روز است، نیمی از زمین شب است. الآن بخش غرب زمین روز است و این جا شب است. شش صبح دوباره این جا روز می شود، آن جا شب می شود، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^۳؛ این چهار تا نعمت.

سامان دادن کشتی

﴿وَالْفُلْكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾^۴؛ و در سر و سامان دادن کشتی که ساختنش را به فکر انسان انداختند. اولین کشتی سنگین بزرگ جادار را به حضرت نوح وحی کردند، طرح کشتی سازی را اولین بار به یک پیغمبر دادم، ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^۵؛ زیر نظر من و با نقشه من کشتی بساز. قرآن مجید می گوید: کشتی پانصد هزار تن، صد هزار تن، هفتصد هزار تن، روی آب روان در حرکت است، ﴿بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾^۶؛ کالای شرق و غرب را جابه جا می کند، این پانصد هزار تن را من نمی گذارم

۱. فصلت: ۱۲.

۲. فصلت: ۱۱.

۳. بقره: ۱۶۴.

۴. بقره: ۱۶۴.

۵. مؤمنون: ۲۷.

۶. بقره: ۱۶۴.

فرو برود و گرنه کاری ندارد، شما یک عدس را بینداز در آب فرو می‌رود، چرا کشتی فرو نمی‌رود؟ آب زیرش که خیلی نرم است، آب زیرش که می‌تواند دهان باز کند کشتی را ببرد، چرا فرو نمی‌رود؟ ﴿وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ﴾^۱؛ اگر به آب زیر کشتی بگوییم: دهان باز کن! کشتی را می‌برد، هیچ کس هم نیست به دادتان برسد؛ این هم یک کار من است.

فرو فرستادن باران از آسمان

﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲، از پاییز شروع می‌کنم به باراندن باران تا نزدیک بهار که آمدن این باران‌ها زمین را زنده می‌کند، از خشکی، کویر بودن، بی‌حاصل بودن، فعالیت نداشتن در می‌آورد، ﴿فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۳؛ شما ببینید چند تا استان ایران امسال به اندازه باران نیامد، چه مشکلاتی ایجاد کرد؟ اگر همه استان‌ها باران کم می‌آمد، چه می‌شد؟ خیلی از شهرها بیست و چهار ساعت، امسال دو ساعت آب داشتند، کشاورزی‌شان معطل ماند. در یکی از مناطق نزدیک به صد هزار درخت زنده خشک شد، مُرد. می‌گوید آفرینش باران را ببینید! برای باران تا حالا معلوم نیست چند تا کتاب نوشته شده؛ الآن در خود ایران ارزیاب‌ها می‌گویند بیست سال باید باران فراوان بیاید تا سفره‌های زیرزمینی پُر بشود؛ اگر نیاید هم سفره‌ها خشک می‌شود و هم دهان بشر از گرسنگی باز می‌ماند و می‌میرد. گفتند هفت هشت تا استان است که اگر تأمین آب زیرزمینی نشود و نتوانیم از دریا آب برای‌شان بیاوریم تا چند سال دیگر باید کامل تخلیه کنند و جای دیگر بروند؛ هیچ نشستیم فکر نکنیم باران یعنی چه؟

۱. یس: ۴۳.

۲. بقره: ۱۶۴.

۳. بقره: ۱۶۴.



پخش کردن موجودات زنده در کره زمین

و بعد از این که باران را می فرستم، موجودات زنده فراوانی را در کره‌ی زمین پخش می کنم؛ چون اینها آب می خواهند، گیاه می خواهند، خوراک می خواهند. آسمان، زمین، شب، روز، کشتی، باران، پخش موجودات زنده.

گرداندن بادها

﴿وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ﴾^۱، یکی از مخلوقات من باد گردش کننده است؛ اگر باد نیاید، خیلی مردم ضرر می کنند؛ اگر باید نیاید، خیلی باغها میوه نمی دهند؛ اگر باد نیاید، هوا غیر قابل استفاده می شود؛ اگر باد نیاید، ابرهای برخاسته از دریا معطل می مانند، هیچ جا نمی توانند بروند. باد اتومبیل ابرهاست؛ باد است که ابر را سوار خودش می کند می آورد روی شهرها و مناطق و بیابانها بارانش را خالی می کند؛ این نعمت هاست.

حکم عقل به وجود آفریننده

می گوید در آفرینش این نعمت ها -اول آیه را دقت بفرمایید- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ﴾^۲؛ آفریدن آسمانها، زمین، شب، روز، کشتی، باران، پخش موجودات زنده، باد، ابر، در این مخلوقاتی که در این آیه برای تان بیان کردم ﴿لَا يَاتِ﴾^۳؛ نشانه هایی است ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۴؛ برای مردمی که اهل عقل هستند که با عقل شان چه کار بکنند؟ اگر عاقلان توجه به آفرینش این نه نعمت کاربردی عظیم کنند، عقل شان تا این حد کمک شان می دهد که عالم آفریننده دارد، همین؛ عقل بیشتر از این میدان ندارد؛ عقل فقط به صاحبش می فهماند که اینها، این نه تا نعمت خود به خود به وجود نیامدند، چون معنا ندارد خود به خود به وجود

۱. بقره: ۱۶۴.

۲. بقره: ۱۶۴.

۳. بقره: ۱۶۴.

۴. بقره: ۱۶۴.

بیایند، خود به خود بودند و خودشان را به وجود آوردند؛ اگر بودند که دیگر نیازی به وجود آوردن خودشان ندارند.

حرکت موجودات عالم

آن وقت دانشمندان می‌گویند سکون در عالم وجود ندارد، در هیچ کجای عالم. چهارصد و چند سال پیش حرکت عمومی را در کل جهان یک شیرازی^۱ کشف کرد، چهارصد و خرده‌ای سال پیش قبل از انیشتین، قبل از دانشمندان غرب، قبل از دانشمندان آمریکا که قبل از دانشمندان شوروی سابق که ثابت کردند سکون وجود ندارد، همه جا حرکت است. این را یک اندیشمند و یک عالم شیراز ثابت کرد و اسمش را هم گذاشت حرکت جوهری؛ در ذات تمام موجوداتی که خدا خلق کرده حرکت رو به جلو است. سؤال؛ حرکت برای ذات حرکت است؟ همه می‌گویند نه؛ پس منشأ حرکت چیست؟ اینی که متحرک است در ذات خودش تحرک ندارد، یک محرک پشتش است که دارد چرخ وجودش را می‌چرخاند، اسم این محرک سازنده خلقت است. عقل تا همین جا میدان دارد که با دقت در عالم خلقت فقط می‌فهمد این کارگاه هستی کارگردان دارد،

عدم توانایی عقل از فهم جزئیات

عقل نمی‌فهمد صفات خداوند چیست؟ اخلاقش چیست؟ جمالش چیست؟ جلالش چیست؟ کمالاتش چیست؟ شما ماه رمضان سه شب دعای جوشن کبیر می‌خوانید، اگر این دعا را ائمه طاهریین علیهم‌السلام به ما یاد نداده بودند که از زمان آدم تا حالا هیچ بشری یک خطش هم

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ق) مشهور به ملاصدرا؛ فیلسوف، عارف شیعی و بنیان‌گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحکما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهم‌ترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاهادی سبزواری، آقا علی مدرس زنوزی و علامه طباطبایی به شرح اندیشه‌های او پرداختند. اصالت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش درباره چگونگی معاد جسمانی مناقشاتی برانگیخته است.



نمی‌توانست از عقلش بیرون بدهد، عقل این کاره نیست؛ عقل فقط درک یک سلسله کلیات و جزئیات دارد؛ ما را تا این جا می‌رساند که این عالم متحرک، محرک دارد، همین؛ راه را هم می‌تواند به ما نشان بدهد که راه حرکت به سوی خیر سعادت، لقاء حق، رضای حق، بهشت پروردگار، فهم حلال، فهم حرام، فهم واجب، فهم حسنات اخلاقی کار عقل نیست.

دلالت وجود انبیا بر محدودیت عقل

اگر کار عقل بود که عقل اروپایی‌ها و آمریکا هم نمونه حرف‌های قرآن و انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام را ارائه می‌کردند، اصلاً عقل این کاره نیست. برادران و خواهران! هیچ کدام‌تان در شکل زندگی نگویید: خودم می‌دانم، و الله ما خودمان نمی‌دانیم، اگر خودمان می‌دانستیم که صد و چهارده کتاب نمی‌فرستاد، این‌ها را فرستاده ما بدانیم؛ اگر ما خودمان می‌توانستیم بفهمیم و بدانیم، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام نمی‌فرستاد؛ فرستاد که ما بدانیم. اگر ما بلد بودیم که دوازده امام نمی‌فرستاد، فرستاده که ما بفهمیم. خودم می‌دانم یعنی سینه سپر کردن در مقابل وحی و انبیا و ائمه علیهم‌السلام؛ خودمان نمی‌دانیم. اگر خودمان می‌دانستیم که این همه فساد در کره زمین راه نمی‌انداختیم؛ خودمان نمی‌دانیم، جاده را نمی‌دانیم، عقل جاده نشان نمی‌دهد، علم هم جاده نشان نمی‌دهد. از قرن رنسانس تا الآن هزاران دانشگاه، میلیون‌ها کتاب، میلیاردها دانشجو پدید آمده، چرا راه را نشان نمی‌دهند؟ علم راه نشان نمی‌دهد، علم اختراع می‌کند، زندگی مادی را بچرخاند، کاری دیگر نمی‌کند؛ چون عقل نمی‌تواند راه درست را، راه منتهی به سعادت را، راهی که در آن راه پرورش پیدا کنم و ظرف ارزش‌ها بشوم، نمی‌تواند نشان بدهد؛ نیاز داریم به این که یکی که راه را می‌داند ما را راهنمایی کند؛ حدود عقل را امشب فهمیدید تا کجاست.

ضرورت وجود راهنما

امام هشتم علیه‌السلام در نیشابور در کجاوه نشسته بودند، پرده‌ها هم افتاده بود، حضرت علیه‌السلام را نمی‌دیدند؛ نوشتند آن زمان نیشابور شهر خیلی آبادی بود، در حمله مغول از بین رفت. تنها

در شهر نیشابور لشکر مغول صد هزار کتاب خطی علمی را آتش زدند، خیلی آباد بوده! امام علیه السلام در حال خروج از نیشابور هستند، صد هزار نفر آمدند بدرقه، از حضرت علیه السلام درخواست یک حقیقتی را کردند، خوب عنایت بفرمایید! ببینید؛ من از دیشب تا حالا دو ساعت برای تان ثابت کردم، عقل راه نشان نمی‌دهد، فقط محدوده‌اش درک کلیات و یک مقدار جزئیات است، توانمند برای نشان دادن راهی که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین کند نیست، نبوده؛ علم هم همین‌طور، راه را باید آن که راه را ساخته، خدا؛ آن که راه را به انبیا و ائمه علیهم السلام نشان داده، نشان انسان بدهند، نه عقل؛ نه علم.

کلام امام رضا دربارهٔ ضرورت وجود امام

پردهٔ کجاوه را امام هشتم علیه السلام کنار زد، فرمود: مردم! من از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام او از امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، زین العابدین علیه السلام، ابی‌عبدالله علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، پیغمبر از خدای جل جلاله نقل کردند: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»؛ توحید جاده است، -خیلی روایت فوق‌العاده‌ای است- توحید که همه چیز هم در این توحید است؛ قرآن، نبوت، اهل بیت علیهم السلام در این توحید است، توحید منبع تمام خیرات است، راه است. «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲، راه است؛ اما مردم نیشابور! صد هزار نفر آدمیزاد! مرد و زن! بلد هستید این جاده را؟ نه؛ عقل تان می‌تواند نشان تان بدهد؟ نه؛ علم تان می‌تواند نشان تان بدهد این جاده را؟ نه؛ «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۳؛ راه حضرت رضا علیه السلام. عجب مساله‌ای عنوان کردند! راه راهنما می‌خواهد؛ باید یکی باشد که راه را بلد باشد و نشان تان بدهد؛ عقل که این راه را بلد نیست، علم تان هم این جاده را بلد نیست؛ راه راهنما می‌خواهد و فرمود: من راهنمای این راه هستم، نه عقل خودتان، نه علم خودتان، نه عالمانی غیر از ما اهل بیت و انبیا علیهم السلام، آن‌ها

۱. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ

شُرُوطِهَا». (الأمالی (للصدوق)، ص ۲۳۵)

۲. همان.

۳. همان.



هم راه را بلد نیستند؛ راه باید انتخاب شده خدا که خودش به این راه راهنمایی کرده، نشان بدهد؛ به این راحتی نیست که از چند سال پیش دارند به ملت‌ها القا می‌کنند آن چه که خودت می‌فهمی، راه همان است؛ این بدترین کلاهی است که سر بشر گذاشتند.

بطلان تعدد قرائت‌ها

یکی از حکومت‌های بعد از انقلاب هم که هشت سال سرکار بود، خیلی زور زد که به مردم القا کند دین و راه، قرائت خودت است؛ ببین عقلت چه می‌گوید؟ همان دین است. آیا خدا چند میلیارد دین دارد؟! خدا که کلمه دین را در قرآن مفرد آورده، خدا که کلمه نور را در قرآن مفرد آورده، حتی کلمه دین تثنیه هم نیست، نمی‌گوید: "دینین"، من دو تا دین دارم؛ نمی‌گوید: "ادیان"، من چند هزار تا دین دارم؛ می‌گوید: راه یکی است، از این راه که رویت را برگردانی؛ بقیه‌اش گمراهی است. از دین همانی که قرائت می‌کنی، جاده همان است؛ این خیلی ظلم بود! این خیلی ستم بود! وجود امام هدایت ضرورت داشته، انبیاء علیهم‌السلام باید راه را نشان می‌دادند، ائمه علیهم‌السلام باید راه را نشان می‌دادند و نشان دادند. در این زمینه مطالب بسیار دقیق دیگری هست که در جلسات بعد عرض می‌کنم.

اشعار عرفانی

ز دام طبیعت پریدن خوش است	گل از باغ لاهوت چیدن خوش است
نسیمی وزد گر ز باغ وصال	از آن جامه بر تن دریدن خوش است
می عشق نوشیدن از دست یار	از آن باده جام پروریدن خوش است
همه شب به امید صبح وصال	چو نی ناله از دل کشیدن خوش است
از این شهر و این خانه تا کوی دوست	چو آهوی وحشی دویدن خوش است
از آن دیو و دد مردم پرغرور	همی کنج عزلت گزیدن خوش است

روضه حضرت زهرا علیها‌السلام و وداع سکینه با امام حسین علیه‌السلام

وقتی انسان در جاده انحرافی بیفتد و به راهی که خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام نشان دادند، پشت کند، آتش زدن در خانه زهرا علیها‌السلام برایش خیلی راحت می‌شود؛ بین در و دیوار آزدن بدن



صدیقۀ کبری علیه السلام برایش آسان می شود؛ از روی چادر با عصبانیت سیلی زدن به صورت صدیقۀ طاهره علیه السلام آسان می شود؛ با غلاف شمشیر به بازوی زهرا زدن جلوی چشم بچه‌هایش آسان می شود؛ دیگر بعد از آن روز از بستر بلند نشد. یک روز خانم‌های مدینه آمدند دیدنش؛ دو، سه روز مانده بود به از دنیا رفتنش؛ گفتند: خانم! آمدیم تقاضا کنیم، هر کاری برای خانه دارید، برای‌تان انجام دهیم؛ فرمود: به آخر عمرم چیزی نمانده، خودم با این بدن رنجور بلند شدم برای بعد از مرگ خودم نان پختم، لباس های علی و بچه ها را شستم که بعد از رفتن من کاری نداشته باشم، ولی حالا که شما خودتان دل‌تان می خواهد کاری برایم انجام دهید، شما را محروم نمی‌کنم؛ چند وقت است دیگر توان رفتن سر قبر بابایم را نداشتیم، به من کمک بدهید، زیر بغل مرا بگیرید، مرا تا کنار قبر بابایم ببرید؛ در خانه‌اش در حرم باز می‌شد، بسته بودند، مجبور شد بیاید در کوچه، برود جلو و از در حرم وارد شود.

یک شب ساعت ۱۲ شب، حرم را هنوز بسته بودند، خودم رفتم، از خانه‌اش که پایین قبر پیغمبر است قدم برداشتم تا در جبرائیل، دیدم حدود هفده، هجده قدم است. زیر بغلش را گرفتند، پنج، شش قدم که آوردنش، صدا زد خانم‌ها! بگذارید بنشینم، نمی‌توانم راه بروم؛ در کوچه روی خاک نشست، شروع کرد به ناله زدن، هر کس می‌آمد می‌رفت، از زن‌هایی که دورش را گرفته بودند می‌پرسید چه کسی است این‌جور ناله می‌زند؟ می‌گفتند: فاطمۀ زهراست؛ دوباره زیر بغلش را گرفتند، آن وقت ضریح نبود، مانع نبود، تا چشمش به قبر بابایش افتاد، خودش را انداخت روی قبر، «رُفِعَتْ قَوْتِي»^۱؛ بابا! بلند شو ببین دیگر توانی در بدنم نمانده، «و خَائِنِي جَلِدِي وَ شَمِتَ بِي عَدُوِّي»^۲؛ بابا! بلند شو ببین چه قدر دارند زخم زبان به من می‌زنند. خانوم‌ها طاقت نیاوردند، دوباره زیر بغلش را گرفتند، بلندش کردند. ای مردم بزرگوار شیراز! از شما سوال می‌کنم، شما قبر بابای‌تان را بغل گرفتید برای‌تان سخت‌تر بود یا دختر سیزده ساله‌ای که گلوی بریده‌ی بابا را بغل گرفت، نیامدند زیر بغلش را

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص ۱۷۵.

۲. همان.



بگیرند، «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ»^۱؛ یک تعدادی از لشکر عمر سعد^۲ با تازیانه ریختند در گودال قتله‌گاه، شروع کردند سکینه^۳ را زدند، هر چه می‌گفت من را نزنید! من می‌خواهم کنار بدن بابایم بمانم، مرا نبرید!

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علینا؛ اللهم ائد قائدنا؛ و اشف مرضانا؛ اهلک أعدائنا؛ ائد و انصر امام زماننا؛ و اجعل عاقبة أمرنا خیراً».

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۱۳۴.

۲. عمر بن سعد بن ابی وقاص معروف به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آنجا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین علیه السلام کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقفی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.

۳. سکینه دختر امام حسین علیه السلام و رباب بنت امرؤ القیس از حاضران در واقعه کربلا و اسیران کربلا بود که پس از شهادت پدرش با کاروان اسیران به کوفه و شام برده شد. سکینه از پدرش روایاتی نقل کرده و بر اساس گزارشات تاریخی اشعار برخی از شاعران عرب را داوری می‌کرده و اشعاری در رثای امام حسین علیه السلام سروده است. مورخان درباره ازدواج و زمان و مکان درگذشت سکینه اختلاف نظر دارند. محل دفن او را مدینه، مصر و دمشق گفته‌اند.



جلسہ سوم

عقل کرایہ افراطی

عقل‌گرایی مطلق

یقیناً عقل‌گرایی مطلق مسیر انحرافی است و این مسیر و جاده را دانشمندان غرب به ملت‌های خودشان تحمیل کردند، آن‌قدر هم رنگ و نقاشی به این مسأله زدند، زرق و برق‌دارش کردند که مردم به آسانی مکتب عقل‌گرایی مطلق را بپذیرند و عقل را به جای پروردگار معبود قرار دادند؛ این کار را کردند که بشر را از خداوند مهربان و هدایت‌او جدا کنند و جدا هم کردند، البته در مناطق خودشان و هر کجا که موج عقل‌گرایی مطلق را سوار بر دوش مردم کردند، گفتند ما با داشتن عقل چه نیازی داریم که خدا برای ما تصمیم بگیرد؟ چرا خدا ما را راهنمایی کند؟ چرا خدا برای ما خوب و زشت را بیان کند؟ عقل خود ما قد می‌دهد به این که بفهمیم چگونه باید زندگی کنیم و قدرت دارد که همه خوبی‌ها و زشتی‌ها را به وسیله عقل بشناسیم.

نشاندن عقل به جای خداوند

یکی از ظالمانه‌ترین جابجایی‌ها در تاریخ بشر همین بوده که آمدند با سخنرانی، با نوشتن، با درس دادن، وجود مقدس پروردگار را از زندگی حذف کردند و عقل را به جای خدا قرار دادند و طبل بی‌نیازی از خدا را به صدا درآوردند؛ گفتند ما مجلس عوام داریم، مجلس سنا داریم، مجلس شورا داریم، مجلس قانون‌گذاری داریم، کنگره داریم، هفته‌ای چند روز دور هم جمع می‌شویم، عقل‌های‌مان را روی هم‌دیگر می‌ریزیم و مسائلی را که در زندگی نیاز داریم از عقل می‌گیریم.



ناتوانی عقل در نشان دادن راه

اما آیا این عقلی که آنها ادّعاء می‌کنند -حدود چند قرن است- توانسته یک راهی را به آن‌ها نشان بدهد که در این راه انسان به گونه‌ای تربیت شود که تمام وجودش برای خودش، برای زن و بچه‌اش، برای مردم منفعت باشد و از وجود انسان هیچ زیانی نه به خودش برسد، نه به زن و بچه‌اش و نه به دیگران؟ واقعاً چنین جاده‌ای را عقل به بشر نشان داد؟ الآن عقل گراها آدم‌های با منفعتی هستند؟ آدم‌های با محبتی هستند؟ آدم‌های با عاطفه‌ای هستند؟

اعتراف به جنایت

چهارصد سال است بلاهایی که انگلستان سر مردم دنیا آورده؛ من این سخنرانی را خواندم، یکی از وکلای مجلس‌شان در یک سخنرانی‌اش گفته بود اگر خدا هر چه عذاب در این عالم دارد به سر ما انگلیسی‌ها بریزد، جبران جنایات ما را به بشر نخواهد کرد، جهنم هم برای ما کم است. در این چهارصد سال در انگلستان دیوانه‌ها سرکار نبودند، همه عقل داشتند و علم داشتند و لیسانس بودند و فوق لیسانس بودند و دکتر بودند؛ عقل برای آنها چه کار کرد؟

بی‌توجهی به محدوده فعالیت عقل

جنایت این‌ها این بود که بی‌توجه به حدود فعالیت عقل شدند؛ جنایت‌شان این بود که اعتقادشان به محدود بودن عقل شکست، لذا آمدند عقل را به جای خدا گذاشتند، بت‌پرست شدند؛ ولی بت‌شان اسمش هبل نبود، لات نبود، عزّی نبود، اسامی که روی بتان زمان حضرت نوح علیه السلام تا زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی بت‌ها گذاشتند که بعضی از این اسم‌ها را خداوند در قرآن نقل کرده؛ از زمان حضرت نوح علیه السلام آمدند خدا را از زندگی حذف کردند، بت را گذاشتند، غرب هم از قرن‌ها قبل آمد بت‌پرستی کلیسایی را پرونده‌اش را بست یک بت جدیدی را به جای همه بت‌های گذشته جاهلیت به نام عقل به جای خدا گذاشت، شدند عقل‌پرست، گفتند هر چه عقل ما می‌گوید درست است؛ این یک حرف دروغی است و همین عقل‌پرستی پشتش هم علم‌پرستی که غربیان دو خدایی شدند، آن‌ها



را از همه ارزش‌های اخلاقی، انسانی، الهی، معنوی تخلیه کرد و الآن شما می‌بینید که دولت‌های غربی و وابستگان به دولت‌های غربی مثل عربستان، امارات از حیوانات وحشی جنگل، علیه بشریت وحشی‌تر هستند.

جنايات مكتب عقل‌گرایی

شما که جریان‌ات افغانستان و عراق و این یک ساله و نیمه یمن در برابر چشم‌تان است، هر روز هم دارید می‌بینید که این عقل‌پرستان علم‌پرست چه کشتاری دارند می‌کنند! به بچه، به جوان، به پیر، به بیمار در بیمارستان، به دکترها رحم نمی‌کنند، مدرسه‌ها را بمباران می‌کنند، بیمارستان‌ها را بمباران می‌کنند، خلبان‌های بمباران‌کننده که دیوانگان نیستند، عقل دارند، درس هم خواندند، چه گلی به سر غربیان عقل‌گرایی مطلق و علم‌گرایی مطلق زد؟ ما نیاییم از آن‌ها تقلید کنیم، وقتی که یک نفر به ما می‌گوید راحت غلط است، کارت غلط است، اخلاقت غلط است، رفتارت اشتباه است، برگردم بگویم من خودم می‌فهمم چه کار بکنم؟ من خودم می‌فهمم چه کار بکنم، این عقل‌گرایی است و این مکتب بسیار خطرناکی است! من می‌فهمم خودم چه کار بکنم، مغز مطلب این است که من نیازی به هدایت خدا ندارم، نیازی به راهنمایی انبیاء علیهم‌السلام ندارم، نیازی به راهنمایی اهل بیت علیهم‌السلام ندارم، خودم می‌فهمم چگونه زندگی کنم؟ خودم می‌فهمم چگونه با زن و بچه‌ام، با مردم رفتار کنم؟ این طبل استقلال‌لی که غرب زد، الآن می‌بینید که سفره‌ای که در همه خانه‌های غرب می‌افتد سفره رباست، سفره بانک است، الآن می‌بینید که اسلحه دست این گرگان آزاد است؛ می‌کشند، بمباران می‌کنند، نابود می‌کنند و مکتب‌شان هم مکتب عقل‌گرایی و علم‌گرایی است.

ترسیم محدوده فعالیت عقل در قرآن

قرآن مجید در بیش از هزار آیه حدود راهنمایی عقل را بیان می‌کند، به عقل احترام می‌کند، ولی می‌گوید عقل مطلق نیست که پَرش به تمام حقایق عالم گسترده باشد و بتواند هر خیری را در اختیار شما قرار بدهد و شما را از هر شری برحذر بدارد و آگاه به هر شری کند، نمی‌تواند این کار را بکند، من خالق عقل هستم و عقل را محدود آفریدم.

وساطت عقل بین انسان و حقایق

یک کار عقل این است که واسطه بین شما و بین حقایق عالم است؛ وقتی یک حقیقتی را به شما می‌گویند، شما با عقل‌تان می‌فهمید، می‌گویید بله، این حقیقت است، اما خود عقل حقیقت‌ساز نیست، وقتی یک جاده درستی را به شما آدرس می‌دهند، می‌گویید: فهمیدم، ولی خود عقل جاده‌ساز نیست؛ این محدوده عقل است که واسطه بین شما و حقایق عالم است و عامل بلد شدن است، عامل درک است، عامل یافتن است، اما از خودش چیزی ندارد، یک عمله نورانی در وجود ماست، خدا نیست، معبود نیست؛ عقل پرست کافر است، علم‌پرست کافر است، کار عقل درک است، در ارتباط با حقایق حقیقت را می‌فهمد.

زنبور و ارتباط با خداوند

یک آیه در این زمینه برای‌تان بخوانم، این از آیات عجیب قرآن است! در سوره مبارکه نحل است، البته قرآن مجید می‌فرماید مسائل گسترده این خلاصه‌هایی را که من برای‌تان بیان می‌کنم، از آگاهان بپرسید، ﴿فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾^۱.

﴿أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۲؛ ای پیغمبر! پروردگارت به زنبور وحی می‌کند، زنبور را چگونه آفریده که با وحی پروردگار می‌تواند ارتباط داشته باشد؟ شما زنبور را بگیر بگذار در ترازوی طلافروش‌ها، ببین چند گرم وزن زنبور است؟ یکی از کوچک‌ترین حشرات کره‌ی زمین است، خیلی هم وزنش سبک است! خیلی! با این پر کوچکش می‌تواند روزی چهارده کیلومتر هر کجای کوه‌ها و باغ‌ها و درختان باشد؛ دنبال گیاهان و گلها برود؛ شیرۀ گل‌ها را می‌مکد، اگر چهارده کیلومتر از آن محل زندگیش دور شده باشد، در برگشتن جاده را گم نمی‌کند، صاف در کندو می‌آید. من به زنبور وحی کردم؛ وحی هم مراتبی دارد؛ یک وحی بوده به موسی ابن عمران کلیم الله ﷺ می‌رسید، یک وحی بوده به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ می‌رسیده؛ وحی به موسی تورات است، وحی منزله بالاتر قرآن است، وحی نازل‌تر وحی به

۱. فرقان: ۵۹.

۲. ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اجْعَلِي مِنْ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾. (نحل: ۶۸)



آسمان‌ها و زمین و به زنبور است. این حشره کوچک مستقیماً خدا برایش ارتباط گرفتن با خدا را قرار داده. چه دستگاهی در وجود زنبور است؟ یک تلویزیون در خانه یا یک رادیو اگر بخواهد صداهای استودیو را بگیرد، ملاحظه کردید چه قدر دستگاه‌های عظیم در خود رادیو و تلویزیون است؟ چه دستگاه‌های پیچیده در خود تلویزیون است؟ چه آنتن‌هایی روی کوه‌ها و بلندی‌هاست تا شما پیچ را بچرخانی، تلویزیون و رادیو صدا را بگیرد؟ چه قدر دستگاه در مغز سر زنبور است؟ خود زنبور مگر چه قدر است؟ چه قدر دستگاه خدا در این مغز گذاشته که می‌تواند با ملکوت و غیب عالم ارتباط بگیرد؟

سکونت زنبور

به او وحی کردم ﴿أَنْ لِّمَنْزِلِي مِنَ الْجِبَالِ يُوتَا﴾^۱؛ در کوه‌ها برای خودت خانه درست کن، ﴿وَمِنَ الشَّجَرِ﴾^۲؛ روی درخت‌ها برای خودت خانه بساز، ﴿وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^۳؛ روی داربست‌ها برای خودت خانه بساز، خانه‌سازی زنبور جزو معجزات خلقت است؛ شما دیدید خانه‌های زنبور را، گوشه‌ها و اضلاع و خطوط دانه دانه این خانه‌ها یک میلیونیم میلی‌متر با هم تفاوت ندارد، چه ابزاری را به کار می‌گیرد که هنوز قوی‌ترین مهندسان عالم دقت را به صفر نتوانستند برسانند ولی او می‌رساند؟

تولید عسل

﴿تُرْكِي﴾^۴؛ اول خانه را آماده کن، سپس از هر محصولی که یادت دادم چه بخوری بخور، ﴿مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا﴾^۵؛ تمام جاده‌های عسل‌سازی را برایت هموار کردم.

۱. نحل: ۶۸.

۲. نحل: ۶۸.

۳. نحل: ۶۸.

۴. ﴿تُرْكِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ﴾. (نحل: ۶۹)

۵. نحل: ۶۹.

دارد با زنبور حرف می‌زند، زنبور هم دارد گوش می‌دهد و دارد می‌گیرد، ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ﴾^۱؛ از کارگاه شکمش یک آشامیدنی درمی‌آید، ﴿مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾^۲؛ با رنگ‌بندی‌های جالب، ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۳؛ عسل خالص ساخت، آن را درمان برای مردم عالم قرار داد. این همه کارخانه‌هایی که مواد غذایی تولید می‌کنند با به کار گرفتن علوم متعدّد، ولی به ناچار افزودنی به آن می‌زنند، تاریخ هم برایش می‌گذارند، اما این حیوان ماده غذایی را می‌سازد، افزودنی هم به آن نمی‌زند. اولاً دارو برای درمان است؛ ثانیاً اگر عسل خالص را هزار سال بیرون بگذارند، فاسد نمی‌شود؛ میلیون‌ها سال است بشر روی غذا دارد کار می‌کند، هنوز به کار او نرسیده و این هم نتیجه تسلیم بودن به وحی خداست.

قرآنی شدن

اگر هفتاد و پنج میلیون افراد مرد و زن مملکت ما همه قرآنی بشوند، همه از فکر و مغز و زبان و چشم و گوش و حرکات‌شان شیرینی به وجود می‌آورند، دیگر کسی می‌ماند از دست کسی شکایت کند؟! کسی ناله می‌کند مالم را بردند؟! کسی گریه می‌کند که حرفم را گوش نمی‌دهند، به ناحق مالیات سنگین به من بستند؟! کسی ناله می‌کند که همسر من را بیچاره کرده و به جان آورده؟! اگر مردم از وحی پروردگار تغذیه کنند، کار زنبور عسل را کنند، تولیدات مردم هم می‌شود ﴿شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۴، همه دارو می‌شویم، همه درمان‌کننده می‌شویم، همه می‌شویم تولیدکننده شیرینی اخلاق، عمل، رفتار، کردار، گفتار. مشکل بعضی از ما همان مشکل غربیان است، عقل‌گرایی مطلق است؛ می‌گوییم هر چه خودم می‌فهمم، عمل می‌کنم؛ نمی‌خواهد برای من حرف بنزند. خیلی‌ها را ممکن است بگویند یک شب بیا برویم حرف مطهر شاه‌چراغ در آن‌جا معارف الهی را می‌گویند، برگردد

۱. نحل: ۶۹.

۲. نحل: ۶۹.

۳. نحل: ۶۹.

۴. نحل: ۶۹.

به شما بگویم من بهتر از آن‌ها می‌فهمم، نمی‌خواهد کسی من را راهنمایی کند، من خودم بلد هستم؛ این همین عقل‌گرایی مطلق اروپایی‌ها و آمریکایی‌هاست.

تغذیه مؤمن از وحی

چه قدر جالب است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ»؛ مرد و زن مؤمن مثل زنبور عسل هستند، تغذیه‌شان از وحی است؛ نمی‌گویند عقل خودم؛ می‌گویند خدا، قرآن، حلال و حرام، انبیاء ﷺ، ائمه ﷺ؛ تغذیه‌شان از وحی است؛ ما که خیلی مهم‌تر از زنبور عسل هستیم، ما اگر از وحی الهی تغذیه کنیم که تولیدات وجودمان میلیون‌ها برابر عسل ارزش دارد و ماندگاریش هم ابدی است. ﴿تُرْكَلِي مِنَ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهِنَّ شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾؛^۱ حالا آخر آیه حدود کار عقل را بیان می‌کند که مردم بپایند عقل‌گرایی مطلق نشوند، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.^۲

نشانه بودن زندگی زنبور

تمام زندگی زنبور یک نشانه است برای مردمی که اندیشه کنند، فکر کنند، تعقل کنند که چه؟ که این زنبور نشانه یک قدرت بی‌نهایت، یک حکمت بی‌نهایت، یک علم بی‌نهایت، یک رحمت بی‌نهایت است. عقل تا این‌جا می‌تواند ما را ببرد که با دیدن زنبور درک کنم عالم کارگردان دارد، بیشتر از این عقل جلو نمی‌رود. اگر بیشتر از این جلو نمی‌رود تا همین‌جا نگهش دار، دیگر او را معبود قرار نده، او را به جای خدا نگذار، برو سراغ اصل کاری که عقل را ساخته، چرا وسط راه گیر می‌کنی؟ اسیر معبودی به نام عقل می‌شوی؟ رد شو از این مخلوق، برو سراغ خالق.

۱. «إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحِبَتُهُ نَفَعَكَ وَ إِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَ إِنْ جَالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَ كُلُّ شَأْنِهِ

مَنَافِعٌ وَ كَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعٌ». (بحار الأنوار ج ۶۱ ص ۲۳۸)

۲. نحل: ۶۹.

۳. نحل: ۶۹.

یوسف علیه السلام سمبل زیبایی

این شعر یکی از شعرهای قیمتی است؛ من شعر خیلی دیدم، با دست خودم هم خیلی شعر نوشتم؛ ایام بیکاری هم در ماشین، در هواپیما، در قطار شعر گفتم، دیوانم هزار و چهل صفحه است، چاپ شده، ولی در این همه شعرها گاهی یک شعرهای عجیب پر قیمتی پیدا می‌شود، یکی‌اش این است: حُسن یوسف را؛ خوشگلی حضرت یوسف علیه السلام را، می‌دانید دیگر سمبل زیبایی در بشر یوسف علیه السلام است، خدا قلم نقاشی را در او کامل کرده، یک نقشی از او ساخته که زنان مصری در مهمانی زلیخا وقتی در سالن را باز کردند، بالاجبار به یوسف گفتند در مجلس زنانه درباری‌ها بیا و از آن در برو بیرون، نیامد بنشیند روبه‌روی خانم‌ها؛ در سن هفده، هجده سالگی؛ چون هفت سال گرفتار این زن بود، از چهارده سالگی تا بیست و یک سالگی؛ فقط ردّ شد، خانم‌ها همه کارد تیز دست‌شان بود، میوه پوست بکنند بخورند تا یوسف علیه السلام وارد سالن شد و برود، چنان زنان از خود بی‌خود شدند که نفهمیدند میوه پوست نمی‌کنند، دست‌های‌شان را بریدند، این زیبایی یوسف علیه السلام است.

پروردگار خالق زیبایی

حُسن یوسف علیه السلام را به عالم کس ندید، -باریک الله به شاعر این شعر- حُسن آن دارد که یوسف علیه السلام آفرید؛ می‌گوید خودت را معطل یوسف علیه السلام نکن، چهره می‌شکند، پیر می‌شود، می‌رود زیر خاک، برو سراغ زیبایی مطلق و بی‌نهایت آفریننده یوسف علیه السلام که همه چیزش زیباست؛ هدایتش، کتاب‌هایش، انبیائش علیهم السلام، ائمه طاهرین علیهم السلام، مسائل اخلاقش، کنار یوسف علیه السلام خودت را معطل نکن، ردّ شو برو سراغ پروردگار؛ عقل بیشتر از این دیگر میدان ندارد، تا این‌جا ما را می‌آورد که با مطالعه در وجود زنبور بفهمیم که زنبور سازنده دارد، خالق دارد، حالا اسم این خالق چیست؟ صفاتش چیست؟ صفات جلالش کدام است؟ صفات جمالش کدام است؟ این را باید غیر عقل به ما یاد بدهد، آن که فوق عقل است، خالق عقل باید در قرآن بگوید من که هستم، صفاتم چیست، صفات جلال و جمال چیست، باید انبیاء علیهم السلام توضیح بدهند که ما خدا را به وسیله خود خدا کاملاً شناختیم، بیاییم بگوییم خدا کیست و



اِثْمَهُ عَلَيْهِ توضیح بدهند و بعد هم به ما بگویند راه را خدا باید نشان‌تان بدهد و ما راهنمای نشان دادن آن راه هستیم.

صراط مستقیم

در پایان سخنان دیشب شنیدید امام هشتم عَلَيْهِ فرمود: توحید راه است، ولی فرمود: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ من راهنمای راه هستم، جاده دلیل می‌خواهد، راهنما می‌خواهد؛ آن جاده را خدا برای انسان قرار می‌دهد، اسمش هم صراط مستقیم است؛ ما باید شما را به آن صراط راهنمایی کنیم که کدام است؟ چرا؟ چون که در کنار این صراط میلیون‌ها جاده انحرافی زدند؛ میلیون‌ها.

مکاتب مختلف

اسم نبرم، همه‌اش را هم حفظ نیستم، جاده‌هایی که در هند هندوها از آن عبور می‌کنند به نام جاده زندگی یا اسمش را بگذارید مکتب، اسمش را بگذارید دین هندویی؛ در مجلاتی که از هند مسائل را چاپ کرده بودند تا الآن حدود یک میلیارد هندی پانزده میلیون دین دارند، تمامش هم ساختگی است. در ایران هم که خیلی جاده است، این مقداری که من می‌دانم، در کمر بند ایران جاده حنفیه، جاده شافعیه، جاده حنبلیه، جاده مالکیه، جاده چشتیه، جاده صوفیه، جاده لائیکیه، جاده ایسم ایسم ایسم؛ تمامش جاده ضلالت و گمراهی است.

راهنمای صراط مستقیم

آن جاده‌ای که پروردگار عالم ترسیم کرده به تناسب وجود ما، اسمش صراط مستقیم است؛ راهنما هم برایش قرار داده، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر عَلَيْهِمُ و دوازده امام و قرآن. برادران و خواهران! به خود حضرت حق قسم که خالق ماست! بدون پیغمبر عَلَيْهِمُ و امام عَلَيْهِ و قرآن هر جاده‌ای را حرکت بکنیم، پایانش دوزخ است؛ یک دانه راه آخرش لقاء الله، رضایت الله، جنت الله است، آن هم صراط مستقیم است، ولی راهنمای به این راه امام هدایت است.

۱. الأملی (للصدوق)، ص ۲۳۵.

علی علیه السلام و صراط مستقیم

چه قدر این روایت جالب است! چه قدر پر قیمت است! یک عربی به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد ما شبانه روز ده بار می گوییم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱؛ این صراط مستقیم چیست؟ سوال خیلی خوبی بود! این راه تعریفش چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را گذاشت روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام که آن وقت بیست و پنج شش سالش بود، فرمود: «هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ»^۲؛ اگر بخواهی بدانی این جاده چیست؟ به آن که در این جاده سلوک کرده، نگاه کن، همه وجود علی علیه السلام صراط مستقیم است؛ اگر بخواهی صراط مستقیم را بفهمی؛ اخلاق علی علیه السلام، رفتار علی علیه السلام، عبادت علی علیه السلام، محبت علی علیه السلام، زبان علی علیه السلام، کار علی علیه السلام، روش علی علیه السلام صراط مستقیم الهی است. بیا کنار امام هدایت در صراط مستقیم قرار بگیر! چه قدر همین صراط مستقیم مهم است که شبانه روز به ما مرد و زن خود پروردگار واجب کرده است ده بار بگوییم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳، دائم به خودمان تلقین بکنیم و دنبال بکنیم که صراط مستقیم چیست؟ چه راهی است؟

سوغات سفرهای تبلیغی

یک جمله جالبی برای تان بگویم! به قول تهرانی‌ها این را از من یادگار داشته باشید؛ من البته برای گردش تا حالا جایی نرفتم؛ برای تبلیغ چند تا کشور شرقی و غربی را رفتم؛ اوکراین، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، ترکیه، اتریش، هلند، سوئیس، ایتالیا، فرانسه، انگلیس، بلژیک، فنلاند، سوئد، تمام این کشورهای شرقی و غربی را برای تبلیغ رفتم. برادرانم! خواهرانم! در تمام این کشورها به درخواست خودم ملاقات برایم گذاشتند، در همه کشورها، با کاردینال‌های مسیحی، با رؤسای ارمنه، با رؤسای هندو، با زرتشتی، با لائیک‌ها، با مهم‌ترین رؤسای دانشگاه‌های ایتالیا و هلند و فنلاند، با سران مذاهب در ترکیه، استانبول، در

۱. فاتحه: ۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵.

۳. همان.



کشورهای دیگر از برکت قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام تمام این سفرهایم فیلمش هست و سفرنامه‌هایش هم هست؛ با هر رئیس مذهبی و مکتبی تماس گرفتم، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، بحث کردم، آن‌ها محکوم شدند، جوابی نداشتند به من بدهند، ولی آن‌چه در این ملاقات‌ها برایم مهم بود که به عنوان سوغات بیست ساله این سفرها آوردم، این بود که از خورشید برای دلم روشن‌تر شد که در این جهان غیر از راه قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام تمام جاده‌ها باطل و انحرافی است؛ این هم لطف خاص الهی به من بود که می‌خواست به من کمک بدهد یقین من را بتون آرمه کند که بچه مسلمان! بچه شیعه! راحت صحیح‌ترین و درست‌ترین راه است و بقیه جاده‌ها باطل است و انحرافی است.

خانم‌ها! دخترخانم‌ها! جاده زهرا علیها‌السلام که جاده حجاب و عفت و عصمت و پاکی و شوهرداری و تربیت فرزندان مثل دو امام و زینب کبری علیها‌السلام است، جاده درستی است؛ جاده بی‌حجابی و بدحجابی و مخلوط بودن با مردها در عروسی‌ها و رقص‌های دسته جمعی، جاده‌ی اسرائیل و لندن و واشنگتن است؛ انحرافی است، باطل است، ضرر می‌کنند آن‌هایی که در این جاده هستند. خوش به حال آن‌هایی که از زمان آدم علیه‌السلام تا امشب سالک صراط مستقیم بودند و از دنیا رفتند؛ بردند! و خوش به حال آن‌هایی که امروز در کره زمین در صراط مستقیم هستند!

اشعار عرفانی

خوشا آنان که در این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشدیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی حق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند

روضه حضرت علی اصغر علیه‌السلام

بچه بودم، می‌دیدم در خانواده‌مان؛ عمه‌هایم، خانوم‌های خانواده، بچه شیرخواره را که می‌خواهند آب بدهند، با قاشق و لیوان و استکان آب نمی‌دادند، یک پنبه تمیزی را در آب نعلبکی

خیس می‌کردند، دور لب بچه می‌کشیدند؛ شش ماهه^۱ ابی‌عبدالله^{علیه‌السلام} بیشتر از این آب نمی‌خواست؛ بچه در بغلش داشت پر پر می‌زد. کوفیان این قصد جنگیدن نداشت، این گلوی خشک بریدن نداشت، لاله چینان دست‌تان بریده باد، غنچه^۲ نشکفته‌ام چیدن نداشت، این که با من سوی میدان آمده، نیستی جز آب نوشیدن نداشت، با سه شعبه غرق خونش کرده‌اید، آن که حتی تاب بوسیدن نداشت. این قدر بچه از بی‌شیری، بی‌آبی بی‌طاقت بود، نمی‌شد بیوسمش. گریه‌ام دیدید و خندید وای، کشتن شش ماهه خندیدن نداشت، دست من بستید و دست افشان شدید، صید کوچ پای کوبیدن نداشت، از چه دادیدش نشان یک‌دیگر، شیرخواره درد خون دیدن نداشت. بچه^۳ خون‌آلود را زیر عبا گرفت، برگشت؛ اولین کسی را که صدا زد، خواهرش بود؛ روایت دارد بچه را گذاشت در بغل زینب، خودش روی خاک نشست؛ صدا زد، خدایا! این شش ماهه را ذخیره^۴ قیامت من قرار بده. با نوک شمشیر یک قبر کوچکی را کند، سریع کار را انجام داد، مادر بچه را نبیند ولی وقتی بچه را در قبر گذاشت، دید صدای رباب^۵ می‌آید: مچین خشت لحد تا من بیایم، تماشا رخ اصغر نمایم؛ حسین جان! بگذار من بیایم، ببینم چه بلایی سر بچه‌ام آوردند.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وَجَبَ له حقُّ علینا؛ اللهم اهلک اعدائنا؛ اللهم ائد قائدنا؛ اللهم ائد و انصر امام زماننا؛ اللهم اجعل عاقبة امرنا خیراً».

۱. رباب بنت امرؤ القیس بن عدی، همسر امام حسین^{علیه‌السلام} و مادر سکینه و علی اصغر (عبدالله رضیع) است. او را زنی عالم و اهل فصاحت و بلاغت معرفی کرده‌اند. رباب در واقعه کربلا حضور داشت و همراه اسیران به شام رفت. وفات وی را نیز پس از واقعه عاشورا در سال ۶۲ هجری قمری و از شدت غصه و اندوه ذکر کرده‌اند.

جلسه چهارم

جاده های انحرافی

صراط مستقیم

خداوندی که انسان را آفریده و به تمام زوایای وجود او و خواسته‌های او آگاه است، برای این‌که به فرموده خودش در سوره مبارکه نحل در دنیا حیات طیبه به دست بیاورد، یک زندگی که در آن زندگی تبدیل به یک انسان سودمند و با برکت بشود و به قول پیغمبر اکرم ﷺ خیرش به همه برسد و شری برای کسی نداشته باشد، راهی را پیش روی او قرار داد و خود وجود مقدّسش آن راه را نام‌گذاری به صراط مستقیم کرد.

تجلی اوصاف خداوند در صراط مستقیم

جالب این است که در قرآن مجید می‌فرماید این صراط مستقیم راه من است، ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾؛ راه من است، منظور راهی است که تجلی علم بی‌نهایت است، تجلی عدل بی‌نهایت است، تجلی حکمت بی‌نهایت است، تجلی حُسن بی‌نهایت است. وقتی که پروردگار مهربان عالم راه را می‌گوید راه خود من است، معنی‌اش این است که این راه از علم او، رحمت او، لطف او، عدالت او، کرم او و بزرگی او نشأت گرفته است.

راه‌های انحرافی

اما با بودن چنین راهی دزدان راه انسانیت، دشمنان سرسخت بشر، مخالفان حقّ برای این‌که مردان و زنان را از قرار گرفتن در صراط مستقیم محروم کنند، آمدند در جنب راه خدا راه‌های انحرافی ساختند و چون سازندگان این راه‌های انحرافی فتوای‌شان این بود که هر

حرامی بر شما حلال است و نیازی هم نیست که شما خود را به عنوان عبادت به زحمت بیندازید، با این فتوای هر حرامی حلال است و نیازی هم نیست که شما عبادت کنید.

گرایش به راه‌های انحرافی

کسانی که تمایلات شهوانی‌شان در آن‌ها غلبه داشت، مشتری این جاده‌های انحرافی شدند. مشتری شدن مردان و زنان نسبت به این جاده‌های انحرافی علت دیگری هم نداشته، به نظر خودشان می‌دیدند در این جاده‌های انحرافی خیلی خوش هستند، مقید و محدود نیستند، به آن‌ها فتوا دادند در این جاده‌های انحرافی ربا حلال است، دزدی حلال است، رشوه حلال است، اختلاس حلال است، زنا حلال است، چشم چرانی حلال است، خوردن مال مردم حلال است، کاری که تمام سالکان جاده انحرافی از زمانی که این جاده‌ها ساخته شده تا حالا داشتند.

راه‌های انحرافی و تخریب انسانیت

اگر ادب حرم و ادب منبر و ادب کلام به من اجازه می‌داد، من یادداشت‌برداری‌هایی که در کشورهای اروپایی از زندگی اروپاییان کردم که زندگانی آمریکایی‌ها هم همین است، چند بخشش را برای تان عرض می‌کردم که در این جاده‌های انحرافی سازندگان چه فتوای عجیب و غریبی دارند که تمام این فتواها تیشه برای تخریب ساختمان انسانیت، ساختمان اخلاق، ساختمان کرامت و ریشه‌کن کردن شجره طیبه آدمیت است. اگر شما به فتوای هگل، مارکس، نیچه، فروید، دورکاین که در کتاب‌ها هست مراجعه کنید، بهتتان می‌برد که در این جاده‌های انحرافی چه بلاهایی به سر انسان آمده! این مقدمه مطلب، اما یک موضوع بسیار مهمی را برای شما نقل بکنم.

سه جاده انحرافی

شجاعت پیامبر ﷺ

شما برادران و خواهران! امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و در روایاتی که در کتاب‌های معتبر حدیث است، وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با صفات‌شان و ویژگی‌های‌شان معرفی



می‌کنند، یک ویژگی پیغمبر ﷺ را این‌گونه بیان می‌کنند، می‌فرمایند: از زمان آدم تا قیامت شجاع‌تر از پیغمبر نیست؛^۱ قدرت روحی حضرت یک قدرت وصف‌ناپذیری است؛ پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ در شجاعت تک بودند و نمونه نداشتند. معنای شجاعت پیغمبر ﷺ این است که ایشان در شصت و سه سال عمرشان از هیچ حادثه‌ای، پیشامدی جنگی، درگیری، حمله‌ای نترسیدند، حال‌شان تغییر نکرد، حال‌شان در میدان جنگ همان حالی بود که در خانه داشتند، در منزل در امنیت کامل بود، در مسجد یک روح امنی داشت، در کوچه و بازار یک روح بسیار آرامی داشت، در جنگ‌ها هم همان حال را داشتند، مطلقاً از اسلحه و دشمن و حمله و حادثه‌های تلخ نمی‌ترسید.

ترس پیامبر ﷺ از سه جاده انحرافی

اما این پیغمبر که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید شجاع‌ترین انسان است، از زمان آدم تا برپا شدن قیامت نسبت به سه جاده انحرافی که بخشی از اُمت‌شان وارد این سه جاده می‌شوند، به شدت اعلام ترس کردند. از جنگ نترسیدند، از تاریکی‌ها نترسیدند، از هجوم‌ها نترسیدند، از حوادث تلخ نترسیدند، از تهدیدها نترسیدند؛ اما نگاه‌شان که به آینده اُمت بود، اعلام کردند من از سه تا جاده و راه بر اُمت برای بعد از خودم در وحشتم، نه این‌که برای خودش بترسد، برای ما ترسید که با بودن خدا، با بودن صراط مستقیم، با بودن نبوت خودش، با بودن قرآن، با بودن اهل بیت ﷺ ما راحت سرمان را بیندازیم پایین و جهنم برویم. معلوم می‌شود که دیو بدسیرت زشت هیولامانند جاده‌های انحرافی، رسول خدا ﷺ را به شدت ترسانده بود؛ ترس از این‌که راه بهشت را به روی مردم گشوده، مردم با چشم باز به صراط مستقیم الهی پشت بکنند و برای لذت محدود چند روزه عمر کوتاه‌شان بروند به طرف جهنم، این قدر هم بروند که بالاخره بیفتند در جهنم؛ از این ترسیده است.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

آتش جهنم در کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی با آتش جهنم دردمش بیاید، این درد علاجی ندارد، دکتري ندارد این درد را علاج بکند، این درد را باید تا ابد بکشد، آن هم دردی که از آن آتش به بدن انسان می‌رسد، آتشی که خود حضرت علیه السلام در دعای کمیل می‌گوید: «هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»؛ آسمان‌ها و زمین تحمل آن آتش را ندارند، حالا با پنجاه شصت کیلو استخوان و گوشت چه کار می‌خواهد بکند؟ قرآن می‌گوید فکر نکنید آدمی که با هفتاد هشتاد کیلو استخوان می‌افتد در جهنم در جا می‌میرد، اصلاً من مرگ را از اهل دوزخ برداشتم، نه نمی‌میرد. در عکس برداری‌ها نشان دادند، خورشید وقتی شعله می‌کشد، گاهی این شعله‌ها قدش شانزده هزار کیلومتر است، حرارت درون خورشید بیست میلیون درجه است، اگر خدا ببرد در جهنم و یک عده‌ای را در خورشید بریزد، برای‌شان بهار است؛ اگر کسی اسیر این آتش بشود، آزاد نمی‌شود؛ اگر بیمار این آتش بشود خوب نمی‌شود، «لَا يُفَكُّ أَسِيرَهَا وَ لَا يَبْرَأُ ضَرِيرَهَا»؛ این را امیرالمؤمنینی علیه السلام می‌گوید که جهنم را می‌دیده، نه این که خبر جهنم را می‌شنیده. ما تمام اخبار خداوند را فقط با گوش می‌شنویم، روی ایمان مان هم قبول می‌کنیم؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید هیچ پرده‌ای جلوی چشم من نیست، تمام خبرها را می‌دیده، دیده و دارد خبر می‌دهد که اسیر دوزخ آزاد نمی‌شود، بیمار جهنم هم درمان نمی‌شود.

امت نبوی صلوات الله علیهم

پیغمبر صلوات الله علیهم از این می‌ترسید، در روایت هم می‌گوید بر امتم؛ البته منظورش از امتم تابعان قرآن و اهل بیت علیهم السلام است، بقیه که امتش نیستند، بقیه اسم اسلام را یدک می‌کشند؛ بر امتم می‌ترسم، چون -روایت هم دارد می‌گوید- من از یک عده‌ای که می‌گویند امت من هستند، خیلی بیزار هستم، من آن‌ها را به امت بودن قبول ندارم.

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷.

۲. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۵۴۶.



ضعیف بوده، مشتری نداشته؛ اما الآن این سه تا جاژه عجیب مشتری دارد، درصد بالای مشتری آن زیاد است.

الف. جابه‌جایی هدایت به گمراهی

اما جاژه اول «الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ»؛ این که عرض کردم با بودن خداوند و قرآن و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام همین است که این‌ها خدا را می‌دانستند، قرآن را می‌دانستند، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را می‌دانستند، ترسم از این است که این‌ها را از زندگی حذف بکنند و بروند در راه گمراهی یا بروند مسیحی بشوند، یا یهودی بشوند یا لائیک بشوند یا بهائی بشوند یا غربی بشوند؛ گمراهی بعد از معرفت، این بزرگ‌ترین خیانتی است که انسان به خودش می‌کند، این جابه‌جایی خیلی گناه سنگینی است که آدم پروردگار را حذف کند، قرآن را حذف کند، پیغمبر ﷺ را حذف کند، ائمه علیهم السلام را حذف کند و به جایش مسیحیت صهیونیست مسلک را بگذارد، بهائیت را بگذارد، زرتشتیت را بگذارد، کورش‌گری را بگذارد، خشایارگری را بگذارد، غربی‌گری را بگذارد، صهیونیست‌گری را بگذارد.

جابه‌جایی یهودیان

بیاید طلای بیست و چهار عیار را با حلبی زرد زنگ زده در زندگی جابه‌جا کند، بیاید بهشتی را در زندگی با دوزخ بی‌دینی جابه‌جا بکند؛ این جابه‌جایی خیلی گناه بزرگی است و اولین بار هم این جابه‌جایی کار یهود بوده، خیلی جابه‌جایی‌ها انجام دادند.

بیع با ربا

مثلاً پروردگار عالم از اول اعلام کرده: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾؛^۱ من خرید و فروش را برای شما حلال کردم؛ کشاورز است می‌کارد، محصولش را می‌فروشد، حلال است؛ یکی

۱. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. بقره: ۲۷۵.

هم می‌آید می‌خرد، حلال است؛ صنعت‌گر است، آثار صنعتی را می‌فروشد، حلال است؛ یکی هم می‌آید می‌خرد، حلال است؛ هر دو دارند کار می‌کنند، ولی می‌فرماید: ربا را حرام کردم، یک کسی بیاید میلیاردها تومان پول را تقسیم بکند بین کسانی که نیاز دارند و دو برابر سه برابر ضمانت بگیرد و ماه به ماه بدون این‌که از پول قرض گرفته کم شود، پول بگیرد از مردم و به قول قدیمی‌ها خون‌خوری کند و بعد هم طرف نتواند قرضش را بدهد، تمام آن ضمانت‌ها را که خانه‌اش است، باغش است، کارخانه‌اش است، ملکش است، بردارد ببرد. اما یهودی‌ها آمدند بیع را با ربا جابه‌جا کردند و آمدند گفتند: ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾؛ ربا هم یک داد و ستد است، برای چه خدا می‌گوید: حرام است؟ می‌دهم و می‌گیرم، این هم یک نوع بیع است؛ این جابجایی است.

مائده آسمانی با عدس و سیر و پیاز

قرآن می‌گوید مائده آسمانی را با عدس و سیر و پیاز جابه‌جا کردند. یک نفر بیاید -مرد یا زن- البته برای لذت‌بری چند روزه، چون هیچ علتی دیگر ندارد، عاملش لذت‌گرایی است، می‌خواهد خوش باشد می‌بیند اگر بخواند متدین بماند، باید مقید باشد، مقید باشد به این‌که مرتکب حرام نشود، مرتکب عمل خلاف نشود، نذرده، نبرد، پایمال نکند؛ ولی در این جاده گمراهی همه چیز حلال است، رها بکند با چشم باز حق را و باطل را انتخاب کند؛ پیغمبر می‌گوید من از این می‌ترسم، این بلا سر امتش هم آمد.

جابه‌جایی هدایت و گمراهی در ایران

ما تا دویست سال پیش اکثرمان شیعه بودیم، اکثرمان اهل خدا بودیم، اکثرمان اهل اهل‌بیت علیهم‌السلام بودیم، اکثرمان اهل دین بودیم، اکثرمان اهل حجاب بودیم، اکثرمان اهل رعایت حلال و حرام بودیم؛ اما همین شیعه داخلی این کشور از دویست سال پیش بهائی شد، کمونیست شد، غرب‌زده شد، یهودی شد، مسیحی شد، توده‌ای شد، لائیک شد، این



همانی بوده که پیغمبر ﷺ خبر داده نسبت به آینده که من را به وحشت انداخت و وای به حال کسی که قیامت پیغمبر ﷺ جلویش را بگیرد و بگوید تو من را ترساندی، تو دل من را سوزاندی، تو من را رنجیده کردی، تو من را ناراحت کردی.

داستان ناراحتی امام علی ﷺ از براء بن عازب

یک غذایی برای پیغمبر ﷺ آوردند، یک آقای آدم خوبی هم بود به نام براء بن عازب، قبل از این که پیغمبر ﷺ دست به غذا ببرد براء یا براء یک لقمه از آن ظرف برداشت خورد، امیرالمؤمنین ﷺ فرمود کار درستی نکردی، قبل از این که پیغمبر ﷺ دست به غذا ببرد تو چرا جسارت کردی و در خوردن غذا عجله کردی؟ براء برگشت به پیغمبر ﷺ گفت هیچ جا نشد که این علی ﷺ دخالت در کار ما نکند، چه کار دارد به تو؟ من دلم خواست یک لقمه از این ظرف بخورم. امیرالمؤمنین ﷺ بلند شد رفت در قبا، پیغمبر ﷺ هم دیگر کاری نداشتند، بلند شدند رفتند، بعد خبر آوردند برای پیغمبر ﷺ که براء مُرد، آدم خوبی هم بوده؛ یا رسول الله! بیایید، مسلمان‌ها هم جمع هستند، نمازش را بخوانید ببریم دفن کنیم؛ پیغمبر ﷺ فرمود: علی ﷺ از او دل‌گیر شد، تمام درهای رحمت خدا به رویش بسته است، من نماز نمی‌خوانم.

یک رنجاندن امیرالمؤمنین ﷺ، حالا من بشینم ربا بخورم، زنا کنم، عرق بخورم، عروسی‌های مختلط مرد و زن راه بیندازم؛ قرآن می‌گوید: پرونده‌تان دائم به پیغمبر ﷺ ارائه می‌شود، چه دلی از او بسوزد! آن وقت چه در رحمتی به روی من باز خواهد شد؟ پیغمبر ﷺ فرمود: یکی برود ده قبا علی ﷺ را بیاورد؛ یک نفر رفت امیرالمؤمنین ﷺ را آورد؛ پیغمبر ﷺ فرمود: علی جان! چون این تو را ناراحت کرده، نماز من برای او هیچ اثری ندارد، تمام درهای رحمت به رویش بسته است؛ امیرالمؤمنین ﷺ عرض کرد یا رسول الله! دلم نمی‌خواهد به خاطر من گرفتار باشد، من از او راضی شدم. پیغمبر ﷺ فرمود: صف ببندید من نمازش را بخوانم. یک رنجاندن دل علی ﷺ؛ اما آدم چهل سال پنجاه سال، دین خدا و پیغمبر ﷺ و قرآن را رها



کند در گمراهی برود؛ برود در این کلیساهای خانگی مسیحی بشود، یهودی بشود، زرتشتی بشود، آتش پرست بشود، دو روز برود هند و برگردد سای بابایی بشود، گاو پرست شود، گمراهی بعد از معرفت؛ این یک مورد.

ب. فتنه‌های لغزان‌کننده

اما جاده دوم؛ من روایت را به تناسب زمان معنا می‌کنم، چون پیغمبر ﷺ حرف‌های شان مثل قرآن محدود به زمان خودشان نبوده، قرآن و کلام پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام جهانی است تا روز قیامت. دومین جاده انحرافی «مَضَلَّتْ الْفِتْنُ»؛ فتنه‌هایی که امت را دچار لغزش می‌کند که این‌ها هم در روزگار ما کم نیست؛ بدترین و آلوده‌ترین و مخرب‌ترین فتنه همین ماهواره‌ها هستند و همین همراه‌هایی که تمام مراکز فساد را تا آغوش آدم آوردند، تا کنار بستر خواب مردم آوردند؛ این یک نمونه از فتنه‌های گمراه لغزش‌دهنده است که آدم را بلغزاند؛ مسلمان بماند ولی دیگر نماز نخواند، دیگر روزه نگیرد، دیگر حجاب نداشته باشد. این‌جا نمی‌گوید گمراهی، می‌گوید: لغزیدن؛ این‌که آدم چپ کند، اما آیا مسلمانی که بلغزد و چپ کند واقعاً دینش می‌ماند؟ خیلی به نظر مشکل می‌آید که با این لغزش‌ها دین آدم سالم بماند.

ج. شهوت شکم و انحراف جنسی

اما سومین جاده انحرافی که غوغا دارد می‌کند در کره زمین و متأسفانه در کشور خودمان، «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفُرْجِ»؛ باز بودن راه شکم که دهان است به روی هر لقمه حرامی، این انحراف در غذاست، به روی هر حرامی که مردم بعد از من، من را ترسانند که دچار حرام‌خوری بشوند؛ حالا ممکن است در مملکت ما آزاد نباشد، اما یواشکی گوشت‌های حرام به فروش می‌رسد، یواشکی مشروبات داخلی و خارجی، گاهی هم آشکار به فروش می‌رسد،

۱. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. همان.

یواشکی گوشت‌هایی که خارجی‌ها عادت کردند به خوردنش؛ گوشت قورباغه، گوشت خرچنگ این‌ها را امت من بخورند. بعد هم دچار جاذبه انحرافی شهوت جنسی بشوند که من حالا شرمم می‌آید گناهان جنسی را روی منبر توضیح بدهم؛ معروفش زنا است، یک چیز دیگری هم که در خارج قانونی کردند و ما خبرش را داریم، هم‌جنس‌گرایی است؛ ازدواج زن با زن، دختر با دختر، مرد با مرد، البته آن‌ها از این مرز هم رد شدند، رد شدند از این مرز. من جزو یادداشت‌هایی که برداشتم در انگلیس که بودم، این یادداشت را نوشتم: بعضی از دختران انگلیسی با سگ نر ازدواج می‌کنند و جوان‌ها با سگ ماده. رد شدند از زنا و هم‌جنس‌گرایی، گناهی را اختراع کردند که از کثیف شدن و آلوده شدن بشر مو به تن آدم راست می‌شود. این را پیغمبر ﷺ می‌گوید: می‌ترسم؛ حق هم دارد بترسد که روز قیامت بایستد ببیند یک مشت مرد و زن امتش به خاطر رفتن در جاذبه گمراهی، در جاذبه فتنه‌ها، در جاذبه خوردن حرام، در جاذبه شهوت جنسی حرام دارند جلوی چشمش می‌روند جهنم و حق شفاعت هم ندارد. از آن روزی که ما را آفریدی، به غیر از معصیت چیزی ندیدی، خداوند! به حق هشت و چارت، ز ما بگذر شتر دیدی، ندیدی.

روضه وداع امام حسین علیه السلام با حضرت سکینه

اسب‌های عربی تیزهوشند؛ آخرین لحظاتی است که اَبی‌عبدالله علیه السلام می‌خواهد برود میدان، با همه خداحافظی کرد، نشست روی اسب، با پای مبارکش یک نهیب با محبتی زیر شکم اسب زد، اسب به جای این که خیز بردارد، امام دیدند اسب اصلاً حرکت نمی‌کند، روی گردن اسب خم شدند، ببینید چه مانعی جلوی اسب است؟ دیدند دختر سیزده ساله‌اش سکینه^۱

۱. سکینه دختر امام حسین علیه السلام و رباب بنت امرؤ القیس از حاضران در واقعه کربلا و اسیران کربلا بود که پس از شهادت پدرش با کاروان اسیران به کوفه و شام برده شد. سکینه از پدرش روایاتی نقل کرده و بر اساس گزارشات تاریخی اشعار برخی از شاعران عرب را داوری می‌کرده و اشعاری در رثای امام حسین علیه السلام سروده است. مورخان درباره ازدواج و زمان و مکان درگذشت سکینه اختلاف نظر دارند. محل دفن او را مدینه، مصر و دمشق گفته‌اند.



دست انداخته به دست اسب، او نمی‌گذارد ذوالجناح حرکت کند. این پدر مهربان، پدر عاشق، پدری که کانون مهر و عاطفه بود پیاده شد، روی زمین نشست، دختر را روی دامن نشاند، دختر دارد مثل ابر بهار اشک می‌ریزد، با محبت به بابا گفت: بابا! از صبح که به میدان می‌رفتی، برمی‌گشتی، این بار هم که داری می‌روی، برمی‌گردی، فرمود: نه عزیزم! دیگر بر نمی‌گردم؛ گفت: بابا! حالا که می‌خواهی بروی و برنگردی، می‌شود من یک درخواست کنم؟ آره عزیزدلم! بگو! بابا قبل از این که به میدان بروی، خودت بیا ما را به مدینه برگردان! بابا بعد از تو نمی‌خواهیم هم‌سفر شمر^۱ و خولی^۲ و سنان^۳ و عمر بن سعد^۴ باشیم.

۱. شمر بن ذی‌الجوشن (کشته شده در ۶۶ق)، از تابعین و از فرماندهان سپاه عمر بن سعد در واقعه کربلا که به سبب تأثیرگذاری‌اش در این واقعه، از چهره‌های منفور نزد شیعیان است. از جمله اقدامات او در واقعه کربلا زمینه‌سازی شهادت مسلم بن عقیل، برافروختن آتش جنگ در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ لشکر عمر بن سعد، به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، حمله به خیمه‌ها و تلاش برای شهید کردن امام سجاد علیه السلام است.
۲. خولی بن یزید أصبجی آیدای دارمی (کشته شده در سال ۶۶ قمری)، از لشکریان عمر بن سعد در واقعه کربلا است که روز عاشورا در شهادت امام حسین علیه السلام، عثمان بن علی علیه السلام و جعفر بن علی علیه السلام نقش داشت. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به دستور عمر بن سعد، به همراه حمید بن مسلم ازدی سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد بردند؛ اما چون شبان‌گاه قصر بسته بود، آن را با خود به منزل برد که این امر اعتراض همسرش را در پی داشت. این واقعه در سوگواری شیعیان و در روضه تنور خولی نقل می‌شود.
۳. سنان بن انس بن عمرو نخعی از لشکریان عمر بن سعد در واقعه عاشورا که بنا بر برخی نقل‌ها، سر حسین بن علی علیه السلام را از تن جدا کرد. برخی کتاب‌های تاریخی سنان را جنگ‌جو و شاعری سبک‌سر و مجنون دانسته‌اند. او که به عنوان یکی از قاتلان اصلی امام حسین علیه السلام شناخته می‌شد، پس از واقعه عاشورا زندگی پنهانی در پیش گرفت و پس از قیام مختار ثقفی، از کوفه خارج شد و به بصره و اطراف آن گریخت. در برخی منابع آمده است سنان به دست یاران مختار کشته شد.
۴. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص معروف به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آن‌جا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین علیه السلام کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقفی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.



ابی عبدالله علیه السلام یک ضرب المثل عربی زد: «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَاةَ لَنَامَ»^۱؛ دخترم! تمام درها را به رویم بستند؛ دخترم! امکان این که شما را خودم برگردانم، وجود ندارد؛ دخترم! تو از من یک درخواست کردی و بابا نشد جوابت را بدهد، عزیزدلم! حالا من از تو یک درخواست دارم، از روی دامن بلند شو! دست انداخت گردن ابی عبدالله علیه السلام، صورت بابا را بوسید، سر بابا را روی سینه گذاشت، بابا! از من چه میخواهی برایت انجام بدهم؟ عزیزدلم! آن چه از تو می خواهم این است که این قدر مقابل من اشک نریز؛ سکینه جان! گریه تو دارد دل مرا آتش می زند. «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً، مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي»^۲. دیگر بابا را ندید، تا وقتی دید عمه اش یک بدنه قطعه قطعه را روی دامن گذاشته، زار زار دارد گریه می کند، آمد جلو گفت: «عمتی! هذا نعشُ مَنْ؟»^۳؛ عمه! این بدن کیست؟ عمه جان! این بدن بابایت حسین علیه السلام است.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحبَّ له حقُّ علینا! اللهم اهلک أعدائنا! و اشف مرضانا! اید و انصر امام زماننا! واجعل عاقبة أمرنا خیراً!»

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۳.

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۳. معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۰.

جلسہ پنجم

صراط مستقیم

مقدمه

در کلام بسیار مهم رسول خدا در جلسه قبل شنیدید پیغمبر عظیم الشان ﷺ فرمودند: من برای امتم بعد از مرگ خودم می ترسم که دچار سه راه انحرافی بشوند؛ سه راهی که اگر در آن قرار بگیرند، به راه مستقیم برنگردند، توبه نکنند، ضررهای حرکت در آن سه جاده را جبران نکنند، علاوه بر خسارت های سنگینی که در دنیا بر آنها وارد می شود، آخرت هم از انتقام خدا، عذاب خدا نجات ندارند.

چگونگی ایجاد جاده های انحرافی

جاده های انحرافی چگونه پدید آمده؟ همه ما ایمان به قرآن داریم، یقین به کتاب خدا داریم، می دانیم که قرآن مجید وحی پروردگار است، خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِيَّائِي أَنْ أُولِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾!

معنای شیطان

ابتدا شیطان را از نظر لغت و قرآن کریم برای تان توضیح بدهم، بعد آیه شریفه را معنا کنم. کلمه شیطان اسم عام است، ابلیس اسم خاص است؛ قرآن کریم ابلیس را یک نفر معرفی می کند و آن کسی است که در خلقت آدم با پروردگار عالم درگیر شد، خداوند متعال به همه فرشتگان فرمان داد: وقتی به آدم روح دمیدم؛ سجده کنید، همه سجده کردند، ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ

۱. أنعام: ۱۲۱.

أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۱، ابلیس که از ملائکه نبود، از جنس فرشتگان نبود، در آیه دیگر در قرآن می‌فرماید: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾^۲؛ از گروه یک موجودات ناپیدا بود ولی بافتش بافت فرشته نبود. دستور خدا را رد کرد و در برابر دستور خدا به سجده^۳ به آدم تکبر کرد و سجده نکرد؛ تکبر در برابر دستور خدا او را ملعون کرد، مدحور^۴ کرد، مذموم^۵ کرد، رجیم^۶ کرد و دوزخی کرد، البته این جریمه‌ها فقط برای ابلیس نیست؛ هر مردی، هر زنی، هر جنی در برابر فرمان‌های پروردگار سرپیچی کند، تکبر کند، عمل نکند به خواسته پروردگار همین بلاها به سرش می‌آید؛ چون از دستور خدا سرپیچی کرد، خداوند متعال کلمه شیطان را هم در او به کار بُرد. شیطان به معنای عصیان‌گر، رو برگردان از دستور خدا، متکبر در برابر پروردگار، موجودی که شرارت دارد، شرّ دارد، کارش فقط ضربه زدن به انسان است؛ چه از راه مادیت، چه از راه معنویت. تعداد شیاطین برای ما روشن نیست و بیشتر شیاطین هم در انسان‌ها هستند، یک آدم‌هایی وجود دارند که گمراهند، گمراه‌کننده هستند، شرّ هستند، عصیان‌گر هستند، طغیان‌گر هستند، ضررزننده هستند که ممکن است این شیطان همسر یک خانم باشد، خانم یک مرد باشد، برادر آدم باشد، رفیق آدم باشد، معلم آدم باشد، هر کسی که این خصوصیت‌ها را دارد، ضربه‌زن است، شرّ است، گمراه است، طغیان‌گر است؛ اسمش شیطان است به اسم عامّ ولی ممکن است اسم شناسنامه‌ای او ایرانی باشد، عربی باشد، اروپایی باشد، آمریکایی باشد؛ این خصوصیت‌ها در هر کسی باشد، شیطان است.

اختراع و القای باطل

این شیاطین به اصطلاح درجه‌بندی دارند، درجه‌های بالای‌شان که زرنگ هستند، هنرمند هستند، درس‌خوانده هستند، ابزار هم در اختیار دارند، قرآن مجید می‌گوید: ﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ

۱. بقره: ۳۴.

۲. کهف: ۵۰.

۳. مطرود؛ آن‌که به عنف رانده و دور کرده شده باشد. (لغت‌نامه دهخدا)

۴. خرد و حقیر داشته شده. (لغت‌نامه دهخدا)

۵. رانده شده. (فرهنگ فارسی عمید)



إِلَى بَعْضِ زُخْرَفِ الْقَوْلِ^۱؛ به دوست‌داران‌شان باطل را القا می‌کنند. باطل هم یک باطل نیست؛ گاوپرستی در هند یک باطل است، بت‌پرستی در ژاپن یک باطل است، مکتب کاپیتالیسم آمریکا یک باطل است، مکتب کمونیسم قبل از شوروی یک باطل بود؛ این‌ها هر کدام هم شیاطین دارند، می‌نشینند طرح می‌ریزند و یک جاذبه‌ای را اختراع می‌کنند، ﴿زُخْرَفِ الْقَوْلِ﴾^۲؛ ارائه می‌کنند و جمیع‌های زیادی را دنبال خودشان می‌کشند و بیشترین بدنه‌ راه‌شان هم اباحه‌گری است؛ می‌گویند شراب‌خوری حلال است، خوک‌خوری حلال است، ازدواج بامحارم حلال است، زنا و ربا حلال است، غارت معادن کشورها حلال است، بردن نفت و طلا و سنگ‌های قیمتی ملت‌های آفریقا که قدرت دفاع ندارند، حلال است، کشتن مردم عراق و یمن و افغانستان حلال است، رؤسای سازنده این جاذبه‌ها را پروردگار فرموده شیاطین، ﴿شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفِ الْقَوْلِ﴾^۳.

دعوت شیاطین به باطل

بنابراین اگر من مسلمان، زن مسلمان، جوان مسلمان، پیر مسلمان، شهری و دهاتی مسلمان، دانشمند و عامی مسلمان از صراط مستقیم الهی دست بکشد و به علل مادی یا شهوانی وارد جاذبه‌های غیر صراط مستقیم بشود، خود را با همه وجود و زن و بچه‌اش را تسلیم شیاطین کرده و این شیاطین هم در آیه بیست و دوم سوره ابراهیم^۴ است که روز قیامت در محضر پروردگار به اولیای‌شان اعلام می‌کنند گمراهی شما هیچ ربطی به ما ندارد؛ عرق خوردید، ورق بازی کردید، زنا کردید، ربا خوردید، آدم کشتید، ظلم کردید، بی‌حجاب

۱. أنعام: ۱۱۲.

۲. أنعام: ۱۱۲.

۳. أنعام: ۱۱۲.

۴. ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تَلُمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْغَالِينَ لَهَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (ابراهیم: ۲۲)

شدید، روابط نامشروع برقرار کردید، به ما ربطی ندارد، الا این که ما شما را به هر گناهی و به هر انحرافی دعوت کردیم، شما هم دعوت ما را اجابت کردید ولی ما قدرت نداشتیم که شما را مجبور به قبول گمراهی کنیم، شما با آزادی و اختیار خودتان گمراهی را قبول کردید. امشب حتماً آیه ۲۲ سوره ابراهیم را با یک قرآنی که ترجمه روشن و روان و واضح دارد بخوانید؛ ببینید گفتگوی سازندگان و مخترعان جاده‌های انحرافی با منحرفانی که دعوت‌شان را قبول کردند، چه گفتگوی عجیب و غریبی است!

سالکان صراط مستقیم

همه جاده‌های غیر صراط مستقیم ابلیسی است، شیطانی است، اما راهی که پروردگار عالم ترسیم کرده است؛ پروردگار مهربان، عالم، رحیم، ودود، کریم، محسن، معطی، قدوس، نور، این قابل پیروی است. در این جاده باید راه افتاد و حرکت کرد تا عمر به پایان برسد. این جاده را ببینید، در همین کره زمین چه کسانی سالک آن بودند؟ ما وقتی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم روندگان در این جاده عاقل‌ترین، آگاه‌ترین، بیدارترین، پاک‌ترین و درست‌کارترین انسان‌ها بودند؛ انصاف این است که ما هم دنبال آن‌ها راه بیفتیم، بی‌انصافی و نامردی و ناجوانمردی و جهل و شقاوت این است که ما دست از صراط مستقیم برداریم و برویم در جاده‌هایی که شیاطین ساختند و آن شیاطین قوانینش را تدوین کردند، چه کسانی در این جاده مستقیم الهی بودند؟

نعمت معنوی

ما در نماز می‌خوانیم، امشب هم خواندیم، از اول تکلیف‌مان هم خواندیم، ان شاءالله تا روز آخر عمرمان هم می‌خوانیم که صراط مستقیم صراطی است که ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۱ است؛ در این راه کسانی سالک بودند که تو به آنان هر نوع نعمت معنوی عنایت کردی، نه نعمت مادی؛ خربزه و هندوانه و تخم مرغ و کباب و



برنج و سبزیجات و حبوبات را که الآن به کل مردم عالم دارد می‌دهد؛ این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نعمتی که به آن‌ها داده یک نعمت معنوی است، نعمت وجدان، نعمت انصاف، نعمت بیداری، نعمت علم، نعمت خردورزی، نعمت ایمان، نعمت عمل صالح، نعمت اخلاق حسنه که این‌ها ابداً مورد خشم تو قرار نگرفتند و یک قدم در گمراهی نگذاشتند. این «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ دو صفت سلبی است برای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ آیه شریفه سه گروه را نمی‌گوید، یک گروه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، یک گروه «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ»؛ یک گروه «وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ نه این‌گونه نیست؛ یک گروه هستند «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»ی که مورد خشم تو قرار نگرفتند؛ چون کاری نکردند که به آن‌ها غضب کنی، «وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ و در جاده گمراهی نیفتادند، این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ در آیه که بیان نشده چه کسانی هستند؛ واقعا چه کسانی هستند؟

بیان معنای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

این داستان می‌گوید این‌ها کیانند؛ یک جوانی یک روز با چهره غمناک، محزون، غصه‌دار در مسجد نشسته بود، وجود مبارک رسول خدا ﷺ اصلاً انسان بی‌تفاوتی نبود، تا قیافه این جوان را دید، به او گفت: چه شده؟ گفت: یا رسول الله! امروز نشسته بودم فکر آخرتم را می‌کردم، به این‌جا رسیدم فکرم که اگر در قیامت خداوند من را ببرد بهشت، جای تو کجا جای من کجا؟! آن مقامی که وجود مقدس تو در بهشت دارد، ابداً من ندارم؛ من در بهشت نمی‌توانم تو را ببینم، دارم غصه آن‌جا را می‌خورم؛ اگر من را ببرند جهنم که ابداً دیگر تو را نمی‌توانم ببینم، من ناراحت هستم؛ بارک الله! به جوانی که فکر آینده‌اش است، فکر قیامتش است، چه قدر هم زیبا فکر می‌کند! اگر من را ببرند بهشت، درجات تو جایی است که من نمی‌توانم تو را ببینم، ببرند جهنم هم که تمام درهای فیوضات به رویم بسته است، پس من از دو طرف آدم بدبختی هستم، چرا غصه نخورم؟! چه قدر این جوان مورد محبت پروردگار بود که وقتی حرفش با پیغمبر ﷺ تمام شد، جبرائیل بر پیغمبر ﷺ نازل شد، آیه شصت و نهم سوره نساء را آورد که پروردگار عالم «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» سوره حمد را

در این آیه شصت و نهم معنا کرده، «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ سوره حمد را شناسانده، چه آیه شادکننده‌ای است!

همراهی با چهار گروه در بهشت

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾؛ هر کسی، هر کسی استثنا ندارد؛ سیاه و سفید و شهری و دهاتی و مرد و زن، هر کسی تا آخر عمرش تحمل کند اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را، این تحمل خیلی نعمت مهمی است که من تحمل داشته باشم هر روز صبح بلند شوم به اطاعت از خدا دو رکعت نماز بخوانم؛ ظهر در اوج کارم، هشت رکعت نماز بخوانم؛ مغرب و عشا با خستگی از روز هفت رکعت نماز بخوانم. یک ماه در ماه رمضان در گرمای تیر روزه بگیرم؛ بلند شوم دنبال حلّ مشکل مردم بروم؛ تحمل خیلی نعمت است! حوصله خیلی نعمت است! بی‌حوصلگی، بی‌تحملی عذاب است و شیطانی است. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾؛ هر کسی اطاعت کردن از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کند، ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾؛ من زلف کسانی که اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کنند به چهار گروه در بهشت گره می‌زنم، «فاولئک»؛ اطاعت‌کنندگان از خدا و پیغمبر ﷺ در بهشت معیت دارند با چهار گروه، «مِنَ النَّبِيِّينَ»؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، «وَالصّٰدِقِیْنَ»؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، «وَ الشُّهَدَآءِ»؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، «وَ الصّٰلِحِیْنَ»؛ این‌ها انعمت علیهم هستند؛ بعد خدا می‌گوید: «وَ حَسُنَ اُولَئِكَ رَفِیْقًا»؛ این چهار گروه برای شما که مطیع خدا و پیغمبر ﷺ هستید، چه رفیق‌های خوبی هستند! پنجاه شصت سال اطاعت خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کن تا ابد هر لحظه که بخواهی بروی کنار هر پیغمبری، صالحی، شهیدی، صدیقی راحت باز است؛ هیچ کس جلویت را نمی‌گیرد، هیچ کس؛ احترام عجیبی هم به تو می‌گذارند.

۱. نساء: ۶۹.

۲. نساء: ۶۹.

۳. نساء: ۶۹.



استقبال ملائکه

شما سوره رعد را ببینید! مردم مؤمن متحمل عبادت‌کننده خدمت‌کننده وقتی قبرهایشان را خدا می‌شکافد، در زمین قیامت وارد محشر می‌شوند، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾^۱؛ فرشتگان من از روبرو، پشت سر، دست راست، دست چپ، بالا، پایین به استقبال‌شان می‌آیند و ملائکه می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾^۲؛ درود بر شما که چهل، پنجاه سال در دنیا اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کردید، تحمل خیلی مسأله مهمی است! خیلی! آدم‌هایی که در عبادت خدا و خدمت به مردم تنبل هستند، بدبخت هستند، بیچاره هستند، تیره‌بخت هستند، راه‌شان به نجات باز نیست؛ این صراط مستقیم است.

صراط مستقیم در کلام امام علی علیه السلام

مقام علمی امام علی علیه السلام

از نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام هم وصف صراط مستقیم را بشنوید؛ چه قدر این اوصاف زیباست! می‌دانید چه کسی دارد می‌گوید؟ کسی که علمش علم جاری خدا در وجودش است. من اگر فرصت بود، آخرین آیه سوره رعد را درباره علم امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم در سن هفده هجده سالگی برای تان توضیح می‌دادم، همه ما بهتمان می‌برد، زمانی که هفده هجده سالش بود، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ چیز نبود که از او بپرسند، بگویند نمی‌دانم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام کل وجودش می‌دانم بود، کل وجودش علم بود، کل وجودش دانایی بود.

راه میانه

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ»^۳؛ من این قطعه نهج‌البلاغه را به تناسب زمان معنا بکنم، «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ»؛ هر جاده‌ای را که غربی‌ها برای تان می‌سازند، «الْيَمِينُ» راست صهیونیست، «و

۱. رعد: ۲۳.

۲. رعد: ۲۴.

۳. «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَ آثَارُ التُّبُوءَةِ وَ مِنْهَا مَنْفَعُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ» نهج‌البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۸.

الشمال» هر جاده‌ای را که چپ روسی و چینی و دیگر جاها برای تان می‌سازند؛ «الْيَمِينُ وَ الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ»؛ گمراهی است، گول‌شان را نخورید! گول علم‌شان را که صد درصد علم مادی است، نخورید! گول دانشگاه‌های عریض و طویل‌شان را نخورید! گول کثرت کتاب‌های‌شان را نخورید! راه‌هایی که غرب برای تان باز می‌کنند و شرق چپ برای تان باز می‌کند، تماش گمراهی است؛ «وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ»؛ راه واقعی راه میانه است که هیچ قانونی در این راه میانه نه افراطی است، نه تفریطی است؛ هیچ.

بطلان افراط و تفریط

تمام افراط‌گری‌ها از نظر راه خدا باطل، تمام تفریط‌گری‌ها هم باطل؛ همه. من دلم می‌خواهد شب تا نماز صبح بیدار باشم، همه‌اش نماز بخوانم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم طول سال غیر از عید فطر و قربان روزه بگیرم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم کمتر از حد نیاز بدن بخورم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم تا گلویم لقمه بچینم، اسلام می‌گوید: نه؛ در هیچ چیز نه افراط را قبول دارد، نه تفریط؛ من می‌خواهم پنج صبح دنبال پول بیایم بیرون، دوازده شب برگردم، اسلام می‌گوید: نه راهت اشتباه است؛ من هشت ساعت مناسب به تو اجازه کار اقتصادی می‌دهم؛ اشتباه می‌کنی. من می‌خواهم دخترم را شوهر بدهم با دو هزار سکه طلا و مهریه غیر از دو هزار سکه یک باغ؛ عروسی‌اش هم باید در هتل هیلتون باشد که وقتی می‌روم حساب کنم، بگویم: چهارصد میلیون تومان شد؛ اسلام می‌گوید: نه، نه؛ من می‌خواهم دخترم را یک لباس بپوشانم، هیچ چیز هم به او ندهم، به داماد بگویم: بیا بردار و برو، اسلام می‌گوید: به عاطفه دختر لطمه زدن، نه؛ اشتباه است، نه افراط، نه تفریط.

سعدی^۲ می‌فرماید: نه چندان بخور کز دهانت برآید، نه چندان که از ضعف جانت برآید. آدم متعادلی باش! من می‌خواهم امر به معروف کنم، تا آدم‌های اهل منکر را دیدم می‌خواهم دو

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۸.

۲. مُصلِح‌الدین سعدی شیرازی مشهور به سعدی (۶۰۶ - ۶۹۱ ق) شاعر و نویسنده ایرانی قرن هفتم هجری قمری بود. سعدی را پیرو مذهب اهل سنت دانسته‌اند. او اشعاری در وصف امام علی علیه السلام سروده و در اشعارش



تا کشیده، یک چماق، ده تا چوب به آن‌ها بزنم؛ اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند بکند، حرف نزنم، اسلام می‌گوید: نه؛ در امر به معروف می‌گوید: حرفت را روی موج نرمی و عاطفه سوار کن، آرام به گنه‌کار بگو: ضرر گناه این است، تجربه گنه‌کاران گذشته نشان داده که این عمل برایت زیان دارد، مناسب با شخصیت انسانی تو نیست، مناسب با آبرویت نیست؛ متعادل، نرم، «و الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَ آثَارُ النَّبُوَّةِ»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: آدرس این جاده را قرآن و نبوت به شما می‌دهد، «و مِنْهَا مَنَفَعُ السُّنَّةِ»؛ راه ورود به این راه، تمسک به روش پیغمبران خدا است، «وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ»؛ عاقبت به خیری هم در این راه است؛ این صراط مستقیم از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

داستانی درباره امر به معروف

من برگردم به امر به معروف نرم، لین، با مدارا؛ در تهران یک دوستی داشتم، من تا حالا در امر به معروف کسی را قوی‌تر از او ندیدم، خیلی انسان عجیبی بود! اولاً: معروف خدا را می‌شناخت که چه چیزهایی از دیدگاه خدا معروف است، منکر خدا را هم می‌شناخت، شغش چلوکبابی بود، شب محلّش باز نبود، فقط روز، ساعت یک هم هر کسی می‌آمد دیگر ناهار نداشت، حدود چهارصدتا، پانصد تا ناهار می‌فروخت؛ می‌گفت: من باید چهار کارم تمام شود، بروم سراغ زن و بچه‌ام، من زن دارم، سه تا دختر دارم، حق آن‌ها نباید پایمال بشود. قیافه‌شناس عجیبی بود! پشت میزش که نشسته بود، هر کسی می‌آمد حساب غذایش را بکند، اگر می‌دید بیراه است، یک صندلی بغل دستش بود می‌گفت: بیا بشین، با او حرف می‌زد. من زیاد می‌رفتم پیشش، نه برای غذا خوردن؛ من یک بار هم

→

به حضرت زهرا علیها السلام و فرزندانش توسل کرده است. سعدی تحصیلات مقدماتی را در شیراز فراگرفت سپس به مدرسه نظامیه بغداد رفت و در درس شیخ شهاب‌الدین سهروردی و دیگران شرکت کرد. سپس به شام، حجاز، بعلبک و ... سفر کرد و در سال ۵۴۶ هجری قمری به شیراز بازگشت.

۱. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، ص ۵۸

پیشش غذا نخوردم، می‌رفتم چیز یاد بگیرم، برادران و خواهران شیراز! این آدم طاقت بُردن اسم خدا را نداشت، وقتی با طرف حرف می‌زد، نام مقدس پروردگار را می‌برد، از پهنای صورتش بی‌صدا اشک می‌ریخت. خدا می‌داند چه قدر را هدایت کرد! من یک منبر داشتم، ساعت شش صبح؛ چون اذان یک ربع به شش بود، امام جماعت مسجد صبح نمازش را پنج شش دقیقه می‌خواند، من منبر می‌رفتم، مسجد در محلّ ایشان بود؛ یک روز دیدم با یک عباى زمستانی قبل از نماز آمده نشسته به دیوار تکیه داده، آمدم پیشش، گفتم: چه عجب! معمولاً تو صبح‌ها پای منبر نمی‌آیی؛ گفت: دوست داشتم که آمدم، آمدم با تو خداحافظی کنم، یک مسافرت می‌خواهم بروم، دیدم نزدیک خانه ما منبر می‌روی، مردانگی نیست نیایم خداحافظی کنم. هم‌دیگر را بغل کردیم و نمازش را خواند و رفت و هشت شب هم دامادش آمد به من گفت: رفیقت از دنیا رفت؛ به من نگفت دارم می‌روم سفر آخرت، گفت: آمدم خداحافظی.

در کوچه خانه ایشان یک مغازه کهنه قدیمی بود، یک پینه‌دوزی این مغازه را اجاره کرد، پینه‌دوز به قول خودشان اهل حال بود، اهل ذکر بود به قول خودشان، ایشان می‌گفتند من خبر نداشتم مغازه را اجاره کردند، اما روز اول صبح آمدم بروم دیدم که یک کسی نشسته مشغول دوختن کفش‌های پاره است، اما سیبیل تا روی لب پایین؛ فهمیدم از اصحاب خانقاه است، خیلی دلم سوخت که ما در قرآن و در روایات لفظ خانقاه نداریم، کشکول نداریم، پیر طریقت نداریم، چله‌نشینی نداریم؛ دلم سوخت که این بی‌راه شده و از صراط صاف و معتدل پروردگار دور افتاده؛ گفتم وظیفه شرعی و انسانی من است حالا که آمده همسایه خانه ما شده از انحراف نجاتش بدهم. وارد مغازه شدم گفتم: سلام علیکم! گفت: یا علی مدد! خوش آمدی! جواب سلامم را نداد، با این که جواب سلام واجب است؛ نشستم؛ گفت: چایی می‌خوری؟ گفتم: می‌خورم؛ گفت: عشق است، یا علی! چایی را ریخت و به ما داد و خوردیم خداحافظی کردم، خداحافظ شما؛ نگفت به سلامت! گفت: یا علی مدد! خیر پیش! گفت: فلانی! شش ماه من هر روز صبح که می‌خواستم بروم چلوکبابی، می‌آمدم بغلش می‌نشستم، آرام آرام حرف می‌زدم؛ حرف خدا، حرف قرآن، حرف ائمه علیهم‌السلام را، بعد از شش ماه یک روز

آمدم نشستم گفتم سلام! گفت: علیک السلام! اول یک قیچی بلند کرد، گفت تو من را از رو بردی، این سبیل‌های من را کوتاه کن، بعد برو! فهمید. اما شش ماه من حوصله کردم در امر به معروف، واعظ! اگر چه امر به معروف واجب است، طوری بکن که قلب گنه‌کار نشکند، من اگر آگاه به راه باشم؛ آگاه هم هستم چه طوری مردم را، بچه‌هایم، عروسم، دامادم، رفیق‌هایم را به راه بیاورم؛ چون این راه زیباترین راه است! آسان‌ترین راه است، راحت‌ترین راه است، کوتاه‌ترین راه است بین انسان و بین پروردگار مهربان عالم است.

اشعار عرفانی

هر که از تن بگذرد جانش دهند	هر که جان در باخت جانانش دهند
هر که در سجن ریاضت سر کند	یوسف آسا کاخ عرفانش دهند
هر که نفس بت صفت را بشکند	در دل آتش گلستانش دهند
هر که بر سنگ آیدش مینای صبر	کی نجات از بند هجرانش دهند
هر که باشد نوح عشقش ناخدا	ایمنی از موج طوفانش دهند
هر که بی سامان شود در راه دوست	در طریق دوست سامانش دهند

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

یقیناً یکی از سخت‌ترین مصائب کربلا، مصیبت وجود مبارک علی اکبر علیه السلام است، نمی‌خواهم برای‌تان مثل ایام عاشورای تهران روضه بخوانم، فشار به روح و قلب‌تان بیاید، آرام‌تر می‌خوانم؛ حضرت سکینه علیها السلام می‌فرماید: وقتی برادرم داشت می‌رفت میدان، من دیدم، چشم‌های بابایم مثل آدم محتضر در حدقه دارد می‌گردد؛ رفت؛ یک بار برگشت؛ چرا برگشت؟ می‌دانست اگر برگردد، یک بار دیگر بابا را ببیند، بابا خوشحال می‌شود، خوشحالی بابا، خوشحالی پروردگار است و می‌دانست که جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس به زیارت حسین علیه السلام من برود، به هر قدمی که برمی‌دارد، ثواب نود حج و عمره قبول شده به او می‌دهند.



آمد برای زیارت ابي عبدالله علیه السلام، برگشت؛ فقط یک بار ابي عبدالله علیه السلام شنید، دارد می گوید: «أبتاه! عليك مني السلام»؛ بابا من هم رفتم، چه جور خودش را به میدان رساند، نمی دانم. پس پیامد شاه معشوق الست، بر سر نعلش علی اکبر نشست، ای فروزان اختر برج شرف، چون شدی تیر حوادث را هدف، ای نگار این آهوش مشکین من، از تو روشن چشم عالم بین من، ای ز طرف دیده جای خالی جای تو، خیز تا بینم قد و بالای تو، این بیابان جای خواب ناز نیست، ایمن از صیاد تیرانداز نیست، خیز بابا تا از این صحرا رویم، اینک به سوی خیمه لیلا رویم، این قدر بابا دلم را خون مکن، زاده لیلا مرا محزون مکن. مثل بعضی بدن ها می خواست بدن را از وسط میدان کنار بیارد، دید اگر دست به بدن بزند، هر جایش را بند کند، یک جای دیگرش روی زمین می ماند، سر زانو بلند شد؛ جوانان بنی هاشم را صدا زد، عبایش را زیر بدن کشید، بند علی اکبر علیه السلام را حرکت داد، حسین جان! شما بدن را وسط میدان بیرون بردی، اما کسی نبود بدن خودت را از گودال بیرون بیاورد؛ وقتی خواهرت آمد، دید از چهار طرف گودال به تو حمله کردند.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حق علينا؛ اللهم اید قائدنا و انصر و احفظ امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیراً».



جلسه ششم

محبت خداوند به انسان

مقدمه

سخن عشق

یکی از شعرای بزرگ در یک بیت شعر می‌فرماید: از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر، یادگاری که در این گنبد دوار بماند. من شاعر این شعر را نمی‌دانم کیست؛ اما اگر شاعر حکیمی بوده، شاعر عارفی بوده، از او سؤال می‌کردیم: این سخن عشقی که در این شعرت گفتی: از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر، یادگاری که در این گنبد دوار بماند، چه سخنی بود؟ سخن کیست؟ حتماً به ما جواب می‌داد: من در آیات قرآن کریم که دقت کردم دیدم که در بیشتر آیات پروردگار عالم سخنش را جوشش رحمت و رأفت خودش می‌داند.

تاثیر سخن عشق

دو صفت رأفت، رحمت، این سخن عشق در هر مرد و زنی که اهل محبت باشند، اهل عاطفه باشند، اهل رقت قلب باشند، تأثیر خواهد داشت، اثر خواهد داشت. زن و مرد با محبت، مهربان، با عاطفه، با رقت قلب نمی‌آیند سخنی که منشأ آن رحمت است، رأفت است، محبت است، ردّ کنند، بگویند قبول نداریم، بگویند نمی‌خواهیم؛ هم قبول می‌کنند و هم آن سخن را می‌خواهند، سخنی که زندگی را تحوّل می‌دهد، سخنی که درون را تصفیه می‌کند، سخنی که اعضا و جوارح انسان را به نظم می‌کشد، به درستی و سلامت و صحت می‌کشد. این مقدمه را با استفاده از این شعر عرض کردم که یک آیه قرآن درباره خود قرآن برای تان بخوانم.



محبت الهی

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱؛ خیلی آیه جالبی است! خداوند می‌فرماید: من کلّ این قرآن را بر بنده خودم نازل کردم تا بنده من - پیغمبر ﷺ - یک سرمایه کامل و جامعی را داشته باشد که شما بندگانم را از تاریکی‌های گوناگون به طرف عالم نور حرکت بدهد و منی که این قرآن را فرستادم و با قرآنم به وسیله پیغمبر ﷺ با شما دارم حرف می‌زنم؛ من نسبت به شما بسیار مهرورز، رؤوف و بسیار بامحبت هستم؛ بسیار رحیم؛ سخن من سخن رأفت است، سخن من سخن محبت است، سخن من سخن عشق است؛ هر دلی که مهربان باشد، با محبت باشد، با رأفت باشد ولی محبت انسانی، رأفت انسانی، مهربانی انسانی، نه شهوانی؛ چون تمام حیوانات هم محبت دارند، هم به فرزندان‌شان هم به غیر از فرزندان‌شان؛ گرگ بچه‌اش را دوست دارد، خرس بچه‌اش را دوست دارد، مرغ جوجه‌اش را دوست دارد، تمام حیوانات محبت دارند، اما آن محبت محبت غریزی است، اگر انسان دارای محبت انسانی، مهر انسانی، عشق انسانی باشد، وقتی که گوشش صدای عاشقانه مهربانانه رأفت‌دار رحمت‌دار پروردگار را بشنود، تکان می‌خورد، اثر می‌گیرد، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲؛ دلش در برابر آیات خدا بی‌تفاوت نیست، در برابر سخن خدا بی‌تفاوت نیست، می‌بیند؛ سخن واقعاً عاشقانه است.

بیان آیه ۹۰ سوره نحل

آیه نود سوره نحل را بشنوید، ببینید؛ عاشقانه‌تر از این هم می‌شود، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^۳؛ خدای شما سه تا پیشنهاد به شما می‌کند، اجرا کنید؛ سه تا مطلب برای‌تان می‌گوید، از زندگی‌تان حذف کنید؛ اگر این سه

۱. حدید: ۹.

۲. انفال: ۲.

۳. نحل: ۹۰.

مساله را اجرا کنید، در حقیقت متخلّق به اخلاق خدا شدید؛ اگر آن سه مطلب را از زندگی حذف کنید، در حقیقت از اسارت شیطان بیرون آمدید؛ با اجرای آن سه مسأله اهل من شدید؛ با ترک آن سه مساله اهل بهشت شدید.

الف. دعوت به عدالت

خدا عادل است، عدل یعنی چه؟ آن که هفت اقلیم عالم را نهاد، هر کسی را هر چه لایق بود داد؛ این عدالت است.

منشا مشکلات انسانی

خداوند متعال در قرآن مجید کراراً می‌گوید: من نه در دنیا و نه در آخرت ذره‌ای ستم به کسی نمی‌کنم؛ پس این همه مشکلاتی که انسان دارد از ناحیه کیست؟ خیلی جالب است! قرآن مجید می‌گوید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛ هر چه خوبی در زندگی است، از جانب من است؛ ﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾؛ هر چه مشکل، ضرر، زیان، رنج، خسارت، در زندگی است از ناحیه خودت است؛ خودت را بپا، مشکل پیدا نکنی؛ خودت را بپا. این‌هایی که یک مرتبه چند میلیارد بر شکست می‌شوند، نمی‌توانند مال مردم را بدهند، می‌افتند زندان و می‌گویند باید بمانی تا مال مردم را بدهی بعد بروی بیرون، این مشکل از ناحیه طمع خودشان به آن‌ها رسیده، نه از پروردگار.

خداوند متعال می‌گوید بی‌طمع، بی‌حرص، دنبال روزی برو، من هم ضامن روزی هستم. برای چه می‌خواهی در مسابقه پول به دست آوردن از همه جلو بزنی که حالا به این مشکل دچار بشوی؟ برای چه بیست سال است مشروب می‌خوری که حالا دکتر به تو بگوید اعصاب خراب است، مغزت کم می‌آورد، معدهات پرزهایش صاف شده، کلیهات درست کار نمی‌کند، ریهات مشکل دارد، کبدت مشکل دارد، رعشه دستت برای این مشروب است؛ از

۱. نساء: ۷۹.

۲. نساء: ۷۹.

اول چرا این مشکلات را برای خودت ساختی؟ من که تو را از مادر سالم به دنیا آوردم، هر چه هم به دردت می‌خورده حلال کردم؛ می‌خوردی تقویت می‌شدی، قوی می‌شدی، سالم می‌ماندی تا وقتی مرگ طبیعی تو برسد. چه کسی می‌تواند ثابت کند که مشکل از ناحیه خدا به انسان می‌رسد؟ هیچ‌کس؛ یکی مثل من که پنجاه سال است با قرآن و روایات سروکار دارم، در هیچ کجای قرآن و روایات نیامده که پروردگار مشکل بشر را از ناحیه خودش بداند.

الآن در آمریکا چرا نود و نه درصد مشکل دارند و تمام پول‌ها و ثروت‌ها دست یک درصد است؟ تقصیر خودشان است؛ نود درصد می‌توانند قیام کنند، کار را از دست آن یک درصد بگیرند، عادلانه بین کل جامعه آمریکا تقسیم کنند؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾؛ مشکل حل می‌شود. سکوت، توقف، بی‌تفاوتی، چند روز داد کشیدن و بعد ساکت شدن، مشکل نود و نه درصد مردم آمریکا را حل نکرد. چرا مردم آمریکا دولت ستم‌گیشان را سر جایش نمی‌نشانند؟ چرا؟ چرا قیام نمی‌کنند کار را از دست این ستم‌گران آدم‌کش غارت‌گر بگیرند و دولتی را بیاورند سر کار که نجنگد، نبرد، ندزدد، غارت نکند؟ جوان‌های‌شان را در کشورهای مختلف به کشتن ندهد؟ چه کسی می‌تواند ثابت کند یک مشکل را که از ناحیه خدا به انسان رسیده؟

دعوت به عدالت ناشی از رحمت الهی

این سخن عشق، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾؛^۱ بندگان من! من شما را دعوت می‌کنم به عدالت، به میانه‌روی در خوردن‌تان، در پوشاک‌تان، در ماشین خریدن‌تان، در خانه ساختن‌تان، در خواب‌تان، در بیداری‌تان، در زن و بچه‌داری‌تان میانه‌رو باشید! یک مورد. این سخن عشق که برخواسته از رأفت و رحمت خودش به ماست، می‌گوید: من این قرآن را که فرستادم بر بندهام که شما را از تاریکی‌ها به طرف نور ببرد؛ چون ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُورِكُمْ لَوَفَّ رَحِيمًا﴾؛^۲ من به

۱. نحل: ۹۰.

۲. نحل: ۹۰.

۳. حدید: ۹.



شما مهرورز هستم، دوست‌تان دارم، عاشق‌تان هستم، مهربان هستم، قرآن من برخاسته از عشق و رأفت و رحمت من به شماست، از بسم الله سورة حمد تا من الجنة و الناس سخن عشق است، سخن محبت است، سخن لطف است، سخن مهربانی است؛ «إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ این سخن، سخن عشق است.

عدالت در قضاوت دیگران

آدم‌های عادل‌ی باشید! می‌خواهید از یکی تعریف کنید، نه افراط کنید، نه تفریط؛ ننشینید بگویند: این آدم در کره زمین تک است، کجایش تک است؟! از کجا می‌دانی؟! در این کره زمین بالاتر و بالاتر و بالاتر هم مانند وجود مبارک امام عصر علیه السلام زندگی می‌کند، این که می‌گویی این آدم در کره زمین نمونه ندارد، این افراط است؛ این که یک نفر به تو بدی می‌کند، می‌گویی بدتر از شمر است، نه، این افراط است؛ نه تو امام حسین علیه السلام هستی و نه او شمر؛ شما آدم خوبی هستی، او هم آدم خوبی است؛ اشتباه کرده در حق شما یک بدی کرده.

عدالت در کلام

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾؛ وقتی برای سخن گفتن دهان باز می‌کنید، عدالت در کلام را رعایت کنید؛ محبت شما به یک شخص باعث نشود شما را به تملق بکشد؛ کینه شما به یک نفر باعث نشود، شما را به نزاع و درگیری بکشد؛ عادل باشید. همسرت یک اشتباه کرد، زن در گوشش، این ظلم است؛ به او فحش نده، این ظلم است؛ تهدید به طلاقش نکن، این بی‌عدالتی است؛ اشتباه کرده، غذا نپخته، غذا بد شده، رفته خانه پدر و مادرش یک ساعت دیر آمده، گفته بود هشت می‌آیم، نه آمده، با مهربانی با او حرف بزن، با عدالت با او حرف بزن. قرآن به خانم‌ها هم می‌گوید با مردهای‌تان با عدالت صحبت کنید؛ نه اهل افراط باشید، نه اهل تفریط. در هیچ طرف کلام، نه در تعریف افراط کنید، نه در منفی‌بافی‌تان افراط کنید؛ حق بگویید؛ درست بگویید؛ این سخن عشق.

ب. دعوت به احسان

﴿وَالْإِحْسَانُ﴾؛ پروردگار عادل است، عادل عاشق؛ در این آیه می‌گوید شما هم بیایید هم اخلاق من بشوید، شما هم بشوید عادل با محبت، عادل عاشق.

داستان محبت امام صادق علیه السلام به تهمت‌زننده

یک حاجی اعمال حجّش تمام شد، خورجینش را انداخت پشت مرکبش، برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد. جا نداشت گفت من دو سه شب که بیشتر نمی‌خواهم مدینه بمانم، شب‌ها را در حرم می‌خوابم، کسی هم مانع‌شان نمی‌شد؛ خورجینش را گذاشت کنار دستش، خوابید. صبح که اذان گفتند، تاریک بود، بلند شد برای نماز، یک نگاهی به خورجینش کرد، دید یک کیسه پول هزار دیناریش نیست، کل پولش هم همان بود، خرجی راهش بود؛ خواست برگردد به وطنش در کشور دیگر یا شهر دیگر، یک نگاهی به اطراف کرد، دید یک نفر دارد نماز می‌خواند، هنوز مردم شروع نکردند به آمدن، صبر کرد این شخص نمازش تمام شد، مچ این نمازگزار را کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت، گفت کیسه پولم را خواب بوم از خورجینم دزدیدی، بده؛ این نمازت هم برای جاده گم کردن است. امام صادق علیه السلام فرمود: من دست به خورجین تو نزدم، پولت را من برنداشتم؛ نمی‌دانست امام صادق علیه السلام است؛ گفت: تو برداشتی، من نگهت می‌دارم، نمی‌گذارم تکان بخوری تا مردم برای نماز بیایند، عربده می‌کشم آبرویت را می‌برم، پولم را هم می‌گیرم؛ حضرت علیه السلام فرمود: نیاز به داد کشیدن، آبرو بردن نیست. این حرف به عدالت است؛ حق بگو، آرام هم بگو، راحت هم بگو، آتش دعوا راه نینداز.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا﴾؛ من شما را برای داد کشیدن و در سر هم زدن و دعوا کردن نیافریدم؛ اگر این شکلی هستید، بنده من نیستید، بنده ابلیس هستید؛ بنده من باید

۱. نحل: ۹۰.

۲. انفال: ۴۶.

اخلاق من را داشته باشد، این سفارش پیغمبر ﷺ است؛ «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ بکوشید که رنگ اخلاق خدا را به خودتان بزنید.

فرمود: داد نمی‌خواهد، آبروریزی نمی‌خواهد، از کوره در رفتن نمی‌خواهد، من خانه‌مان همین جا بغل این مسجد است، بلند شو با من بیا؛ بلند شد با حضرت ﷺ آمد، حضرت یک کیسه هزار دیناری به او دادند، فرمودند: این پولت، ولی پولت را من برداشتم، این پول پول خودم است دارم به تو می‌دهم؛ گفت: نه تو برداشتی، حالا برای این که می‌خواهی من داد نزنم، آبرویت نرود، از یک کیسه دیگر به من داری می‌دهی، می‌خواهی لو نروی. حضرت ﷺ سر همان جایی که نماز می‌خواندند ایستادند به نماز، هوا کم کم داشت روشن می‌شد و ملت هم داشتند می‌آمدند برای نماز و این مرد هم نمازش را خوانده بود و کنار خورجینش نشسته بود، می‌دید هر کسی می‌آید از جلوی این مرد رد بشود، احترام خاصی به او می‌گذارد؛ آهسته به بغل دستی‌اش گفت: این کیست؟ گفت: ایشان مؤسس فقه خدا، مؤسس حقوق، مؤسس علم، دارای حداکثر چهار هزار، حداقل چهارصد تا شاگرد به دردخور، وجود مبارک امام صادق ﷺ است. حالا این مرد که تهمت دزدی به حضرت ﷺ زد، چرا سکتہ نکرد؟ چون می‌داند اخلاق امام اخلاق خداست. این را باید زن و بچه ما، رفیق‌های ما، مشتری‌های کسب ما درک کنند، بفهمند که ما هم اخلاق خدا هستیم، نه ظالم هستیم، نه فحاش هستیم، نه متقلب هستیم، نه مال مردم‌خور هستیم، نه فریب‌کار هستیم، بفهمند همه که ما صاف هستیم، پاک هستیم. آمد جلو، کیسه پول امام صادق ﷺ را آورد؛ چون کیسه خودش را پیدا کرده بود، لای لباس‌ها پیچیده شده بود؛ گفت: یا بن رسول الله! من را ببخشید! حضرت ﷺ فرمود: خدا باید تو را ببخشد که بخشیده، من از تو دل‌گیری ندارم. این یک داستان، یک بخش. گفت: یا بن رسول الله! من پولم را پیدا کردم، پول‌تان را بگیرید! فرمود: ما خانواده پول به هر کسی بدهیم، دیگر پس نمی‌گیریم؛ این احسان است. ببینید امام صادق ﷺ در این جریان هم عدالت در سخن را رعایت کرد و هم احسان کرد.

چگونگی رفتار خداوند با مُحسنین

خداوند متعال یک اسمش مُحسن است؛ در قرآن دو سه تا مساله راجع به مرد و زن مُحسن می‌گوید، یکی این که می‌گوید: ﴿وَلَا تُضْمِعْ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛ ما پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم، تباه نمی‌کنیم، به هیچ عنوان. یک جای قرآن می‌گوید: ﴿وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲؛ من غیر از پاداش، عمر مردم محسن را که می‌دهم، اضافه‌تر هم می‌دهم؛ این احسان است. خیلی هم به ما سفارش شده در روایات و آیات که اضافه بخش باشیم، مثلاً به ما گفتند: ده کیلو جنس که می‌کشی؛ نمی‌خواهد دقت کامل به خرج بدهی لسان ترازو روبروی هم باشد؛ جنسی که به مردم می‌دهی یک ذره اضافه‌تر باشد، ده متر پارچه را ده متر و بیست سانت بده! ده کیلو برنج را ده کیلو و سیصد گرم بده! اگر سیصد گرم از جنس برود پیش مشتری؛ فقیر نمی‌شوی. همین‌جوری که تو به مردم داری اضافه می‌دهی، من هم به تو اضافه می‌دهم، ﴿وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳؛ عادلانه بگو، نیکوکار هم باش؛ دو مورد.

داستان تکفیر شدن فیض کاشانی

ما یک عالمی در قرن هفتم داشتیم -ببخشید در قرن دهم- این عالم آدم کم نظیری است، داماد شما شیرازی‌ها هم بوده، وجود مبارک ملا محسن فیض کاشانی^۴ که داماد مرحوم ملاصدرای شیرازی^۵ بوده، ایشان چهارصد سال پیش در گوشه کاشان کتاب‌هایی که نوشته

۱. یوسف: ۵۶.

۲. بقره: ۵۸.

۳. بقره: ۵۸.

۴. ملامحمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرای، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد. فیض در موضوعات مختلف آثار بسیاری نگاشت که تفسیر صافی، الوافی، مفاتیح الشرایع، المحجۀ البیضاء و الکلمات المکنونه به ترتیب در تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق و عرفان مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.

۵. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ق) مشهور به ملاصدرای؛ فیلسوف، عارف شیعی و



به چاپ امروز پانصد جلد است، تنهایی هم نوشته، کتاب‌هایش هم زنده است، الآن در دسترس انواع عالمان دین است؛ مفسر به کتاب‌هایش محتاج است، محدث به کتاب‌هایش محتاج است، فقیه به کتاب‌هایش محتاج است، محقق به کتاب‌هایش محتاج است. در شهر قزوین یک عالم بزرگی بوده به نام ملاطاهر قزوینی، ایشان یکی از کتاب‌های فیض به نام «اصول المعارف» به دستش می‌رسد - من دارم آن کتاب را، چاپ هم شده - ملاطاهر خیلی از مسائل این کتاب را هضم نمی‌کند، فکر می‌کند که این کتاب مخالف با مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است، فکر می‌کند؛ چون خیلی وجهه داشت، با عظمت بود، فتوای کفر فیض کاشانی را صادر می‌کند، می‌گوید: این آخوندی که در کاشان است؛ کافر است. خبر این فتوا هم به فیض می‌رسد که آقا! ملاطاهر قزوینی حکم کفر شما را داده گفته تو بی‌دینی. فیض به پیغام آورنده هیچ چیز نگفت، فقط نگاهش کرد؛ از کوره در برود، بد و بی‌راه به ملاطاهر بگوید، بگوید: این مردک کتاب من را نفهمیده، حالیش نشده، سواد ندارد، غلط کرده؛ اصلاً. فیض اهل قرآن است؛ خدا به او گفته: به عدالت حرف بزن؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «قولوا الخیر»؛ خوب حرف بزن؛ اگر نه ساکت باش، هیچ چیز نگو، جا هم نداشت چیزی بگوید، حالا یکی هم آمد گفت: این کافر است، دلش خواسته بگوید این کافر است؛ وقتی خیلی اثر نداشته باشد، دعوا نمی‌خواهد، درگیری نمی‌خواهد. ملاطاهر بعد از مدتی فهمید اشتباه کرده، چه قدر این‌ها در بندگی خدا قوی بودند! آدمی که می‌فهمد در حق یکی اشتباه کرده، اسلام چه وظیفه‌ای بر عهده‌اش می‌گذارد؟ عذرخواهی؛ چه کسی می‌رود از طرفش عذرخواهی می‌کند؟ آن که تکبر ندارد، نرم است، آدم خوبی است، آدم با عاطفه‌ای است، آدم با محبتی است.

بنیان‌گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحکما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهم‌ترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاهادی سبزواری، آقا علی مدرس زنوزی و علامه طباطبایی به شرح اندیشه‌های او پرداختند. اصالت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش دربارهٔ چگونگی معاد جسمانی مناقشاتی برانگیخته است.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۵۷۰.

داستان بدگویی از استاد انصاریان

یکی آمد به من گفت من می‌خواهم از تو عذرخواهی کنم، خیلی بد و بی‌راه پشت سرت گفتم؛ گفتم من تو را مؤمن می‌دانم، حتماً آن موقعی که بد و بی‌راه پشت سر من می‌گفتی، احساس کردی وظیفه دینی تو است؛ بنابراین من دلگیری ندارم از تو که تو را ببخشم، ما دو تا مسلمان هستیم، جناب‌عالی احساس کردی وظیفه داری پشت سر من دری وری بگویی، حالا هم احساس کردی، اشتباه کردی؛ من که از تو دلگیری ندارم و نمی‌خواهم یک چشم به هم زدن قیامت گیر من باشی، خدا هم تو را بخشیده، ناراحت نباش.

اصلاً به ما گفتند نگذارید دعوا پیش بیاید، ﴿وَلَا تَنَازَعُوا﴾؛ زن و مرد! دو برادر! دو خواهر! خانواده! زن و شوهر! دو رفیق! قرآن می‌گوید نگذارید دعوا پیش بیاید، من دعوا را دوست ندارم، خودتان را از چشم من نیندازید.

ادامه داستان تکفیر شدن فیض کاشانی

فهمید اشتباه کرده، از قزوین تا قم حدود صد و شصت، هفتاد کیلومتر است؛ از قم به کاشان نود کیلومتر است. ملاحظه دویست و پنجاه کیلومتر یا دویست و شصت کیلومتر در جاده‌های چهارصد سال پیش پیاده از در خانه‌اش آمد به کاشان، آمد در خانه فیض، در زد، ملامحسن فیض خودش آمد دم در؛ گفت کیست؟ گفت: «یا محسن! قد اتاک المسیء و انت المحسن و انا المسیء»؛ محسن! یک گنه‌کار آمده در خانه‌ات، تو اهل احسانی، یک احسان این است که تقصیر مقصر را ببخش! فیض در را باز کرد، دید یک روحانی باوقاری است، ندیده بودش، گفت شما؟ گفت من ملاحظه قزوینی هستم که حکم کفرت را دادم؛ بغلش کرد و بوسید و گفت حالا دویست و خرده‌ای کیلومتر تا کاشان آمدی، چرا دم در ایستادی؟ بیا داخل؛ گفت من

۱. أنفال: ۴۶.

۲. این سخن اقتباس شده از این دعا می‌باشد: «يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ وَ قَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ وَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسِيءُ فَحَقَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ تَجَاوَزَ عَنِّي مَا تَعَلَّمْتُ مِنِّي». (مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۰)



به نیت صبحانه و نهار و شام و مهمانی نیامدم، من به نیت این آمدم من را ببخشی، می‌خواهم همین الان برگردم و نایستاد؛ اهل قرآن این جوری با هم برخورد می‌کنند.

ج. بخشش به نزدیکان

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱، ثروتمندان به تمام اقوام مشکل‌دارتان رسیدگی کنید؛ این سخن عشق است. جناب ثروتمند! محبت کن، عاطفه به خرج بده، مهربان باش، سنگ‌دل نباش، بلند شو برو ببین در قوم و خویش‌هایت چه کسی دخترش مانده نمی‌تواند جهازیه بدهد، کدام‌های‌شان قرض دارند، کدام‌های‌شان در بیمارستان نمازی مریض دارند و نمی‌توانند پول بیمارستان را بدهند، همه قرآن عشق است، همین‌هاست. روی‌گردانی از قرآن، روی‌گردانی از خدا و عشق است؛ رفتن به طرف شیطان‌ها، رفتن به طرف بدی، سوء خلق، غضب، کبر، طمع و نهایت آتش دوزخ است. یک راه فقط درست است، آن هم صراط مستقیم است؛ قرآن دارد صراط مستقیم را توضیح می‌دهد آمیخته با عشق و محبت.

اشعار عرفانی

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام

قبل از ذکر مصیبت، از شما مردم با محبت شیراز یک سؤال دارم، آره و نه این سوال را در قلب‌تان جواب دهید؛ اگر کسی بیست سال آشنایش را نبیند، بعد از بیست سال که آشنا را ببیند، آیا به او می‌گوید من تو را به جا نمی‌آورم، تو را نمی‌شناسم که هستی؟ جواب این سوال قطعاً منفی است؛ آدم بعد از بیست سال کسی را که ندیده، ببیند، درجا می‌شناسد.

۱. نحل: ۹۰.

عقل و صراط مستقیم

پنجاه و شش سال زینب کبری علیها السلام با ابی عبدالله علیه السلام بود، حتی معروف است وقتی عبدالله بن جعفر^۱ خواستگاریش آمد به عبدالله گفت یک شرط من در خواستگاری این است، هر روز باید بروم حسینم علیه السلام را ببینم و هر وقت ابی عبدالله علیه السلام می خواهد سفر کند، من با او بروم. حالا بعد از پنجاه و شش سال آمده میان کشته‌ها دارد می‌گردد، تا رسید کنار گودال، بدن را شناخت؛ در روایات مان دارد نشست سه تا سوال کرد: «أ أنت أخی؟»؛ آیا تو برادر منی؟! «و این امی؟»؛ آیا تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر منی؟! «و ابن والدی؟!»؛ آیا تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام بابای منی؟! به ما نگفتند، چه طوری، چگونه بدن را شناخت؛ ولی زمزمه می‌کرد، تا بدن را شناخت می‌گفت: گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را، به هر گل می‌رسم می‌بویم او را، اگر بینم گلم بر خاک و در خون، به آب دیدگان می‌شویم او را. بدن را شناخت، خیلی از حرفایش را شب احیای بیست و یکم گفتم، شنیدید؛ یک جمله‌اش را بگویم، صدا زد: حسین من! یک کلمه به خواهر بگو: این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد؟ عزیزم! حسینم! حسین من! ای کاش این تیر سه شعبه را به قلب خواهرت زده بودند، رگ حیات من را قطع می‌کردند، حالا من تو را به این حال نمی‌دیدم.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حق علينا؛ اللهم اهلک اعدائنا؛ اید و انصر امام زماننا و ارحم شهدائنا و اجعل عاقبة امرنا خیراً».

۱. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب فرزند جعفر بن ابی طالب، از صحابه پیامبر، داماد امام علی علیه السلام، از یاران امام حسن علیه السلام و همسر حضرت زینب علیها السلام بود. او نخستین مولود مسلمانان در حبشه بود که در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نمود. در حمایت از علی علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین شرکت کرد. وی تا زمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، با آن حضرت همراه بود. او در دوره حکومت معاویه و یزید عطایای آنها را می‌پذیرفت و در واقعه کربلا حضور نداشت؛ اما دو تن از فرزندان او به نام‌های عون و محمد در روز عاشورا به شهادت رسیدند و برخی دیگر از فرزندان او نیز در میان شهدای حره کشته شدند.
۲. این سه عبارت در مجامع روایی و تاریخی یافت نشد.



جلسه مقوم

معرفت الہی

مقدمه

الف. علم پیامبر ﷺ

درباره علم پیغمبر اسلام و دانش او مقدمه‌ای را عرض می‌کنم که بعد از آن مقدمه روایت بسیار مهمی را از حضرت در رابطه با راه درست و راه انحرافی نقل کنم.

عالم به علم مُلکی و ملکوتی

نام مبارک رسول خدا ﷺ دارای دو میم است، این نام چند بار در قرآن مجید آمده است؛ محققان بزرگ شیعه نه از پیش خود بلکه با تکیه بر روایات، نهج البلاغه و آیات قرآن می‌فرمایند این دو میمی که در نام مبارک پیغمبر اسلام ﷺ است، میم اولش دلالت دارد بر این که حضرت با یاری خداوند عالم به علوم مُلکی بوده و میم دومش هم اشاره دارد به این که وجود مقدس او عالم به علوم ملکوتی بوده و به این خاطر امیرالمومنین علیه السلام وقتی می‌خواهد حضرت را معرفی کند، می‌فرماید او یک انسانی است که نسبت به همه علوم اعلم است و در هیچ علمی عالم‌تر از او وجود ندارد؛ این یک مطلب.



خاطره‌ای از ملاقات با یک پرفسور مذهبی

یک روزی بعد از یک منبر صبح یک دکتر که هر روز در جلسه سخنرانی شرکت داشت به من گفت فلان پرفسور که از بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا تقدیرنامه علمی دارد، هر روز می‌آید و برای شنیدن منبر بین مردم می‌نشیند؛ گفت من از شاگردان او هستم، بسیار شخصیت بزرگی است؛ من به آن دکتر گفتم یا خدمت ایشان برس یا تلفنی از ایشان اجازه بگیر، من چند دقیقه‌ای به احترام علمش و برای بازدیدش خدمت ایشان بروم. فردا که آمد، گفت پرفسور گفت من پای منبر می‌آیم، ولی دلم نمی‌خواهد وقت ایشان هزینه دیدن من بشود؛ من به ایشان گفتم اصرار کن. فردا بعد از منبر گفت ایشان قبول کردند؛ بنا شد که ساعت نه صبح همین امروز برویم دیدن‌شان. وقتی که رفتم، کتابخانه عظیم ناب علمی در اختیار داشت، اتاقش هم از تابلوهای زیادی که همه به زبان خارجی بودند و تقدیرنامه دانشگاه‌های بزرگ دنیا بود، پر بود؛ من مستمع شدم، ادب کردم، باید هم ادب می‌کردم که از نظریات او استفاده کنم. از پای منبر آمدنش معلوم بود آدم مذهبی است؛ درک دکترای رده بالا از مسائل اسلامی مربوط به انسان و طبیعت، از ما بیشتر است؛ ما مطالعه می‌کنیم، آن‌ها در آزمایشگاه‌های مهم علمی اسرار بدن را، اسرار عالم طبیعت را در حدی که در دسترس‌شان بوده فهمیدند، پس در این زمینه از ما جلوتر هستند یقیناً. من به ایشان گفتم آقای پرفسور! من هر مقداری که اجازه بدهید خدمت شما باشم، حرف نمی‌زنم، شما صحبت کنید. ایشان قبول کرد؛ یک سلسله مسائل بسیار مهمی را از دیدگاه علم برای من گفت که اعتقاد من را به قرآن و دین بیشتر کرد؛ یک مساله‌اش این بود - این مساله خیلی مهم است برادران و خواهران - گفت در دانش ما ثابت شده از زمان حضرت آدم علیه السلام تا روز قیامت مغز هر انسانی که یک بشقاب معمولی را پر نمی‌کند، اگر مغز یک انسانی را دریاورند و در یک بشقاب معمولی قرار بدهند، پر نمی‌کند؛ این عنصر کوچک ترکیبی از چهارده میلیارد سلول است؛ می‌دانید اگر آدم بخواهد بنشیند تک تک سلول‌هایی مغز را بشمارد تا چهارده میلیارد تمام بشود، چه قدر زمان می‌برد؟! گفت تمام



انسان‌ها، این چهارده میلیارد سلول مغزشان اندکی‌اش کار می‌کند و مغز نابغه‌های عالم یک‌سوم سلول‌های مغزی‌شان کار می‌کرده، اما در بین تمام افراد بشر، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا قیامت از حرف‌هایش، دوراندیشی‌هایش، آینده‌نگری‌هایش، فتواهایش، آرائش و نظریاتش در شئون حیات، دربارهٔ انسان، دربارهٔ جهان، دربارهٔ آینده نشان می‌دهد که کلّ چهارده میلیارد سلول مغز پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فعال بوده؛ این برای ما قابل‌درک نیست، برای ما قابل‌فهم نیست که چهارده میلیارد سلول بیست و چهار ساعته حتی در عالم خواب فعال باشد. وجود مقدّس او کتاب تکوین و کتاب تشریح بوده. این را هم فرصت نیست برای‌تان توضیح بدهم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک طرف کلّ کتاب تکوین بود و از طرف دیگر هم کلّ کتاب تشریح بود.

ب. علم بی‌نهایت قرآن

یک مطلب ساده‌تری برای‌تان بگویم که این مقدمهٔ دوم روشن‌تر بشود؛ قرآن اول دارد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ ولی کتاب خدا در مفهوم و معنا آخر ندارد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دربارهٔ قرآن می‌گوید: «لَا تَحْصِي عَجَائِبَهُ»؛ اگر تمام فرشتگان و جنّ و انس بخواهند شگفتی‌های قرآن را بشمارند، به شماره نمی‌آید؛ این را من یک خرده می‌فهمم نه خیلی، چون پنجاه سال است با قرآن سروکار دارم، همین دیروز هم نشستم حساب کردم، دیدم دربارهٔ حقایق قرآن به تنهایی بدون کمک تا الآن -دیروز- روز پنجشنبه، سیزده هزار و دویست ورق آچار از مطالب ناب قرآن مجید من پر کردم که خیلی‌هایش هم در تفاسیر شیعه و سنی نیست؛ سیزده هزار و دویست عدد ورق آچار. شما این‌ها را اگر بخواهید جلد کنید، سیصد صفحه، سیصد صفحه؛ ببینید چند جلد می‌شود! این سیزده هزار صفحه کاغذ آچار دربارهٔ حقایق قرآن تا جزء نوزدهم قرآن است، هنوز یازده جزء دیگرش مانده؛ اگر خدا عمرم را کفاف بدهد، دارم روز و شب حدود دوازده ساعت کار می‌کنم.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۴ ص ۵۹۶.



علم قرآن در کلام علامه طباطبایی

یک نفر در شهر قم به علامه طباطبایی^۱ صاحب تفسیر المیزان گفت شما مفسرین قرآن از زمان ابن عباس^۲ که شاگرد تفسیر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده تا کجای قرآن رسیدید در این هزار و چهارصد سال؟ علامه مجلسی^۳ نوشته من در زمان خودم در قرن دهم هجری بیست هزار نوع تفسیر را سراغ گرفتم، این چهارصد ساله را هم ما خبر نداریم در کشورهای اسلامی چه تعداد تفسیر نوشته شده؟ علامه طباطبایی که من خدمت‌شان می‌رسیدم، ایشان فرمودند اگر از ابن عباس تا زمان من چهارده قرن تمام مفسرین اسلام تفسیرهای‌شان را بگذارند زیر بغل‌شان و یک جا جمع بشوند، -چند هزار مفسر و چند جلد

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ش) مشهور به علامه طباطبایی؛ مفسر، فیلسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام‌شناس. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن ۱۴ش بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب‌های فلسفی *بداية الحکمة*، *نهایة الحکمة* و اصول فلسفه و روش رئالیسم است. علامه طباطبایی در حوزه علمی قم به جای اشتغال به فقه و اصول، درس تفسیر قرآن و فلسفه برقرار کرد. این کار او موجب رونق دانش تفسیر در حوزه علمی قم شد. روش تفسیری او تفسیر قرآن به قرآن بود. در دوران تعطیلی درس فلسفه، با برقراری جلسات هفتگی با شاگردان خاص خود تدریس مبانی فلسفی ملاصدرا و حکمت متعالیه را ادامه داد. بسیاری از مدرسان بعدی فلسفه در حوزه علمی قم شاگردان او بودند.

۲. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مشهور به ابن عباس (۳ سال پیش از هجرت-۶۸ق)، فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران سه امام اول شیعیان بود. بن عباس حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام خلافت می‌دانست و با خلفای سه گانه نیز همکاری داشت؛ او در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان به طرف‌داری از علی علیه السلام حضور یافت و از طرف امام استان‌داری بصره را بر عهده گرفت. روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی از ابن عباس نقل شده است. کتاب تفسیری منسوب به او، بارها به چاپ رسیده است. وی جد خلفای بنی عباس نیز به شمار می‌آید.

۳. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام بحارالانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.



تفسیر می‌شود که عددش هم معلوم نیست - ایشان فرمودند کلّ ما که جمع بشویم تا الآن کاری که روی قرآن کردیم به ساحل رسیدیم، هنوز وارد دریا نشدیم، نمی‌دانیم چه خبر است؟

قرآن در قلب پیامبر ﷺ

این را درباره قرآن شنیدید که قرآن اوّل دارد، آخر ندارد؛ شما ظرفیت قلب پیغمبر اسلام ﷺ را برای گرفتن علم در این آیه ببینید ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾؛ نه به گوشت، من کلّ قرآن را به وسیله جبرائیل در قلب تو قرار دادم.

علم پیامبر ﷺ به آینده

پیغمبر ﷺ یک روایت دارد در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی^۲ قرن چهارم، هزار و صد سال پیش نقل شده، پنج صفحه است؛ پیغمبر اکرم ﷺ سال آخر عمرشان از تمام اوضاع دنیای زمان ما خبر دادند، شما هم که اهل مطالعه نیستید که من شما را تشویق کنم بروید این روایت را ببینید که رسول خدا هزار و چهارصد سال پیش انگار فرزند روزگار ما بوده، از تمام مسائلی که اتفاق افتاده خبر داده؛ من این روایت را چند بار دیدم، دیگر چیزی نمانده که اتفاق نیفتاده باشد؛ این علم پیغمبر.

راه صحیح و راه انحرافی

وقتی قرآن می‌گوید: ﴿يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؛ پیغمبر ﷺ من معلّم کتاب و معلّم حکمت است، معنایش این است که از علم هیچ چیز کم ندارد. این انسان با این

۱. شعراء: ۱۹۳.

۲. علی بن ابراهیم قمی از فقیهان و مفسران بزرگ امامی و از اصحاب امام هادی ﷺ که از او کتاب‌های بسیاری به جای مانده است. مهمترین اثر علی بن ابراهیم، تفسیر روایی قرآن کریم، مشهور به تفسیر قمی است.

۳. آل عمران: ۱۶۴.



عقل و صراط مستقیم

گسترده‌گی علم می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ!»؛ ای مردم عالم! دو راه پیش روی شما بیشتر وجود ندارد، سومی ندارد؛ دو تا راه «إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ»؛ یا جاده جاده الله است یا جاده جاده شیطان است؛ «وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ»؛ یا جاده جاده حق است یا جاده جاده باطل است؛ «وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعِي»؛ یا جاده هدایت است یا جاده ضلالت است؛ «وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ»؛ یا جاده جاده مادی صرف و پولی است یا جاده جاده آخرت است و بهشت‌ساز است؛ سومی ندارد؛ البته جاده الله و حق و نور و آخرت یک دانه جاده است، ولی جاده شیطان به تعداد مریدهای شیطان جاده است، خیلی شلوغ است! خیلی درهم و برهم است! این جاده چه جاده‌ای است؟ جاده حق، جاده نور، جاده آخرت، جاده الله.

معرفی صراط مستقیم

کلام امام صادق علیه السلام در معرفی صراط مستقیم

یک کسی آمد از امام صادق علیه السلام پرسید این جاده چیست؟ امام ششم علیه السلام چه قدر زیبا جواب داد! حضرت فرمودند این جاده‌ای که می‌پرسی، «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ»؛

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعِي وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ». (الكافي ط-دارالحدیث، ج ۳، ص ۴۵)

۲. الكافي (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۴۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ أَقْتَدَى بِهِدَايِهِ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جَسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (معانی الأخبار، ص ۳۲)



راهی است که به شناخت پروردگار منتهی می‌شود؛ حالا من این جاده را طی می‌کنم، خدا را چه طوری می‌شناسم؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جاده یک درسی که به من می‌دهند این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ این یک درس این جاده است. من در تهران نود جلسه راجع به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ سخنرانی کردم که این‌ها دارد بازنویسی می‌شود، حدود دو جلد کتاب می‌شود، در این جاده به من یاد می‌دهند.

معنای لفظ «الله»

الله یعنی چه؟ یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمال؛ ترجمه الله خدا نیست، الله در فارسی ترجمه ندارد، اگر ماها هم زیر کلمه الله نوشتیم خدا، از تنگی قافیه بوده؛ جو فارسی‌زبانان به نظرشان الله یعنی خدا، ولی یعنی خدا، نه؛ کامل نیست. خوب عنایت کنید، چه به ما یاد می‌دهند، الله ذات مستجمع جمیع صفات کمال است؛ دیگر کجا می‌خواهی بروی که چنین وجود مقدسی را که دارای تمام کمالات است پیدا کنی و او را رها کنی به جایش یکی دیگر را بگذاری؟! چه کسی را می‌خواهی بگذاری؟! دنبال هر کسی غیر از خدا بروی، ندارد، دست‌خالی است، چیزی پیشش نیست به تو بدهد.

عربستان بدبخت! دو روز دیگر این خدای قلبی تو -اوباما- از کار می‌افتد؛ دو ماه دیگر، جریانات دائماً در حال تغییر و تحول است؛ چه می‌دانی که بعد از این کسی که بیاید تو را قبول داشته باشد؟ هفتصد میلیارد دلار در آمریکا پول داری، ممکن است بعد از این یک نفر بیاید طمع هم به پول‌هایت داشته باشد، درخت آل سعود را ازه کند برای خوردن پول‌ها؛ چون ندارد می‌خواهد بدزدد، این خدای توست؛ اما الله مستجمع جمیع صفات کمال است؛ دنیا بخواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ آخرت می‌خواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ بهشت می‌خواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ کرامت می‌خواهی، به تو می‌دهد

و پس نمی‌گیرد. هزار و چهارصد سال است هر چه به این هفتاد و دو نفر کربلا داده، دائماً دارد اضافه می‌کند؛ کجا می‌روی؟! خودش در قرآن می‌گوید: ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾^۱؛ من را ول کردید، کجا دارید می‌روید؟! پیش چه کسی دارید می‌روید؟ پیش هر انسانی بروی ﴿أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۲؛ همه‌تان ندار هستید، پیش ندارها می‌روی چه می‌خواهی؟! دلت را به چه کسی خوش می‌کنی که برایت بماند؟!

شما تجربه زندگی نداشتید و به هرکسی دل خوش کردید، کمکش هم کردید، زحمت هم برایش کشیدید، تا به یک جا رساندید، یادش رفت شما را و رفت؛ شما تجربه نکردید هرکسی آمد گفت من را انتخاب کنید سی تا کار برای‌تان می‌کنم، یک‌دانه‌اش هم نکرد. شما برای یکی بمیرید که برای‌تان تب کند، نه برای یکی بمیرید که بگوید الحمدلله از شرش راحت شدم، دیگر دائماً نمی‌آید پیش من. انسان‌ها را که خودش در قرآن می‌گوید همه تهیدست هستند. اشیا هم که کار عمده‌ای برای ما انجام نمی‌دهند؛ زمین یک حیواناتی به ما می‌دهد و یک سبزیجاتی و یک میوه‌جاتی، آن هم یک خرده‌اش را بدن ما نگه می‌دارد، بقیه‌اش هم که اضافه است، به ما فشار می‌آورد که برو در دست‌شویی خالی کن! کاری دیگر نمی‌کند. اول این را به ما یاد می‌دهند که صاحب عالم، مالک همه چیز است؛ صاحب عالم، قدرت بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، رحمت بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، احسان بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، غفران بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، عشق بی‌نهایت است. این‌ها را من ذره ذره در زندگی خودم تجربه کردم، با یقین دارم حرف می‌زنم، با یقین؛ آدم اگر یک خرده خودش را بپاید، خدا را می‌بیند، همه جای زندگی می‌بیند.

معنای لفظ «الرحمن»

دومین چیزی که یادمان می‌دهند، «رحمان»؛ یعنی وجود مقدّس او مهر فراگیر است؛ از لوازم رحمانیتش بخشندگی گسترده است؛ سفره‌اش، انبارش، هیچ چیز کم ندارد، هیچ چیز.

۱. تکویر: ۲۶.

۲. فاطر: ۱۵.



معنای لفظ «الرَّحِيم»

مطلب سومی که یادمان می‌دهند، «رحیم» است؛ می‌گویند تو در حدّ خودت آدم خوبی باش، قیامت از مهربانی او بهره‌مند شو؛ چهل پنجاه سال اخلاق خوب، عمل خوب، رفتار خوب، تا ابد برو در بهشت؛ این رحیم است. چه کسی نسبت به ما رحمان است؟ چه کسی نسبت به ما رحیم است؟ زن و بچّه ما، ما را دوست دارند اما یک دوستی بسیار محدود، گاهی هم که دیدید زن و بچه‌مان علیه ما می‌ایستند؛ این همه برای‌شان حمّالی کردیم، عرق ریختیم، آبرو گذاشتیم یا برمی‌گردند می‌گویند برای ما چه کار کردی؟ یا می‌گویند تا نمرودی بیا همه چیزت را به نام ما کن؛ بابا! بگذارید بمیریم بعد غارت کنید، ما که هنوز زنده هستیم.

دیگر در همین جاده کافی است، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ وقتی آدم در این جاده می‌افتد چنان به حرف آدم گوش می‌دهد که آدم از گوش دادنش به حرف آدم، مست می‌کند، مدهوش می‌شود.

داستان دعوت شدن استاد انصاریان به تبریز

یک داستان عجیبی را برای‌تان نقل کنم، واقعاً عجیب است؛ اولین باری که من عرفه عمومی خواندم، هیچ جای ایران عرفه نبود، من سراغ نداشتم، کنار حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام بود، یک سال دیگر هم خواندم بعد دیدم که تهران و مشهد جلسه عرفه دارد فراوان می‌شود، خیلی هم خوشحال شدم، الآن که دیگر فراگیر است به کلّ کشور. عرفه که تمام شد من آمدم تهران، محرّم و صفر و ربیع‌الأوّل و ربیع‌الثانی و جمادى‌الاول و جمادى‌الثانی گذشت، شش ماه؛ در ماه رجب یک جوان مؤدّبی پیش من آمد، گفت من می‌خواهم شما را پنج شب اول ماه شعبان، تولّد ابی‌عبدالله علیه السلام، قمر بنی‌هاشم علیه السلام، زین‌العابدین علیه السلام تبریز دعوت کنم؛ من تبریز نرفته بودم، به او گفتم چشم، می‌آیم؛ گفت پس من دو سه روز مانده به اوّل شعبان بلیط می‌فرستم با هواپیما، این جا هم هتل‌های چهار ستاره و پنج ستاره داریم، سوئیت‌های خیلی تمیزی دارد، یک سوئیت هم برای‌تان می‌گیرم؛ به او گفتم نمی‌توانم با هتل ارتباط برقرار



کنم، هتل نمی‌آیم؛ گفت کجا را برای تان بگیرم؟ ماه شعبان هم در اوایل زمستان بود؛ گفتم به این شرط می‌آیم که در فقیرترین محله تبریز در محله‌های قدیمی، خانه تیر چوبی، خشتی و گلی، یک‌خانه‌ای که با شما آشنا باشد، رفیق تان باشد، آن‌جا را برای من بگیرید؛ گفت خوب نیست؛ گفتم خیلی خوب است؛ گفت زینده ما نیست، ما دست‌مان به دهان‌مان می‌رسد هتل بگیریم؛ گفتم نمی‌آیم، فقط در محله فقیر تبریز، قدیمی، این خانه‌های خشتی و گلی، هیچ جوری هم دل من راضی به جای دیگر نمی‌شود؛ گفت چشم. شعبان آمد؛ خدا! همه چیز دست خداست، همه کاری برای بنده آشنایش می‌کند؛ همه کاری برای رفیق‌هایش می‌کند؛ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار، که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. نظیر این مساله را من در عمرم خیلی دیدم؛ اگر بگویم، یک کتاب است.

فرودگاه پیاده شدم، یک پیکان ما را سوار کرد با همین جوانی که من را دعوت کرده بود، آمد در محله قدیم تبریز، کوچه برف بود و دو سه تا کوچه را پیچید، رسید در یک خانه، در چوبی بود و خشتی بود و قدیمی، در زد، صاحب‌خانه آمد، خیلی فارسی روان حرف نمی‌زد، ترکی فارسی قاطی بود، خیلی خوشحال شد و من را بغل گرفت و معلوم می‌شد آمادگی داشته، در حیاط را که باز می‌کردیم، یک پله بود پنج شش تا می‌رفت بالا، یک اتاق بود، زن و بچه‌اش هم پایین بودند، من را در آن اتاق برد، اتاق سیاه‌پوش بود. پرچم‌های مختلفی داشت، کتیبه داشت، زیاد اسم ابی‌عبدالله علیه السلام نوشته بود، نشستیم؛ گفت تو خودت خانه من نیامدی، کسی دیگر تو را آورده؛ تو کجا، خانه خشتی من و تیر چوبی من کجا! دوباره گفت خودت نیامدی، کسی دیگر آورده؛ گفتم چه کسی من را آورده خانه‌ات؟ گفت من شش ماه پیش مشهد بودم، تو را تا حالا ندیده بودم، در دعای عرفه پشت سرت نشسته بودم، دعا دو ساعت طول کشید، خیلی گریه کردم، نیامدم هم جلو به تو دست بدهم، با همان اشک چشمم رفتم حرم، ضریح حضرت رضا علیه السلام را گرفتم؛ گفتم یا بن رسول الله! این آقا هر وقت آمد تبریز برود منبر بفرست در خانه من، جای دیگر نرود؛ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار؛ بعد گفت این اتاق را می‌بینی؟ این اتاق برای

سیدالشهدا علیه السلام است؛ گفت پدر من پنجاه سال در این خانه زندگی می‌کرد، از چهار پنج‌سالگی، یک ساعت مانده به نماز صبح می‌آمد بالای سر من، گفت من تا بیست و پنج شش سالگی بابایم زنده بود، از پنج سالگی چهار سال و نیمی من می‌آمد کنار رخت‌خواب من، من را نوازش می‌کرد، قربان صدقه من می‌رفت، من بیدار می‌شدم، من را بغل می‌گرفت، می‌بوسید، به سینه می‌چسباند، می‌گفت عزیز دلم ده دقیقه با تو کار دارم؛ می‌گفت این کار بالای ده سال طول کشید تا بابایم مُرد؛ می‌گفت ده دقیقه با تو کار دارم، بلند شو با من بیا برویم سر حوض، می‌رفتم؛ می‌گفت بابا وضو بگیر، یک ساعت مانده به اذان صبح وضو می‌گرفتم، می‌آمدیم در این اتاق؛ می‌گفت بابا! پنج شش دقیقه بنشین برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کنیم، من هم در عالم بچگی؛ بابایم می‌گفت یک بچه شش‌ماهه داشت، کشتند؛ یک جوان هجده ساله داشت، قطعه‌قطعه کردند؛ خواهرهایش را کتک زدند، دخترهایش را زدند؛ آن می‌گفت من هم گریه می‌کردم؛ من به امام رضا علیه السلام گفتم تو را بفرستد در این اتاق. چه پنج شبی بود! چه حالی داشت! باورتان می‌شود بگویم من این جور افراد را در پنجاه سال عمرم که دیدم اصلاً گرفتاری نداشتند؟ باورتان می‌شود؟ این معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». یا بن رسول الله! صراط یعنی چه؟ فرمود: «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ».

اشعار عرفانی

تا بی‌خبریم ز ترانه دل	هرگز نرسی به نشانه دل
روزانه نیک نمی‌بینیم	بی‌ناله و آه شبانه دل
تا چهره نگردد سرخ از خون	کی سبز غمت ز دانه دل
از خانه کعبه چه می‌طلبی	ای از تو خرابی خانه دل



در مملکت سلطان وجود گنجی نبود چو خزانه دل
جانا نظری سوی مفتقرت کاسوده شود ز بهانه دل

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو، حسین من! امشب وداع هجرت فردا کنم تو را، جویم قدم به قدم بین کشتگان، با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را، حسین من! خواهرت چهار پنجساله بود، یک روز دیدم خانه نیستی، آمدم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله، دیدم روی سینۀ پیغمبر خوابت برده؛ حسین من! یک روز روی سینۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله، امروز روی خاک گرم کربلا؛ در حیرتم که از چو بجویم نشان تو، نه سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را؟ گاهی می گویم خوش به حالم که یک ماه دیگر بیشتر به دهۀ عاشورایت نمانده، می گویم خوش به حال که امام صادق علیه السلام می فرماید وقتی برای حسین علیه السلام ما گریه می کنید، مادرم شما را به اسم دعا می کند؛ نه فقط شما را، پدر و مادران را هم دعا می کند. امام صادق علیه السلام می گوید اگر می خواهید زهرا علیها السلام را یاری کنید، برای حسین علیه السلام گریه کنید. امام هشتم علیه السلام می فرماید کلمۀ حسین علیه السلام مثل چهار آیه سجده واجب قرآن است، همین گونه که هر کس آیه سجده را بشنود، واجب است سجده کند، امام هشتم علیه السلام می فرماید هر کس اسم حسین علیه السلام ما را بشنود، واجب است گریه کند؛ برگیرمت ز خاک و بوسم گلوی تو، خود نوحۀ مادرانه چو زهرا علیها السلام کنم تو را، ریزم به حلق تشنه تو اشک چشم خویش، سیراب تا که ای گل همراه کنم تو را، ای آن گه داغهای جگرسوز دیده‌ای؛ حسین من! زخم داغ اکبر و عباس و قاسم و علی اصغر روی جگرت است؛ ای آن که داغهای جگرسوز دیده‌ای، اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را.

دعا

الهی! بحق ابی عبدالله علیه السلام آن چه به خوبان عالم عنایت کردی، به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت کن؛ خدایا! هر چه شرّ از خوبان عالم برگرداندی، از ما هم برگردان؛ خدایا! ما را



جلسه هفتم / معرفت الهی

حسینی زنده بدار و حسینی بمیران؛ خدایا! مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده؛ خدایا! دشمنان اسلام، امت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مخصوصاً داعش، اسرائیل، آمریکا و دشمنان دیگر را ذلیل و زمین گیر کن؛ دین ما، کشور ما، این ملت بزرگوار ما را، محراب و منبر، ماه رمضان و محرم و صفر، مرجعیت و رهبری را از حوادث حفظ فرما؛ خدایا! به حقیقت زینب کبری علیها السلام امشب وجود مبارک امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما و نسل ما قرار بده.



جلسہ ہشتم

عمور از پل صراط

مقدمه

در جلسات گذشته تا اندازه‌ای راه درست و صحیح و حق را که خداوند از آن تعبیر به صراط مستقیم کرده شناختیم؛ در مقابل صراط مستقیم هر جاده‌ای، هر راهی و هر طریقی انحرافی است و در بخش دوم هم راهنمای راه را شناختیم؛ چون راه راهنما می‌خواهد، راهنمای صراط مستقیم انبیای خدا ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ هستند.

اقتدا به ائمه ﷺ و عبور از صراط

علمای ربّانی مکتب تشیع فقط راهنمایی‌های انبیا و ائمه ﷺ را به مردم انتقال می‌دهند؛ امام صادق ﷺ می‌فرماید هر کسی به راهنمایی امام انتخاب شده از جانب پروردگار اقتدا کند، روز قیامت از صراطی که در جهنّم کشیده شده است، آسان و بدون دردسر رد می‌شود.

عبور صراط از دوزخ

این راهی که در جهنّم است، خداوند در قرآن مجید به این اشاره کرده: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾؛ هیچ‌کدام از شما نیستید مگر این که باید وارد آن جاده بشوید و ورودتان به آن جاده را من بر خودم حتم کردم؛ در حقیقت آیه می‌خواهد بگوید قیامت دو

۱. مریم: ۷۱.



بخش نیست که یک بخش جدایش راهی به سوی بهشت داشته باشد، یک بخش جدایش راهی به سوی دوزخ. شما با همین آیه شریفه می‌توانید عرصه محشر را تصور کنید؛ میلیاردها انسان از قبر زنده به محشر آورده شدند، روبه‌روی مردم دوزخ است و بعد از هفت طبقه دوزخ بهشت است که پروردگار عالم آدرس بهشت را هم در سوره نجم داده است، ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾^۱؛ البته ما تا در دنیا هستیم این عند سدرة المنتهی را نمی‌توانیم درک کنیم، ولی بهشت بعد از دوزخ است و محل بهشت هم سدرة المنتهی است.

چگونگی عبور خوبان از صراط

آیه می‌گوید تمام مردم وارد جهنم می‌شوند، ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۲؛ تکلیف شما خوبان، مردم مؤمن، مردم پاک، مردمی که خدا و قیامت را باور کردند، اهل عمل صالح هستند، اهل اخلاق پاکند، در ورود به دوزخ چه خواهد شد؟

معاد جسمانی

ما یک بدنی داریم در قیامت، دقیقاً مثل همین بدن دنیا، ﴿عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ﴾^۳؛ این بدن طبق آیات قرآن به ما برمی‌گردد؛ چون در همه احوال و اعمال شریک روح ما بوده؛ قیامت روحانی نیست، در قیامت مردم مانند مردم دنیا هستند، بدن دارند، جان دارند، آیات هم در این زمینه کم نیست. آن‌هایی که می‌گویند قیامت روحی است، فقط روح مردم محسوس می‌شود، حرف‌شان صددرصد ضد قرآن است؛ من فقط یک آیه برای نمونه برای تان می‌خوانم؛ در سوره یس می‌گوید روز قیامت ﴿تَخْتَرُّ عَلَىٰ آفْوَاهِهِمْ﴾^۴؛ دهان‌ها را می‌بندند، روح که دهان ندارد،

۱. نجم: ۱۴.

۲. مریم: ۷۱.

۳. واقعه: ۶۱.

۴. ﴿الْيَوْمَ تَخْتَرُّ عَلَىٰ آفْوَاهِهِمْ وَكَانَتْ نُفُوسُهُمْ فِي جُلُودِهِمْ لَمْ يَكُنْ لَهَا فَوْجِيَةٌ وَكَانَ كَلِمَتُهَا نَجْمًا مَقْضِيًّا﴾ (یس: ۶۵)



﴿وَتَكُونُ أَيْدِيهِمْ﴾؛ دست‌های مردم کارکرده‌های‌شان را در دنیا به من می‌گوید؛ تقلب در جنس کردم، امضای ناحق کردم، اعلامیه ناحق دادم، قلم ناحق زدم، بدن نامحرمان را لمس کردم؛ روح که دست ندارد، دست برای بدن است، ﴿وَشَهِدُوا جُلُودَهُمْ﴾؛ پای مردم هم به تمام رفت و آمدهایی که داشته شهادت می‌دهد، پس ما در قیامت این بدن را داریم، این بدن که ترکیبی از پوست و گوشت و اسکلت است.

آتش دوزخ

وقتی به حکم واجب خدا وارد دوزخ می‌شود، آتش دوزخ یک آتشی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید کلّ آسمان‌ها و زمین در برابرش مقاومتی ندارند؛ اگر آن آتش به همه آسمان‌ها و زمین بزند، خاکسترش را به باد می‌دهد. این آتش با بدن مردمی که با خدا آشنا بودند، با صراط مستقیم آشنا بودند، با انبیا و ائمه علیهم السلام آشنا بودند، چه کار می‌کند؟ دو تا مطلب در این جا بشنوید، این مطلب هم قرآنی صددرصد است، برای تاریخ و داستان نیست.

الف. سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام

یک: هزار متر زمین را دیوار کشیدند، دیوار بلند، در این هزار متر آن چه مواد آتش‌زا در زمان نمرود بود، ریختند در این زمین دیوار دار که باد و طوفان این‌ها را پخش نکند؛ آتش زدند؛ پرنده‌گان نمی‌توانستند از فاصله بالا رد بشوند؛ قرآن می‌گوید ابراهیم علیه السلام را با همین بدن پوستی و گوشتی و اسکلتی در آتش انداختند، آتش نمرود با ابراهیم علیه السلام چه کار کرد؟ آتش جهنم هم با بدن شما مردم مؤمن همان برخورد را دارد. قرآن می‌گوید حرارت آتش به ابراهیم علیه السلام نرسید، ﴿بَرَدًا﴾؛ ابراهیم علیه السلام در آن آتش در خنکی بود، ﴿وَوَ

۱. یس: ۶۵.

۲. یس: ۶۵.

۳. «وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». (مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۴۷)

۴. ﴿فَلَمَّا يَأْتَاكَوْنِي بَرَدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾. (الأنبياء: ۶۹)

سَلَامًا^۱؛ در آن آتش امنیت داشت، یک دانه موی پنبه‌ای و پشمی لباسش هم نسوخت؛ این یک مطلب.

ب. نجات اهل تقوا از آتش

و اما مطلب دوم در خود آیه است، می‌گوید وقتی تمام مردم وارد جهنم شدند، «ثُمَّ»؛ بعد از ورود ﴿تَتَجَيَّأُ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲؛ تمام کسانی که در دنیا خودشان را از بی‌دینی، بدعملی، بداخلاقی، گناهان کبیره حفظ کردند، اصراری هم بر گناهان خرده‌پا نداشتند، نه این‌که معصوم بودند، گاهی هم لغزش پیدا کردند؛ اما نه لغزش‌های خیلی بزرگ، خود من خدا این گروه را از جهنم می‌آورم بیرون، راه بهشت را مقابل‌شان قرار می‌دهم می‌گویم این بهشت و این هم شما، ﴿وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا﴾^۳؛ اما آن‌هایی که بی‌دین بودند، آن‌هایی که ظالم بودند، آن‌هایی که متجاوز از قوانین و حدود پروردگار بودند، هر چه خدا فرموده بود انجام بدهید ندادند؛ هر چه خدا فرموده بود انجام ندهید به خیرتان است انجام دادند؛ این‌ها به صورت "جثی" در جهنم می‌مانند؛ "جثی" یعنی چه؟ این‌ها وقتی وارد جهنم می‌شوند از پشت پاشنه پای‌شان پا خم می‌شود، می‌چسبد به ران‌شان، می‌افتند و دیگر تا خدا خدا است قدرت بلند شدن نخواهند داشت.

عدم ارزش رفتن به جهنم

آیا می‌ارزد ما جهنم برویم؟ نه؛ می‌ارزد برای خانم‌ها به خاطر دو روز ایام جوانی بی‌حجابی و بدحجابی جهنم بروند؟ نه؛ می‌ارزد با یک تومان، دو تومان پول ربا آدم جهنم برود؟! می‌ارزد آدم با تقلب در جنس مردم و کشتن مردم جهنم برود؟! می‌ارزد آدم با خوردن چندرغاز مال مردم جهنم برود؟! پیغمبر ﷺ می‌فرماید اگر کسی یک درهم ببرد در خانه‌اش تا زمانی که

۱. انبیاء: ۶۹.

۲. مریم: ۷۲.

۳. مریم: ۷۲.



این مال حرام در خانه‌اش است، پروردگار به آن خانه و اهل خانه نظر رحمت نمی‌کند؛ یک درهم زمان پیغمبر ﷺ به پول الآن یک دانه یک تومانی می‌شود که این یک تومانی هم الآن در مملکت ما دیگر نیست؛ آیا می‌ارزد ما مردم را اذیت کنیم؟! می‌ارزد ما در راه به روی مردم ببندیم؟! برای اداری می‌ارزد پول اندکی رشوه بگیرد، کار یک بدبخت مظلوم گرفتاری را راه بیندازد که این بدبخت گرفتار هم برود این یک میلیون دو میلیون را از شش تا قرض کند، بیاید رشوه بدهد که کارش حل شود و بعد هم پنج سال بکشد نتواند این قرض را بدهد؛ می‌ارزد؟! جهنم رفتن اصلاً نمی‌ارزد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَ اِقْتَدَى بِهُدَاهُ»، این روایت خیلی مهمی است، در کافی است؛ اگر کسی به راهنمایی راهنمای راه اقتدا کند، قیامت به آسانی از آن جسر و راه جهنم رد می‌شود. این که من می‌گویم به آسانی، شما اگر به روایات قوی مان مراجعه کنید، بُهت تان می‌برد.

زمان حساب‌رسی مومنان در قیامت

یک بیابانی آمد محضر پیغمبر ﷺ گفت آقا! حساب مردم مؤمن از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر در قیامت چه قدر طول می‌کشد؟ هر چه مرد و زن مؤمن است، خدا در صحرای محشر می‌آورد، می‌خواهد حساب تک‌تک این‌ها را بکشد، عددشان هم که معلوم نیست از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر چه قدر مرد و زن مؤمن به وجود آمده؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حساب کل مردان مؤمن و زنان اهل ایمان کمتر از چهار رکعت نماز عصر شما طول می‌کشد، تا شما یک نماز عصر را بخوانی، خدا حساب کل مومنین را رسیده و راه بهشت را جلوی‌شان گذاشته و

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اِقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (معانی الأخبار

گفته بروید. می‌ارزد آدم با خدا زندگی کند، می‌ارزد آدم با انبیا و با ائمه طاهرين علیهم‌السلام و با عالمان واجد شرایط دل‌سوز زندگی کند؛ نمی‌ارزد آدم و لو یک روز وارد یک جاده انحرافی بشود؛ چون در باطن جاده انحرافی دوزخ است، ولی در باطن جاده الهی بهشت است.

اهالی صراط مستقیم

من چند تا نمونه از کسانی که در دوره عمرم دیدم و واقعاً در صراط مستقیم الهی بودند را برای‌تان عرض بکنم، البته خیلی علاقه دارم آن‌هایی که در صراط مستقیم بودند در بخش زن و بچه‌داری، در بخش اقتصاد، در بخش اخلاق، در بخش صندلی داشتن و اداری بودن از هر کدام نمونه برای‌تان بگویم؛ اما خیلی فرصت می‌خواهد برادران عزیزم! خواهان بزرگوام!

الف. داستان بازاری منصف

یک شخصی بود در بازار تهران که آن زمان من هفده هجده سالم بود، اصلاً پاساژ در تهران نبود، ساختمان‌های بلند نبود، کلّ خیابان‌های تهران مثل خیابان شانزلیزه پاریس نشده بود، تمام مرکز اقتصاد تهران بازار بود، این بازار را من هفته‌ای یک بار می‌دیدم. روش کسب این انسان والا که در صراط مستقیم الهی بود، چه شب‌هایی هم داشت! اصلاً اگر شما یک شب با این یک‌جا می‌ماندید، حالا در خانه‌اش یا در سفر مشهد، حال این آدم در سحر، گریه‌اش، ناله‌اش، ارتباطش با پروردگار ملکوت عالم را به شما نشان می‌داد، هفت و نیم صبح در مغازه بود، مغازه‌اش هم عطاری بود و علفی، همه نوع جنس مربوط به خوراک مردم را داشت؛ برنج، چایی، قند و شکر، نخود و لوبیا و عدس داشت؛ همه چیز داشت. یک دانه شاگرد هم داشت، یک شاگرد پیش چنین آدمی معلوم می‌شود همان می‌شود.

تاثیر معاشرت

جوانان عزیزم! برای این‌که آن قدری که معاشرت در آدم تاثیر می‌گذارد، پدر و مادر نمی‌گذارد؛ معاشرت یا نقطه اوج انسان است یا نقطه شقاوت و بدبختی انسان است؛ ببینید با چه کسی رفیق هستید؟ چه حالی دارد؟ چه رفتار و منشی دارد؟



ادامه داستان بازاری منصف

هفت و نیم صبح می‌آمد بازار، من از در مغازه‌اش صبح وقتی که منبر داشتم رد می‌شدم، عاشقش بودم؛ به شاگردش می‌گفت خرج مغازه، حقوق تو، پول چراغ، امروز دو تومان است - به پول آن روز - خرج خودم و خانواده‌ام هم امروز دو تومان است، نهایتاً سه تومان است، مواظب باش! خودم هم هستم، جنسی که می‌فروشیم، سودی که روی جنس‌ها می‌کشیم، فقط و فقط بنا به خواست امیرالمؤمنین علیه السلام منصفانه باشد، «وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ»؛ می‌خواهد مشتری شیعه باشد، می‌خواهد سنی باشد، یهودی باشد، مسیحی باشد؛ سود منصفانه باشد؛ ما امروز نیاز به پنج تومان - پنج تا تک تومان - سود داریم، تو بنویس جنس‌هایی را که می‌فروشیم، مثلاً ساعت یازده به اوستایش می‌گفت پنج تومان سود تأمین است، می‌گفت حالا از یازده به بعد تا پنج بعدازظهر که می‌خواهیم مغازه را ببندیم، به این ائمت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چه می‌فروشی، بدون سود بفروش، فشار به کسی نیاید، ما نیازی نداریم؛ این یک مرحله کارش.

صداقت با خداوند

به خودم می‌گویم: آقا شیخ! شبانه روز ده بار بیخودی به صورت واجب به خدا نگو «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱؛ اگر نمی‌خواهی در صراط مستقیم باشی، به خدا دروغ نگو؛ وقتی نمی‌خواهی در صراط مستقیم باشی، چرا به خدا دروغ می‌گویی؟ اگر واقعاً عاشق بودن در صراط هستی، به او بگو کمکم بده، من مشتاق حرکت در صراط مستقیم هستم.

ادامه داستان بازاری منصف

حالا یک روزش را که من خبر شدم؛ از ورامین چهل کیلومتری تهران، این آدم مشتری داشت. ورامینی می‌آید، صورت را قبلاً نوشته بود، روی میز می‌گذارد، چه قدر قند می‌خواهم،

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۲۸.

۲. فاتحه: ع.



چه قدر چایی می‌خواهم، چه قدر نخود و لوبیا می‌خواهم، چه می‌خواهم، چه می‌خواهم، از او خرید کلی می‌کردند که این هم ببرد و رامین در مغازه خودش در معرض بگذارد، بفروشد. خرید کلی خوب پولی است! مثلاً این ورامینی به پول آن زمان سه هزار تومان آمده بود خرید کند، پول نقد، اهل نسیه هم نبود، نه نسیه می‌خرید، نه نسیه می‌داد؛ می‌گفت نسیه بخرم، ممکن است بمیرم یادم رفته باشد بنویسم، گردنم بماند؛ نسیه نمی‌دهم که اگر دیر آورد کینه پیدا نکنم، می‌خواهم چه کار؟!

این‌ها دوره عمرشان اصلاً گرفتار نمی‌شدند، این‌ها دوره عمرشان به قول تهرانی‌ها کاسه چه کنم، چه کنم؟ دست نمی‌گرفتند؛ یک زندگی پاک، با قناعت؛ حالا اگر آدم کارخانه‌دار هم بشود در جنب ثروتی که به دست می‌آورد خودش و زن و بچه‌اش باید قانع باشند، بدن من و زنم چه نیازی به ماشین یک میلیارد تومانی دارد؟! بدن من و زن و بچه‌ام چه نیازی به خانه ده میلیارد تومانی دارد؟! آن چه که خدا به تو داده، بریز در بانک قیامت، با خدا معامله کن، چرا ثروتت را نگه می‌داری؟! چرا مصرفانه خرج می‌کنی؟!

صورت را خواند، گفت نمی‌فروشم؛ گفت تو ده سال است به من جنس می‌فروشی، چه شده امروز نمی‌فروشی؟ نداری؟ گفت تمام صورت را دارم، همه را دارم؛ گفت چرا نمی‌فروشی؟ پولم هم نقد است؛ گفت من هفت و نیم صبح در مغازه را که باز کردم، همین طوری که در را باز می‌کردم، این مغازه‌های بغلی و روبه‌روی هم طبق عادت یک نگاه می‌کردم، آن مغازه سومی از روبه‌روی مغازه‌ام، مغازه روبه‌روی من اولی است، دومی هم نه، سومی، نگاهم که به قیافه‌اش افتاد، دیدم گرفته است، غصه‌دار است، در را باز کردم و مغازه را رها کردم و رفتم پیشش، گفتم که چه شده؟ مریض هستی؟ گفت نه؛ زنت مریض است؟ نه؛ بچه‌ها مشکل دارد؟ نه؛ گفتم هر روز شاد بودی، امروز چرا گرفته‌ای؟ گفت فلانی! جنس خریده‌ام، امروز وعده پول دادنش است، برایم پول نرسیده، این هفته آن قدر فروش نداشتم که امروز پول مردم را بدهم، ناراحت پول مردم هستم و ناراحت این که وعده‌ام را نمی‌توانم عمل کنم؛ چه قدر خوب است آدم برای مردم ناراحت باشد! چه قدر خوب است! چه قدر خوب است آدم وعده‌اش را برای عمل کردن دغدغه داشته باشد!



ب. ملاقات با پاپ و عمل به وعده

من روی منبر پیغمبر ﷺ می‌گویم، راست می‌گویم، من برای تبلیغ ایتالیا بودم، سفیر ما در واتیکان به من گفت یک وقتی از پاپ بگیرم ملاقاتش کنی؟ گفتم خیلی خوب است، چون چند تا کشیش را هم شیعه کرده بودم، خیلی دلم می‌خواست پاپ را ببینم. اوضاع مسیحیت و جریان دولت‌های ظالم مسیحی و یهودی و این اوضاع فساد مرد و زن اروپا را برایش بگویم، بگویم تو آخوند دین مسیح هستی، چرا هیچ کاری نمی‌کنی؟ گفتم وقت بگیر؛ گفت البته سه ماه دیگر وقت می‌دهد، من می‌خواهم بنویسم در دفترش، شما سه ماه دیگر یک سفر بیا ایتالیا برو با او ملاقات کن؛ گفتم من فکر نمی‌کنم بتوانم بیایم ایتالیا. این لغت هم لغت جدید است به گوش ما می‌خورد؛ گفت من رزومه تو را به دفتر پاپ می‌دهم، حالا چه روزی است؟ روز شنبه؛ رزومه نمی‌دانم چه لغتی است، ایرانی است، خارجی است؛ گفت من شرح حال تو را روی یک صفحه برای پاپ می‌نویسم، حالا آن‌هایی که می‌دانست که خدایا! دلم نمی‌خواهد بگویم بدم می‌آید! گفت می‌نویسم که این یکی از چهره‌های معتبر ایران است، بالای صد جلد کتاب نوشته، نمی‌دانم چه است، چه است؛ بعد از ظهر از دفتر پاپ زنگ زدند، گفتند پاپ رزومه ایشان را که دید خوشحال شد، گفت من که سه ماه دیگر وقت می‌دهم به افراد، سه ماه بعد به بعد؛ اما چهارشنبه ده صبح ایشان می‌تواند بیاید ملاقات، ده صبح؛ من سه شنبه پنج بعدازظهر بلیط برگشت به ایران را داشتم، چون شش بعدازظهر چهارشنبه اقلید شیراز، اقلید که جزو شهرهای استان شماس است، یک هفته منبر وعده داده بودم؛ به سفیرمان گفتم این ملاقات را من نمی‌آیم؛ گفت چرا؟ این‌ها به این راحتی به کسی ملاقات نمی‌دهند؛ گفتم من چهارشنبه اقلید ایران منبر دارم، وعده دادم، آن‌ها دل‌شان به وعده من خوش است که من تا حالا چند سال رفتم آن‌جا تخلف در وعده نکردم، پنجاه سال هم هست در هیچ منبری تخلف در وعده نکردم؛ از قول من به پاپ بنویس که ایشان از این‌که وقت ملاقات را به این زودی دادید، تشکر می‌کنند؛ اما چون یک وعده دادم در ایران و پیغمبر ﷺ ما فرموده: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ^۱؛ هر کس دین دارد به وعده‌اش عمل کند، دین هم که ندارد عمل نمی‌کند. خیلی عجیب است که وفای به عهد گره به دین‌داری خورده! هر چه سفیرمان گفت من برای روز چهارشنبه بلیت می‌گیرم؛ چون برای ایران نبود بلیت، برو ترکیه، از ترکیه هم از همین جا بلیت می‌گیریم، برو ایران، پنج‌شنبه برو منبر؛ گفتم نه، این ملاقات را نمی‌خواهم که فردای قیامت شرمندۀ پیغمبر ﷺ نشوم که تو در این لباس آدم وعده‌خلافی بودی؛ نه، به خجالتش نمی‌ارزد. عجیب هم بعداً برایم گفت پاپ خوشش آمده بود، لذت برده بود که یک مسلمان این جور پایبند به گوش دادن به حرف پیغمبرش ﷺ است، گفتم: نه.

ادامۀ داستان بازاری منصف

به من گفت: من این هفته فروشم خوب نبود، دغدغۀ مال مردم را دارم، نتوانستم بدهم، امروز هم دوازده ظهر باید پول مردم را ببرم بدهم، کم دارم؛ جنابعالی! کاسب محترم ورامینی! تمام این صورت را برو از او بخر؛ چون من نه بدهی دارم، نه دغدغه دارم، امروز بنا ندارم جنس به احدی بفروشم تا پول بدهی او در فروش جنسش جور بشود. این صراط مستقیم است، این راه پروردگار است، این اخلاق پروردگار است، این اخلاق انبیای خداست ﷺ، این اخلاق ائمه‌ی طاهربین ﷺ است، همین است که آدم را روز قیامت کمتر از زمان یک نماز عصر به حسابش می‌رسند و بهشت می‌فرستند؛ همین است.

ج. کارمند حلال خور

یک دانۀ دیگر هم بگویم و حرفم تمام؛ این را اداری‌ها گوش بدهند، اگر از سیمای جمهوری اسلامی منبر امشب از کانال دو پخش شد، اداری‌هایی داشتند گوش می‌دادند، این را دقیق گوش بدهند. یک شخصی در محله‌ی ما اداری بود، ماهی نهصد تا تک تومان حقوقش بود، آن حقوق هم به زندگی می‌رسید؛ این قضیه‌ای که من می‌گویم، برای زمانی است که من

۱. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۴، ص ۹۷.



دوازده، سیزده سالم بود؛ کارمند بانک ملی می‌گفت: این گاهی می‌آید روی چکش می‌نویسد نهصد تومان، حقوقش است، ما به او می‌دهیم؛ گاهی سر برج می‌آید می‌نویسد هشتصد و پنجاه تومان؛ گاهی می‌نویسد هشتصد و سی تومان؛ گاهی می‌نویسد هشتصد و چه‌قدر؛ گاهی دوباره می‌نویسد نهصد تومان؛ بانکی می‌گوید من به او گفتم تو حقوقت نهصد تومان است، چرا گاهی برج‌ها کم می‌کنی؟ گفت برای این که من برای اداری شدنم اول بلند شدم رفتم قم خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی^۱.

ضرورت ارتباط با عالمان دل‌سوز

با عالمان تان در تماس باشید تا دنیای تان پاک بماند، در شهرها عالم دل‌سوز کم نداریم؛ شما می‌دانید همین جلسه را برای این نه شب چه زحمتی برایش کشیده شده؟ چه عاطفه و محبتی دنبالش بوده؟ با این که من خودم را اصلاً لایق نمی‌دانم به این حرف‌ها و به این مسائل، ولی روی دل‌سوزی به حال شما مرد و زن شیراز، حضرت آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله ایمانی به من نامه نوشتند، آن نامه را امضا کردند، خیلی هم من شرمند شدم، ولی برای برپا کردن مجلس دل‌سوزی برای شما مردم شده، برای شما مردم خرج شده؛ سالن برای تان ساختند، فرش کردند، چراغ روشن کردند، مجانی می‌آیید برای کسب بهشت و برمی‌گردید ولی هزینه بهشت رفتن تان را دیگران دارند می‌دهند، این قابل قدردانی است.

ادامه داستان کارمند حلال‌خور

به بانکی گفت من برای این که کارمند دولت بشوم، رفتم از آیت‌الله‌العظمی بروجردی اجازه گرفتم؛ ایشان به من فرمودند به دو شرط اجازه می‌دهم؛ یکی کار مردم را راحت راه بیندازی، با

۱. سیدحسین طباطبائی بروجردی (۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت‌الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه‌گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

مردم بازی نکنی، کاری که امروز می‌توانی بکنی نگویی برو دو روز دیگر بیا، همان روز انجام بده، آسان هم انجام بده، این یک شرط؛ شرط دوم: قانون دولت در کار کردن چند ساعت است؟ گفتم حضرت آیت الله! هشت ساعت؛ فرمود این پولی که به تو می‌دهند برای بیت‌المال است، تمام ملت ایران در این پول شریکند، پول نفت است، شما برای این ملت هشت ساعت کار کن؛ این که من گاهی می‌آیم حقوق نهصد تومانم را هشتصد و نود تومان می‌نویسم، چون گاهی در ترافیک گیر می‌کنم، گاهی یک خرده خوابم می‌برد یک ربع دیرتر به اداره می‌رسم، ده دقیقه دیرتر می‌رسم، این دیر رسیدن‌ها را جمع می‌کنم و از حقوق کم می‌کنم که مال حرام نباید در خانه‌ام؛ این صراط مستقیم است، حلال‌خوری صراط مستقیم است.

بزرگداشت یاد شهید باهنر و رجایی

خدا رحمت کند شهید باهنر^۱ و شهید رجائی^۲ را؛ من خیلی سال با این دو تا مربوط بودم؛ مرحوم رجایی و مرحوم باهنر از مؤسسان مدرسه رفاه بودند، بچه‌های من هم آنجا درس می‌خواندند، من در انجمن اولیا و مربیان عضو بودم و ماهی یک بار که این جلسه تشکیل می‌شد، گاهی هم نوبت سخنرانی با من بود. مرحوم رجایی خانه‌شان روبه‌روی خانه ما بود، خیلی پاک زندگی می‌کرد! مرحوم شهید باهنر از سال پنجاه ما با هم آشنا بودیم، خیلی پاک زندگی می‌کرد! این دو تا یقیناً در صراط مستقیم الهی بودند که امشب هم این جلسه را وصل به یاد این دو بزرگوار کردم. یک دعا کنم در حال خواندنم در باطنم به شما، به زن و بچه‌های‌تان، به نسل‌تان، به

۱. محمدجواد باهنر (۱۳۱۲-۱۳۶۰ش) سومین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و از شاگردان آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبایی بود. باهنر در مبارزات علیه رژیم پهلوی فعالیت داشت. او عضو شورای انقلاب و نخست‌وزیر محمدعلی رجایی بود. محمدجواد باهنر در شهریور سال ۱۳۶۰ش در حالی که در جلسه شورای امنیت کشور شرکت کرده بود، در اثر انفجار بمب، همراه با محمدعلی رجایی، رییس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسید.

۲. محمدعلی رجایی (۱۳۱۲-۱۳۶۰ش) سیاست‌مدار شیعه و دومین رئیس‌جمهور ایران بود. او در دولت مهدی بازرگان وزیر آموزش و پرورش، نخست‌وزیر دولت سید ابوالحسن بنی‌صدر و نماینده تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز بود. پس از عزل بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری، رجایی با به دست آوردن ۸۸ درصد آرای مردم رئیس‌جمهور شد.



خودم، به زن و بچه‌هایم، به نسلم ولی شما هم خودتان در باطن تان وقتی که ذکر مصیبت می‌شنوید، واقعا دعا کنید، این جور دعاها را در حق دیگران خدا مستجاب می‌کند.

اشعار عرفانی

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست
کرامت کن درونی درد پرور دلی در وی درون درد و برون درد
دلیم پر شعله گردان سینه پردو زبانم را بگفتم آتش‌آلود
ندارد راه فکرم روشنائی ز نورت پرتویی دارم گدایی
مولا جان! همه کارها دست توست
بده گرمی دل افسرده‌ام را بر افروزان چراغ مرده‌ام
در این راه امید پیچ در پیچ مرا لطف می‌باید دگر هیچ

روضه غربت حضرت زینب علیها السلام

دستور داد تمام زن و بچه را از کنار خیمه‌های نیم‌سوخته بیابورند کنار بدن‌های قطعه قطعه سوارشان کنند، همه زن و بچه آمدند، آورده شدند؛ زینب کبری علیها السلام دید، افراد لشکر می‌خواهند زن و بچه را به سرعت سوار کنند، صدا زد عمر سعد! به افرادت بگو برگردند، اجازه نمی‌دهم دست یک نامحرمی به ناموس پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد، من خودم همه را سوار می‌کنم؛ مأمورها

۱. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص معروف به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ق)، فرمانده سپاه عبدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آن‌جا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین علیه السلام کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقفی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.

برگشتند، خواهرش ام‌کلثوم^۱ را صدا زد، فرمود شترها را بخوابانید! من و تو کمک کنیم، زیر بغل این زن و بچه^۲ داغ‌دیده را بگیریم؛ خواهرم! هر خانمی را سوار می‌کنی، یک بچه کوچک هم بگذار در دامنش. دو تا خواهر همه را غریبانه سوار کردند، حالا نوبت خودشون دو تا رسید، برای سوار کردن بر شتر خانم‌ها و دخترها کمک می‌خواهند، مثل مردها نیستند، زینب کبری^۳ فرمود خواهر! بیا زیر بغل تو را هم بگیرم، سوار شو! ام‌کلثوم هم سوار شد، حالا خودش مانده، دشمن دارد نگاه می‌کند، چه‌طوری می‌خواهد سوار شود؟ زن و بچه با گریه دارند نگاه می‌کنند، عمه می‌خواهد چه کار کند؟ یک نگاهی به بیابان کرد، من همانی هستم که وقتی از مدینه می‌خواستیم بیایم، اکبر برایم رکاب گرفت، قاسم برایم رکاب گرفت، ابی‌عبدالله^۴ و قمر بنی‌هاشم^۵ زیر بغلم را گرفتند، سوارم کردند، حالا تنها میان این بیابان؛ کجایی ای هوادارن بیندید محمل زینب، که بر باد فنا رفته مکان و منزل زینب؛ به جای این که سوار شود، دیدند دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت؛ حسین من! به خودت قسم دلم نمی‌خواهد بروم، دارند ما را می‌برند؛ حسین من! اگر آزاد بودم، کنار بدنت این قدر می‌ماندم و گریه می‌کردم تا بمیرم؛ حسین من! می‌خواهم با تو خداحافظی کنم، می‌خواهم صورتت را ببوسم، سرت را بالای نیزه زدند، می‌خواهم بدنت را ببوسم، جای درستی ندارد، من این دل غم‌دیده‌ام را چه‌طور آرام کنم؟ دیدند دو تا دستش را دو طرف بدن گذاشت، خم شد، لب‌ها را روی گلوی بریده گذاشت؛ بوسیدم آن جایی که پیغمبر^۶ نبوسید، زهرا^۷ نبوسید، حیدر^۸ نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید.

دعا

الهی آنچه به خوبان عالم عنایت کردی به ما، زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت بفرما! به حقیقت ابی‌عبدالله ما را سالک صراط مستقیم قرار بده!

۱. ام‌کلثوم کبری دختر امام علی^۹ چهارمین فرزند امام علی^{۱۰} و فاطمه^{۱۱} زهرا^{۱۲} پس از امام حسن^{۱۳}، امام حسین^{۱۴} و زینب کبری^{۱۵} است. منابع تاریخی از ازدواج او با عمر بن خطاب خلیفه دوم سخن گفته‌اند. برخی وی را از بانوان حاضر در واقعه کربلا می‌شمرند که سخنان و خطبه‌های او در برخی منابع آمده است.

